

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کشف راز

در جواب راز دلبران

دفع شبهه

مؤسسه در راه حق از بیش از ۵۰ سال قبل خدمات گرانسنگی در عرصه اندیشه و اخلاق و باورهای دینی به نسل جوان به ویژه دانش‌آموزان و دانشجویان ارائه کرده است.

بخشی از خدمات این مؤسسه، ارسال جزوات رایگان در موضوعات مختلف معارف اسلامی به متقاضیان و مشتاقان کسب معارف اسلام و اهل بیت علیهم السلام می‌باشد و به هیچ وجه بی-احترامی و توهین به اعتقادات و مقدسات دیگران نداشته و با تمام توان به اتحاد و برادری با مذاهب اسلامی معتقد و پایبند است.

حدود ۳۰ سال پیش آقای مولوی عبدالرحمن سربازی اقدام به تألیف جزوه با نام راز دلبران نمودند که در آن نقدهایی به برخی از منشورات مؤسسه در راه حق وارد کرده بودند.

در همان برهه مؤسسه اقدام به نگارش جوابیه‌ای به این نوشتار در قالب جزوه‌ای به نام کشف راز کرده و نسخه‌ای از آن را جهت آقای عبدالرحمن سربازی ارسال نمود که از آن تاریخ تا به امروز نامه و یا جوابیه‌ای در خصوص جزوه ارسال شده دریافت نشده است.

حال پس از گذشت قریب به ۳۰ سال متأسفانه شاهد هستیم که برخی از افراد و دست‌اندرکاران تألیف جزوه راز دلبران(به قلم

آقای مولوی عبدالرحمن سربازی) با اهداف مرموز اقدام به انتشار جزوه راز دلبران در فضای رسانه‌ای و اینترنتی کرده و علی‌رغم پاسخگویی مناسب به این جزوه از طرف مؤسسه در راه حق (در قالب جزوه کشف راز) به صورت گسترده‌ای بر عدم پاسخگویی این مؤسسه به نوشتار مذکور پافشاری می‌نمایند.

نخست اینکه انتظار می‌رود خوانندگان گرامی با مطالعه دقیق هر دو جزوه از اندیشه و عقل خویش برای قضاوت درست و دستیابی به حق بهره‌گیرند و تحت تأثیر احساسات قرار نگیرند زیرا آئین صحیح و مذهب درست چیزی است که انسان مکلف به پی‌جویی و تحقیق درباره آن است و در جهان دیگر مورد سؤال و پرسش قرار می‌گیرد و در این زمینه نمی‌توان به تقلید و دنبال کردن راه نیاکان و خانواده‌ها بسنده کرد زیرا این مسئله با سرنوشت انسان مربوط است و سعادت ابدی و جاودانی انسان درگرو این مسئله است. از این‌رو به پیروان مذهب تشیع و اهل سنت توصیه می‌کنیم که برای رسیدن به مواضع درست در مذهب مطالعه دقیق و بررسی عمیق داشته باشند.

نکته دوم اینکه باید به شیوه درست بحث توجه داشت تا چنانچه انحرافی در این شیوه و منهج صورت گیرد درستی و نادرستی مطلب برای انسان روشن شود.

فی‌المثل به این حقیقت باید توجه کرد که استدلال بر دو گونه است: استدلال برهانی و استدلال جدلی. در استدلال برهانی اثبات واقع ملحوظ است و دلیلی که ارائه می‌شود باید متقن و بدون اشکال و قدرت ارائه واقع را صد در صد دارا باشد و در استدلال جدلی می‌بایست دلیلی که ارائه می‌شود از دیدگاه مخاطب، دلیل بودن آن ثابت باشد مثلاً چنانچه حدیثی به عنوان استدلال جدلی مورد استناد قرار می‌گیرد باید شرایط حجیت آن در نزد مخاطب تمام باشد.

نکته سوم اینکه همان طور که رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی همواره بر وحدت ملی و انسجام اسلامی تأکید دارند همه مسلمانان می‌توانند با برکناری از تعصبات و اجتناب از عوامل تفرقه‌انگیز با تفاهم و مذاکره علمی و گفتمان مذهبی از نقاط اختلاف یکدیگر بکاهند و در بسیاری از مباحث به توافق برسند و پاسخ حاضر گامی در این راستا است.

لذا یادآور می‌شویم ضمن مطالعه راز دلبران نوشته مولوی عبدالرحمن سربازی چابهارى به جوابیه مؤسسه در راه حق که در دهه شصت نگاشته شده با دقت مطالعه نموده و با عقل سلیم خود قضاوت کنید.

هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق

راز دلبران

نامه‌ای از چاهار به قم

نویسنده:

مولوی عبدالرحمن سربازی چاهاری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فهرست مطالب

حرف آغاز.....	۳
متن نامه‌ای که برای آنها فرستادم از این قرار می‌باشد:.....	۷
حل اختلاف در شئون امامت از کتاب راهی بسوی وحدت اسلامی.....	۳۷

إهداء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شوق درون و محبت قلب بر آنم و امیدار که این ثمره ناچیز فکرم را به روح مردان نامداری ارمغان بفرستم که بخاطر اسلام همه وقت قلوبشان می‌تپید و کسانی که از صدر اسلام تا کنون برای اعتلاء اسلام و اهتزاز بیرق قرآن و حدیث رسول رحمت و نبی ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه و علی اهل بینه و أصحابه، بذل مساعی جمیله دریغ نه فرمودند، و راد مردانی که، اول تا این لحظه برای رضای خداوند ذوالجلال و حفظ ناموس دین مبینش سر بکف در میادین نبرد و حق علیه باطل و در مصاف مبارزه اهریمن صفتان باشیفتگان سر مست «راه الله» عاشقانه جان باختند، خداوندا! بطفیل قطرات خون شهیدان اسلام ما را در صف نیکان داخل بفرما و این خدمت ناچیز را ببارگاہت شرف قبول بنواز،

این دعاء از من و از جمله جهان آمین باد.

عبد الرحمن سربازی

بسم الله الرحمن الرحيم

حرف آغاز

بنام آنکه نامش حرزجانها است
خدای و صانع چرخ برین است
کریم و مهربان، جان آفرین است
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سردار مطلق
در و دم را رسان در هر زمانی
دروود حق بروح آل اطهار
طفیل مصطفای پاک و مختار
منم مغموم و ملهوف و پریشان

شفا بخش مرضهای روانها است
نبیش رحمة للعالمین است
رسول ما نبی آخرین است
سلامم را سزوار است برحق
بروح رحمت هر دو جهانی
سپس بر جمله اصحاب ابرار
کنم از بندگان نیک و اخیار
ندارم غم هستم عبدالرحمن

غالباً در اوائل دی ماه سال ۱۳۶۰ هجری شمسی برابر با ماه مبارک ربیع الأول ۱۴۰۲ هجری قمری یعنی حدود یک سال و تقریباً سه ماه قبل بود که به ناراحتی درد کمر دچار شده بودم و قادر به نقل و حرکت نبودم در همین ایام یکی از دوستان که نه تا بحال من او را دیده‌ام نه او مرا، و فقط بوسیله نوشته‌ها و تألیفات با من آشنا شده است از آستان خراسان برایم نامه‌ای فرستاد، حاکی از اینکه در قُوم مؤسسه‌ای وجود دارد بنام مؤسسه در راه حق، و سعی بر این دارد که بوسیله نشر بعضی جزوات و رساله‌های کوچک تبلیغاتی در بعضی مناطق سنی نشین امثال «طبیات یا تایباد» که اکثر مردمش پیروان مذهب پاک حنفی از جماعت حقه اهل تسنن و کمتر از برادران اهل تشیع هستند و تا بحال سابقه اختلاف مذهبی نداشته‌اند، ایجاد تفرقه و دودستگی و اختلاف نماید و با ارسال چند جزوه آن مؤسسه بنامهای «مسأله‌ی شورا و جانشینی پیامبر یا امت» و با ارسال رونوشت

نامه‌ای که خودش بنام گردانندگان محترم آن مؤسسه نوشته است تا به اختلافات سنی و شعیبه با نشر چنین جزوات دامن نزنند و با ارسال جواب مجدد این نامه که از طرف آن مؤسسه بوی داده شده است، اینجانب تقاضا کرده بود که اگر مصلحت باشد نامه‌ای به مسئولین آن مؤسسه بنویسم و از آنان خواهش کنم که در این لحظات بسیار حساس که ملت مسلمان بر اثر اختلافات فرقه‌ای و در نتیجه دودستگی‌های مذهبی نزدیک است از هم بپاشد و نابود شود و سر دمداران کفر بعثت انسجام و هم بستگی که دارند در توطئه‌های ویرانگر خود علیه اسلام و مسلمین جهان به پیش می‌تازند و همه تن از قدرت مادی و نیروی انسانی خود در راه نابود کردن اسلام و تضعیف مسلمین بوسیله ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین و برانگیختن جذبات مذهبی و شوراندن آنها بر علیه یکدیگر استفاده می‌کنند، لذا بحکم حدیث: «الدین النصحية» با وجود کسالت و بیماری به نوشتن مقاله‌ای چند صفحه‌ای که اینکه جهت استفادة عموم و مقایسه قوت دلائل طرفین بچاپ آن اقدام می‌شود و مبادرت نمودم، و بعد از مدتی به قم فرستادم. و غرض از انتشار آن اینست که برای برادرانی که شاید تصور می‌کنند مذهب اهل سنت مذهبی بی‌اساس است، روشن گردد که اشتباه کرده‌اند و مذهب «اهل سنت والجماعة» مذهبی مبتنی بر اساس قرآن و حدیث رسول الله ﷺ و اقوال ائمه و رهبران اسلام از اهل بیت عترت و اصحاب کرام است. و مؤید دلائل قاهرة حجت‌های قاطعه می‌باشد. از اینکه ما بعثت اعذار و مشکلات گوناگون در این چاپ نتوانستیم ترتیب خاص به کتاب داده و عبارات عربی را کلاً ترجمه کنیم پوزش می‌طلبیم بامید اینکه شاید در انتشارات بعدی انشاءالله توفیق آنرا دریافت نمائیم، در پایان مقدمه توجه شما را بنکات زیر جلب می‌کنیم:

۱- از تاریخ تنظیم این مقاله که آن را در ایام «هفته وحدت» از ۱۲ تا ۱۷ ربیع الأول سنه ۱۴۰۲ هجری قمری در تهران نوشته و سپس به آدرس صندوق پستی شماره ۵ مؤسسه خیریه تعلیماتی و تحقیقاتی علمی و دینی اصول دین قم ارسال داشته‌ام تا بحال بیش از یکسال در گذر است، علت تأخیر در نشر این مقاله این بود که فکر کردم شاید برادران بدنبال آن مطالبی بصورت تذکر یا پاسخ بر مقاله‌ام بنوسیند که ممکن است ما بر

اثر آن ناگزیر به اصلاحات یا اضافاتی در مقاله‌ام خوش باشیم ولی بعد از این همه مدت انتظار چون هیچگونه جوابی از طرف مؤسسه نام برده نرسید برای چاپ و انتشار آن اقدام نمودیم .

۲- جهت استحضار و سهولت در مقایسه و بررسی دلائل طرفین کلیه مکاتبات مربوط را در این نشریه بنظر خوندگان عزیز می‌رسانم، بدین ترتیب که بعد از این سطور اولاً نامه برادر خراسانی ما را که باینجانب نوشته است می‌خوانید و سپس نامه این را که وی برای مسئولین محترم «مؤسسه در راه حق» نوشته است، و بعد از آن جواب مؤسسه را که بعنوان آن برادر نوشته شده است و بدنبال آن مقاله ما را مطالعه خواهید فرمود.

۳- در آخر کتاب چند مطلب را از کتاب «راهی بسوی وحدت اسلامی» اثر نفیس و ارزنده علامه معاصر جناب آقای مصطفی حسینی طباطبائی، که تحت عنوان «حل اختلاف در شئون امامت» نوشته است تقریباً از صفحه ۱۶۲ تا صفحه ۱۹۱ آن کتاب با حذف بعضی جملات غیر ضروری نقل می‌کنیم زیرا این حقایق که از قلم حق پسند یک عالم شیعه واقعی غیر متعصب تراوش کرده است کاملاً با مطالبی که ما نوشته‌ایم و به آن معتقد هستیم منطبق و موافق می‌باشد، امیدواریم این اقدام راگشای همی دلباختگان اسلام که برای حل اختلاف فرق مسلمین سعی می‌کنند، بوده موجب نجات ابدی و سرخرویی جاودانی ما باشد.

به امید روزی که بر اثر وحدت کلمه تمام فرق اسلامی و آگاهی جوانان مسلمان و وحدت صفوف مسلمین مسلمانان بر مشکلات جهانی غلبه حاصل کنند و اسلام راستین بتواند سیر تکاملی خود را در سطح جهانی ادامه دهد تا به پیروزی نهائی اسلام عزیز و نابودی کفر و استکبار جهانی منجر شود.

والسلام

مخلص شما

عبدالرحمن سربازی

مقیم چابهار ۱۴، جمادی الثانی (سنه ۱۴۰۳هـ) (۸/۱۲/۶۱هـ ش).

بسم تعالی

السلام علیکم رحمة الله وبرکاته، برادر و استاد مکرم و ارجمندم جناب حضرت مولانا عبدالرحمن سربازی دامت برکاته!

سپس عرض می‌شود، یک مؤسسه‌ای از اهل تشیع است بنام «مؤسسه در راه حق» که بنده مدت دو سال است تا اندازه‌ای با آنها تماس دارم و گاهی نشریاتی بطور رایگان از سر گذشت زندگانی جناب حضرت محمد صلی الله علیه و آله برایم فرستادند و تا اینکه مدتی گذشت که دیدم پنج نشریه در مورد خلافت تقریباً بر رد عقاید ما فرستادند و نیز من یک نامه‌ای بر ردشان فرستادم و تا اینکه آنها جواب برایم بعد از چهار ماه فرستادند، و به همین علت و بسبب بی‌علمی من حقیر ناچار شدم که این نامه را با پنج نشریه و با رد نوشت نامه‌ای که من به آنها فرستادم و رد نوشت جواب آنها را که برایم فرستادند خدمت شما تقدیم نمایم، اگر چه باعث زحمت شما استاد مکرم هم می‌شود و از شما تقاضا دارم در صورت امکان اگر می‌شود با آنها به این آدرس: قم، صندوق پستی شماره ۵ تماس بگیرید که دست از این تبلیغات بردارند و برای جوانان اهل سنت اینطور نشریات نفرستد که زمان حساس است، به بخشید که وقت گرانبه‌های شما را گرفتم.

در پایان امید عفو دارم از شما استاد بزرگوار

با تشکر و احترام!

مخلص شما محمد عبدالواحدی

متن نامه‌ای که برای آنها فرستادم از این قرار می‌باشد:

آقایون کارکنان مؤسسه در راه حق!

بعد از سلام عرض می‌شود که شما برادران مسلمان و خیر اندیش چرا اینطور نشریه‌های اختلاف انگیز در بین جوانان اهل سنت پخش می‌کنید، و من چند دوست از برادر اهل تشیع و تسنن داشتم همیشه با اینها برادر وار صحبت می‌کردیم و در هر جا در باره خوبی حکومت اسلامی بحث و سخن در میان می‌آوردیم تا اینکه یک روز بسبب نشریه مسئله خلافت در گیری میان دو برادر اهل سنت و تشیع بوجود آمد که من مانع جنگ ایشان شدم و نصیحتشان کردم، لذا برای جلوگیری از اینطور اختلافات از شما تقاضا دارم که از پخش این نشریات اختلاف انگیز خود داری فرمایند، بخصوص در این زمان حساس که کمونست‌ها از هر طرف رخنه کرده و می‌خواهند اسلام عزیز را ضعیف گردانند (لعنة الله علیهم) و نیز رهبر انقلاب بارها گفتند که: بیائید برادران اهل سنت و برادران تشیع کلام‌های اختلاف انگیز در میان نیاورید که می‌خواهند دشمنان اسلام از آب گل آلود ماهی بگیرند و به همین سبب و بعلت نشریات شما من ناچار و مجبور شدم که خدمت شما یان چند اعتراض تقدیم نمایم و آن اعتراضات از این قرار است.

۱- همچنان که در تفسیر قمی و در تفسیر صافی است که، جناب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت حفصه رضی الله عنها فرمود: بعد از من ابوبکر و بعد پدرت حضرت عمر خلیفه خواهند شد، حضرت حفصه پرسید: ای رسول خدا! کدام شخص به شما خیر داد، که جناب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بمن آن خدا خبردار که خبردار است و بی‌خبر نیست، علیم است و جاهل نیست، جناب برادران روشن فکر شما کاملاً قضاوت کنید امامهای شیعه‌ها، و مصنف تفسیر شیعه‌ها اینقدر مژده بزرگ می‌دهند برای خلافت شیخین رضی الله عنهما چرا این شیعه‌های امروز انکار می‌کنند و خلاف ورزی امام‌های‌شان می‌کنند.

- ۲- شما بفرمائید که، آیا این مژده رسول اکرم ﷺ کاملاً ادا صادق و مصدوق شده یا نه اگر کاملاً ادا شده چرا شما انکار می‌کنید اگر مژده رسول اکرم ﷺ صادق نشده آیا از این نقص در نبوت لازم نمی‌آید که نبی ﷺ نعوذ بالله مژده دروغ بدهد.
- ۳- اعتراض سوم: اگر بفرض محال قبول کرده شود که خلافت خلفاء ثلاثه به مطابق عهد الهی نبوده به مطابق کتب‌های شیعه‌ها تمام دوازده امام تقیه نموده از اعلاء کلمة الله ساکت و خاموش شدند. شما برادران ذوالعقول بگوئید که: این دین نبی کائنات را پس کدام شخص بر گوشه و کنار دنیا رسانیده که الآن در روی زمین یک میلیارد مسلمان زندگی می‌کنند.
- ۴- آیا این دین اسلام در نزد شما شیعه‌ها حق گفتن حق دار است یا نه؟ اگر حقدار است شما باید لامحاله تسلیم کنید که این بوساطت خلفاء ثلاثه بما رسیده خلافت این اشخاص یعنی حضرات ابوبکر، عمر، عثمان رضی الله عنهم بر حق بوده است، خصوصاً در عهد خلافت عمر فاروق فتوحات به عروج رسیده تعداد مسلمانان افزون شده.
- ۵- اگر این اسلام حقدار نیست شما بگوئید: کدام دین حق دار است تا اینکه به مطابق عهد خداوندی نیز کامل و مصداق آن دین بر تمام دنیا واضح باشد.
- ۶- آیا شما در باره رأی دادن صحابه کرام مهاجرین و انصار را برای مجلس شورای آنها اهل می‌دانید یا نه.
- ۷- اگر تسلیم می‌کنید پس چرا از خلافت اینها انحراف می‌کنید حالانکه خلافت خلفاء اربعه به مشوره این صحابه‌های کرام رضی الله عنهم منعقد شده.
- ۸- اگر شما صحابه کرام را برای مجلس شورای اهل نمی‌دانید پس جواب این آیه را چه می‌دهید. ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].
- «ای محمد شما) صحابه کرام رضی الله عنهم را در مشوره خودتان شامل فرمائید.»
- ۹- درباره اینکه امر خلافت به مشوره صحابه کرام رضی الله عنهم منعقد شده آیا مشوره اینها برای خلافت در نزد شما پسندیده است یا نه.

۱۰- اگر مشوره صحابه رضی الله عنهم نزد شما پسندیده نیست پس چرا خلافت حضرت علی رضی الله عنه را تسلیم می‌کنید باید مجبوراً خلافت خلفاء ثلاثه را تسلیم نمائید چونکه مشیرین همگی صحابه کرام مجلس شورای بوده‌اند.

۱۱- آیا به مشوره صحابه کرام خداوند متعال راضی شده یا نا راضی، اگر راضی شده پس شما چرا در قلوب بغض دارید و ناراض هستید.

۱۲- اگر خداوند بمشوره صحابه کرام رضی الله عنهم ناراض شده لطفاً شما زحمت کشیده همان آیه و حدیث نا رضایتی را برای ما واضح فرمائید.

۱۳- و این عبارت نهج البلاغه را «فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضِيَّ». «پس اگر حضرات صحابه جمع شده یکنفر را امام مقرر کردند خدا راضی است» لطفاً جواب بدهید.

به بخشید که خدمت شما برادران جسارت کردم.

محمد عبدالواحدی

این بود متن نامه من به «مؤسسه در راه حق» را که آدرسش را مجدداً می‌نویسم آدرس: قم، صندوق پستی شماره ۵.

ضمناً از شما تقاضا دارم که در صورت امکان، آدرس صفحه و چاپ دو تفسیر قمی و صافی که در اعتراض اول و نامه نوشتم برای من بفرستید چون از من خواستند که صفحه و چاپ آن دو تفسیر را برایشان بفرستم و این دو تفسیر نزد من موجود نیست. به بخشید که مزاحم شدم.

وَأَجْرُكُمْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.

با تقدیم احترام

محمد عبدالواحدی.

خدمت برادر گرامی آقای محمد عبدالواحدی،

با اهداء سلام،

نامه شما رسید، از تذکرات برادرانه‌ی شما سپاس گذاریم و توفیق تان را از خدای متعال مسئلت می‌داریم.

قبلاً باید تذکر دهیم که چون ما تابع مذهب اهل بیت رسول خدا ﷺ هستیم بنابراین این نشریات ما نیز طبعاً در مطابقت با عقاید خودماست و خوش بختانه در مطرح کردن مسائلی که مورد اختلاف ما با برادران اهل تسنن است هر گز کوچکترین ناروائی ننوشته‌ایم، و اصولاً این مسائل را از منابع و کتابهای خود برادران اهل تسنن ذکر کرده‌ایم تا اگر احیاناً یکی از برادران سنی ما نیز آنها را دریافت کرد طبق اسانید خودشان باشد.

با این مقدمه گمان می‌کنیم بما حق بدهید که اگر چیزی را درست و حق بدانیم بعنوان خیر خواهی مخفی نگه نداریم زیرا بر عهده‌ی عالمان دینی است که مبلغ حق باشند و البته بصورت علمی نه با جنجال و تعصب که موجب سوء استفاده‌ی دشمنان قرار گیرد، بنابراین آنچه نوشته‌ایم بررسی علمی برخی از معتقدات است و امیدواریم برادران اهل تسنن از مبحث علمی گریز و فرار نداشته باشند چون آنچه زننده است سخنان ناروا و ناسزا است نه مبحث علمی، زیرا خودتان می‌دانید که بحث علمی در میان چهار فرقه‌ی اهل تسنن نیز وجود دارد و این دلیل آن نیست که با هم دعوا دشمنی داشته باشند. بنابراین این ما هم که برادر پنجم شما در اسلام هستیم به خود حق می‌دهیم که اگر مطالب مورد اختلافی داریم با روش علمی و بدون از تعصب بیان کنیم.

و از خداوند تعالی مسئلت می‌داریم که بما و شما توفیق عنایت کند که از روش علمی نگریزیم و بدون از تعصبها برادرانه حرف حق یکدیگر را بپذیریم، آمین.

اینکه برادرانه به بررسی اعتراضات شما می‌پردازیم و پیش از شروع همانند یک برادر خواهش می‌کنیم در جواب ما بیندیشید:

۱- در تفسیر قُمی و تفسیر صافی چنین چیزی که شما نوشته اید، نیست و مزده‌یی

در مورد شیخین داده نشده است، بر شما است که جای این کلام را که ادعا کرده اید، دقیقاً تعیین کنید و مثلاً بنویسد: (تفسیر قُمی، چاپ فلان، در ذیل فلان آیه).

۲- مطلب دوم شما نیز مربوط و استنتاج از همان چیزی است که گفته اید: در تفسیر قمی و صافی مژده داده شده و گفتیم که: چنین مژده‌یی در این تفاسیر نیست البته در کتابهای بزرگان اهل تسنن احادیث فراوانی وجود دارد که آشکارا می‌گوید: پیامبر اسلام ﷺ امیر مؤمنان علی علیه السلام را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی نموده است. و نمونه‌ی این روایات اهل تسنن را جر جزوات خود ذکر کرده‌ایم که ملاحظه فرموده اید.

۳- و ۴- پیشرفت اسلام در زمان شیخین دلیل بر اینکه آنان خلیفه‌ی برحق پیامبر بوده‌اند نمی‌شود، و اگر فتوحات دلیل حقانیت باشد معاویه و عمرو بن عاص نیز فتوحات داشته‌اند و سایر خلفای اموی نیز فتوحاتی داشته‌اند، با وجود آنکه ستمگر و ناحق بوده‌اند.

و اینکه نوشته اید: ائمه شیعه علیهم السلام ساکت و در تقیه بوده‌اند همین دلیل ظلم و ستم خلفاء غاصب است و البته امامان بزرگوار ما در حد مقدور به نشر معارف دین و تربیت اسلامی شاگردان همت گماشتند و با همه‌ی ظلم‌ها و جنایاتی که از طرف خلفاء در طول ۲۶۰ سال نسبت به دودمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام شد آن بزرگواران توانستند طریقه حقه‌ی تشیع را به دوستان و پیروان خود نشان دهند و هم اکنون متجاوز از یک صد و پنجاه میلیون مسلمان شیعی پیرو آنان هستند، در حالیکه می‌دانید آن بزرگواران را گاه کشتند و گاه زندانی نمودند.

و گاه مسموم ساختند و این امور خود دلالت بر آن دارد که آنان با خلفای غاصب در مبارزه بودند.

۵-: همانطور که گفتیم: اسلام دین برحق است ولی اسلام به فرقه‌های گوناگون منشعب شده و باید دید کدام یک از این فرقه‌ها اسلام واقعی است، و گفتیم که: روش اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واقعی است و در کتب بزرگان اهل سنت نیز ذکر شده که پیامبر امیر

مؤمنان را در غدیر خم به امامت و خلافت نصب فرمود، و نیز بزرگان اهل سنت روایت کرده‌اند که: پیامبر ﷺ فرموده است: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا». «من در میان شما دو چیز ارزشمند را باقی می‌گذارم، کتاب خدا و اهل بیت خودم را، که اگر به این دو چنگ بزنید و تمسک بجوید هر گز گمراه نخواهید شد».

و ما از این فرمانهای صریح پیامبر ﷺ اطاعت می‌کنیم و بر شما نیز لازم است که از فرمانهای پیامبر عزیز اطاعت نمائید و همانطوریکه گفتیم: بزرگان اهل تسنن این روایات و صدها روایت دیگر نظیر آن را نقل کرده‌اند بنابر این چرا شما انگار می‌کنید؟

۶- در مورد (شورای) جزوه‌ای که ما کلاً این موضوع را بررسی کرده برایتان می‌فرستیم امید است با دقت بخوانید و همینقدر را اینجا متذکر می‌شویم که در اموری که خدا و پیامبر ﷺ صریحاً فرمان داده باشد امت نمی‌توانند شور کرده و از فرمان پیامبر ﷺ فوق شوری است، آیا نمی‌بینید که در دنبال آیه‌ی: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. می‌فرماید: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. یعنی تصمیم گیری در نهایت با خود پیامبر بوده است. و در جای دیگر فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ﴾ [الحجرات: ۷]. «و بدانید که رسول خدا در میانتان است. اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به یقین به رنج افتید». بنابراین بر پیامبر لازم نبود که هر چه بفرماید اطاعت کند زیرا خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷]. «و آنچه که رسول [خدا] به شما بدهد، آن را بگیرید. و از آنچه که شما را از آن باز دارد، بازآید». و حتی زیرا خدای صریحاً می‌فرماید: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. «پیامبر به [تصرف در کارهای] مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». و باز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ

ضَلَّ ضَلَاً مُّبِينًا ﴿۳۶﴾ [الأحزاب: ۳۶]. «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و رسولش کاری را مقرر نمایند، آنکه خود در کارشان اختیار داشته باشند. و کسی که از خداوند و رسول او نافرمانی کند، [بداند که] در گمراهی آشکاری گرفتار آمده است».

بنابر این فرمان پیامبر ﷺ در امامت و خلافت امیر مؤمنان و در پیروی از اهل بیت مانند فرمان خداست و هیچ کس در سر پیچی از فرمان پیامبر معذور نیست.

۷-۸-۹: پاسخ گفتار هفتم و هشتم و نهم شما را در پاسخ ششم گفته‌ایم و اضافه بر آن می‌گوئیم: متأسفانه در خلافت خلفای ثلاثه مشورت و آیه‌ی شورا هم عمل نشده و بهتر است به تواریخ و روایات بزرگان خودتان مراجعه کنید که دقیقاً شرح داده‌اند. در سقیفه امیر مؤمنان علی علیه السلام و بسیاری از بزرگان صحابه نبوده‌اند و در مورد خلافت خلیفه دوم اصلاً شورای در کار نبود و بر خلاف اعتقادات خود تان خلیفه‌ی اول او را به خلافت بعد از خود نصب کرد و وصیت نوشت!! و هیچ وجه هیچکس مشورتی در کار نبوده است و در خلافت خلیفه سوم نیز خلیفه دوم ۶ نفر را برای شورای تعیین کرد و این کار نیز بر خلاف عقاید شما است زیرا در شورا لازم بود که همه صحابه از مهاجرین و انصار شرکت داشته باشند.

بنابراین، شما بهتر است به آیه شورای استدال نکنید زیرا خلفای ثلاثه به آن عمل نکرده‌اند. و اما اینکه نوشته‌اید علی علیه السلام نیز با شورای خلیفه شد کاملاً اشتباه است زیرا پس از قتل عثمان همه مسلمانانی که در مدینه حاضر بودند بخانه‌ای امیر مؤمنان علی علیه السلام ریختند و با التماس و خواهش از او خواستند که خلافت را بپذیرد و با او بیعت کردند و در واقع پس از ۲۵ سال که فرمان پیامبر ﷺ را سر پیچی و فراموش کرده بودند چون نتایج وخیم آنرا در امور امت دیدند به فرمان پیامبر علیه السلام باز گشت نمودند و خلافت را به همان کس که شایسته‌ی آن بود برگرداندند، نه آنکه بنشینند شور کنند و کسی را انتخاب نمایند بلکه به انتصاب امیر مؤمنان علی علیه السلام از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله سر فرود آوردند.

۱۱-۱۲-: پاسخ این قسمت از گفتار شما نیز در پاسخ‌های قبل گفته شده است.

۱۴: عبارتی را که از نهج البلاغه نقل کرده‌اید بدون توجه به قرائن حالیه و مقالیه مطلب، نتیجه‌گیری کرده‌اید و بهترین شاهد در مدعای شما دهها فراز دیگر نهج البلاغه است، اگر نهج البلاغه را می‌پذیرید لطفاً خطبه‌ی شفشقیه و دهها موضع دیگر را که صریحاً تلویحاً در رد ادعای شما است بخوانید و استنتاج کنید.

در یک نامه بیش از این نمی‌توان مطالب را تفصیل داد، و خواهشمندیم اگر می‌خواهید حق بر شما آشکار شود به کتاب‌های مفصلی مانند «القریر» تألیف عالم بزرگوار مرحوم امینی مراجعه کنید که همه چیز را از کتب بزرگان اهل سنت نقل کرده و آنوقت متوجه خواهید شد که علمای بزرگ خودتان در گوشه و کنار کتاب‌هایشان به درستی اعتقاد ما شیعیان شهادت داده‌اند.

توفیق و سعادت جنابعالی و استحکام رشته‌های اخوت فیما بین همه‌ی مسلمین را از خدای متعال مسئلت می‌داریم.

با احترام

بسم تبارک و تعالی

خدمت برادران گرامی و گردانندگان مؤسسه تحقیقاتی اصول دین صندوق پستی
شماره ۵ قُم،

ضمن سلام، نامه سه صفحه‌ای شما واصل گردید از خیر خواهی و محبت شما
متشکریم و امیدواریم که خداوند متعال ما و شما را از ضلالت و کج روی محفوظ و براه
راست و حقیقت هدایت فرموده از تجاوز و خود خواهی و حسادت و عناد نسبت
بیکدیگر که از شوم‌ترین عوامل تفرقه می‌باشند بدور دارد.

در قرآن مجید آیه ۱۴ سوره شوری: ﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا
بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۱۴]. «و جز پس از آنکه دانش یافتند [آن‌هم] از روی حسد در میان خود،
پراکنده نشدند». بهمین امر اشاره می‌کند، با توجه بمقدمه نامه خودتان که نوشته اید آدم از
مبحث علمی نباید گریز و فرار داشته باشد و با توجه بفرمایش تان که تابع مذهب اهل بیت
رسول خدا ﷺ و اصحابه هستید گمان می‌کنم بما هم اجازه خواهید داد که در پاسخ
بنکاتی از احکام قرآن و دستورات پیامبر اکرم ﷺ و برخی از روایات اهل بیت که در باره
حقانیت مذهب خلفاء راشدین و کلیه صحابه علیهم الرضوان و پیروان‌شان که از نظر
آنجنابان نگذشته است اشاره کنیم. و قبل از شروع کردن بحث همان دعاء شما را ما هم
تکرار می‌کنیم که خداوند متعال بما و شما توفیق عنایت کند که از روش علمی نگریم
و بدور از تعصب‌ها برادرانه حرف حق یکدیگر را بپذیریم و بر حقایق ثابت سر پوش
نگذاریم. آمین

اینک برادرانه نکات مورد نظر را برشته تحریر در می‌آوریم و از شما تقاضا می‌کنیم در
مطالب و نکات ما بیندیشید.

۱- در مطلب اول و دوم شما با کمال صراحت حقیقتی را که در کتب خود شما
موجود است انکار فرموده نوشته‌اید که: «در تفسیر قُمی و در تفسیر صافی مژده‌ای در

مورد شیخین وارد نشده است» و از ما حواله دقیق خواسته اید حسب الحکم حواله را دقیقاً خواهیم نوشت. اما قبل آن از شما استدعاء می‌کنیم که قبل از بررسی مذهب اهل سنت در کتابهای خودشان شما آنرا از کتب خودتان بررسی بفرمائید. زیرا موارد فراوانی و احادیث زیادی در کتاب‌های بزرگان اهل تشیع و احادیث حضرات ائمه اطهار در تأیید مذهب اهل سنت وجود دارد که بر متفحص و محقق مخفی نخواهد ماند و اینگونه انکار شما نارسائی تحقیقات مؤسسه تحقیقاتی شما را بما می‌رساند. و إلا مطلبی چنین ساده و روشن در تفسیر قُمی و غیره چگونه بر شما بزرگواران مخفی می‌ماند؟

پس از یادآوری این جمله معترضه ملاحظه فرمائید در تفسیر قُمی چنین نوشته است: «فقال: إن أبابكر يلي الخلافة بعدي ثم من بعده أبوك فقلت من أخبرك بهذا قال الله أخبرني الخ».

و در تفسیر صافی چاپ تهران ۵۳۸ سطر ۱۰ سورة تحریم موجود است.

«فقلت من أنباك هذا قال نبأني العليم الخبير فأخبرت حفصة به عائشة من يومها الخ» یعنی: رسول الله ﷺ به همسرش حضرت حفصه بنت سیدنا عمر رضی اللہ عنہ فرمود که: بعد از وفات من ابوبکر و بعد از وی پدرت خلیفه خواهند شد، حضرت ام المومنین حفصه رضی اللہ عنہا از آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم پرسید که: کی اطلاع داده‌است ترا بچنین مطلبی؟ رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: خبر داده مرا خداوند دانا و آگاه».

«وما قولکم الخ» و نمونه‌ی این روایات اهل تسنن را در جزوات خود ذکر کرده‌ایم باید بگویم: آنچه در جزوات مشار الیه نقل کرده‌اید یا روایاتی است خود تراشیده که اهل سنت ثبوت آنها را در کرده‌اند یا روایاتی است صحیح اما دال بر تعیین وصی که مدعای شما می‌باشد نیستند بلکه از نظر ما مبین مقام والای اهل بیت و نمایانگر شخصیت برجسته حضرت خلیفه چهارم سیدنا علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ هستند که بفضل الهی همانطور که خودتان هم اعتراف دارید اهل سنت قائل به آن و متعقد بدان می‌باشند.

۲- در مطلب ۳ و ۴ به پیشرفت اسلام در زمان خلافت باشکوه شیخین اعتراف کرده

اید اما از اینکه پیشرفت اسلام در زمان آنها دلیل بر حقانیت خلافت آنها است بدون توجه به آیات کثیره کلام الله مجید و احادیث رسول خدا ﷺ و تصریحات خود حضرت علی ؑ که در خطبات و سخنان گرانبایش فرموده است و ما نمونه‌ای از آنرا ذیلاً با اختصار خواهیم نوشت، انکار کرده اید، (الف) آیه معروف به آیه «استخلاف» قوله تعالی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ٥٥].

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که بی شک آنان را در این سرزمین جانشین سازد، چنان که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین ساخت. و [آن] دینشان را که برایشان پسندیده است برایشان استوار دارد و برایشان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند. [چرا که] مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند. و کسانی که پس از این ناسپاسی کنند، اینانند که فاسقند».

درین جمله «وعدالله» که حاکی از موعود بودن خلافت خلفاء من جانب الله است، و جمله‌های ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ که حاکی از مؤمن بودن آنها و نیک بودن اعمالشان در مدت خلافت است. و خصوصیات ترکیبی جمله: ﴿لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ﴾ باتاکیدات و جمله: ﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ که حاکی است از بودن خلافت آنها بر منهای نبوت، قابل توجه است. چنانچه در تفسیر «مجمع البیان» موجود است که: «مثل داؤد سلیمان». و جمله‌های ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾ مشیر است بآنکه دیانت و روش خلفای راشدیدین مورد رضای الهی بوده است. و جمله «ولینصرهم» مشیر است باینکه آنها از پشتیبانی و نصرت الله بر خوردار بوده و جمله‌های: ﴿وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ مشیر است بآن که انکار خلافت حقه‌ی آنها موجب کفران نعمت و فسق می‌شود.

و مراد از این خلافت تنها خلافت حضرت مرتضی و حضرت مهدی بهیچ وجه نمی‌تواند باشد زیرا در تفسیر «صافی» ذیل همین آیه جمله‌ی «خلفای» بصیغه‌ی جمع موجود است. ﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ «ای لیجعلنهم خلفاء بعد نبیهم».

و در خطبه شماره ۱۳۴ نهج البلاغه موجود است که حضرت امیر علیه السلام بحضرت عمر رضی الله عنه فرمودند: «وقد توکل الله لأهل هذا الدين باعزاز الجوزة وستر العورة» ص ۴۱۵ چاپ تهران.

شارح آن «ابن هیثم بحرانی می‌نویسد: «وهذا الحكم من قوله وعد الله الذين آمنوا منكم».

(ب) در سوره الفتح آیه ۱۶ ضمن آیه «دعوت اعراب» می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَىٰ قَوْمِ أُولِي الْأَرْبَابِ شَدِيدٍ تَقْتُلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۶﴾﴾ [الفتح: ۱۶]. «به واپس گذاشتگان بادیه‌نشین بگو: به سوی قومی سخت جنگاور فراخوانده می‌شوید که با آنان می‌جنگید یا اسلام می‌آورند. پس اگر اطاعت کنید خداوند پاداشی نیکو به شما خواهد داد و اگر روی بگردانید چنان که پیش از این روی گردانیدید. شما را به عذابی دردناک عذاب خواهد کرد». بعد از نزول این آیه کریمه بجز غزوة تبوک در زمان خود رسول خدا غزوه‌ای پیش نیامده است و در غزوه تبوک نه جنگی رخ داد و نه کافری مسلمان شد پس لابد مراد از آن! جنگ با مرتدین عرب در خلافت صدیق و جنگ با کفار فارس و روم در خلافت فاروق است و جمله‌ی ﴿تَقْتُلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ می‌محتوا خواهد ماند. لذا اگر خلافت شیخین رضی الله عنهما حق نباشد در شان مسلمان نیست.

(ج) آیه قتال مرتدین قوله تعالی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۵۴]. «ای مؤمنان، هر کس از

شما که از دینش برگردد [بداند که] خداوند گروهی را در میان خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و [آنان نیز] او را دوست می‌دارند. [قومی که] بر مؤمنان فروتن و بر کافران درشتخویند».

مصدق آن خلافت صدیق است که بعد از وفات حضرت رسول خدا ﷺ عده زیادی از قبائل غطفان، بنو سلیم، بنو یربوع، بنو تیم، بنو کنده، بنو بکر، مرتد شدند و بوسیله سپاه صدیق ﷺ که همان سپاه اسلام راسیتن بود ریشه کن و سرکوب شدند و تدین نحو و عده فوق الذکر الهی متحقق شد.

(د) قوله تبارک و تعالی: ﴿الْم ۱ غَلَبَتِ الرُّومُ ۲ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۳ فِي بَضْعِ سِنِينَ ۴ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدٍ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۵﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ ۶ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۷ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ ۸ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۹﴾ [الروم: ۱-۶]. «الم (الف. لام. میم) * رومیان شکست خوردند * در نزدیکترین سرزمین. و آنان پس از شکستشان پیروز خواهند شد * در عرض چند سال. پیش از این و پس از این، حکم از آن خداست و آن روز مؤمنان به یاری خدا شادمان شوند * هر که را خواهد یاری می‌کند و او پیروزمند مهربان است * [خداوند] به وعده‌ای راستین [وعده کرده است]. خداوند وعده‌اش را خلاف نمی‌کند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». و در کتاب الروضة مؤلفه علامه کلینی ص ۸۶ حدیث شماره ۳۹۷ موجود است که حضرت ابو جعفر باقر العلوم ﷺ فرمودند: این وعده الهی در خلافت حضرت فاروق ﷺ به اتمام و کمال رسیده است.

(هـ) «عن أبي عبد الله لما حفر رسول الله ﷺ الخندق إلى قوله فتحت علي في ضربتي هذه كنوز كسري وقيصر»!

شما را بخدا، آیا «فتحت علي كنوز كسري وقيصر» در زمان خلافت فاروق و ذی

النورین عليه السلام متحقق نگشت؟

(و) ده‌ها فراز نهج البلاغة که دال بر حقانیت خلافت خلفای ثلاثه می‌باشد که از آنجمله خطبات شماره ۱۳۴ و ۱۴۶ و سخنان شماره ۷۳ و ۴۵۹ را می‌توان نام برد، رجوع شود بچاپ تهران با شرح فیض الإسلام.

(ز) اقتدای حضرت علی در نمازها پشت سر خلفای ثلاثه و بازدواج دادن دختر خود ام کلثوم عليها السلام را بحضرت عمر رضی الله عنه و معاملات دیگر دلیل حقانیت خلافت آنها است، و إلا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾ [هود: ۱۱۳]. «و به ستمکاران گرایش نیابید که آن گاه آتش [جهنم] به شما خواهد رسید». بنابراین تصریح قرآن در صورت غاصب بودن خلفای راشدین رضی الله عنهم این رواداری حضرت مرتضی قابل توجیه نیست در حالی که بنا به حدیث شماره ۴ باب این «الأئمة لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون إلا بعهد من الله وأمر منه لا يتجاوزونه»!

«وكان فيما اشترط عليه النبي يأمر جبريل عليه السلام فيما أمر الله عليه السلام أن قال له يا علي، تفي بما فيها من موالة من والى الله ورسوله والبراءة والعداوة لمن عادى الله ورسوله».

۳- رد ضمن مطلب ۳ و ۴ بمسئله تقیه اعتراف کرده‌اید. در صورتی که اگر صحیح است پس مقابله حضرت مرتضی با حضرت معاویه رضی الله عنه را و جنگ سرور آزاد مردان، حضرت حسین رضی الله عنه را با یزید چگونه توجیه می‌کنید؟

و نیز آنچه در ص ۵۵۸ نهج البلاغة با شرح فیض الإسلام چاپ تهران موجود است «الأواني أقاتل رجلين: رجل ادعى ماليس له وآخر منع الذي عليه». منافی ادعاء شما است.

۴- در مطلب پنجم آنچه از حقانیت اسلام و روش اهلیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته‌اید صحیح است. و نفس حدیث غدیر و حدیث ثقلین را اهل سنت قبول دارند و آنها را از

۱- ص ۲۸۲ ج ۱ اصول کافی، موجود است.

احادیث مناقب حضرت علی علیه السلام می‌دانند. اما به هیچ وجه استدلال را از آنها بخلافت و امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام صحیح نمی‌دانند زیرا حدیث غدیر بقرینه آنحضرت است و همچنین کلمه‌ی «مولی» محتمل المعانی است.

۵- حضرت علی و خاندانش از ائمه اطهار در هیچ موردی به حدیث غدیر استشهاد نکرده‌اند بلکه نصوصی هست که بعکس آن دلالت دارد، چنانچه نمونه‌ای از آنرا در ذیل ملاحظه خواهید فرمود.

(الف) «دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي؛ فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَأَلْوَانٌ؛ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَلَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ (۱)، وَإِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتِ، وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَاعْلَمُوا أَيُّ إِنِّي أَنْجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أَصْغِ إِلَيَّ قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتَبِ الْعَاتِبِ، وَإِن تَرَكَتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ؛ وَلَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَأَطُوعُكُمْ مِنْ وَلِيِّتُمْوهُ أَمْرَكُمْ، وَأَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا!». ص ۲۷۱ چاپ تهران خطبه شماره ۹۱ می‌فرماید: «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید، زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می‌رویم که رنگارنگ و فتنه‌آمیز است، و چهره‌های گوناگون دارد و دلها بر این بیعت ثابت و عقلها بر این پیمان استوار نمی‌ماند، چهره افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته، و راه مستقیم حق ناشناخته ماند. آگاه باشید! اگر دعوت شما را بپذیریم بر اساس آنچه که می‌دانم با شما رفتار می‌کنم، و به گفتار این و آن، و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نمی‌دهم، اگر مرا رها کنید چون یکی از شماها هستم، که شاید شنواتر، و مطیع‌تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم». شما انصاف بدهید در صورتی که بگوئیم: خلافت بحدیث غدیر و غیره منصوص شده بود این فرمایش آن معصوم چه تعبیری خواهد داشت، و نیز اگر بنا به گفته شما و نوشته جزوات شما خلافت و امامت یک وظیفه الهی منصوصه بود پس از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه چرا حضرت علی از قبول بیعت اباء می‌ورزید تا اینکه نوبت به اصرار رسید که این امر را خود شما نیز در ذیل مطلب ۷، ۸ و ۹ پذیرفت اید و در سخنان شماره ۵۳ و ۱۳۷ و ۲۲۰ و به ترتیب در صفات ۱۴۲ و ۴۲۰

و ۷۲۲ نهج البلاغة با شرح فیض اةسلام چاپ تهران نیز باین امر تلویح موجود است. و بنا به روایت قیص بن عباد خود آنحضرت فرمودند: «والذي فلق الحبة وبرئ النسمة لو عهد إلي رسول الله عهداً لجالدت عليه ولم أترك ابن أبي قحافة يرقى في درجة واحدة من منبره». یعنی «قسم بآن ذاتیکه دانه را شکافت و جهانیانرا آفرید اگر رسول خدا عهدهی با من کرده بود با چابکی بر آن می‌شتافتم و پسر ابی قحافه ابوبکر رضی الله عنه را نمی‌گذاشتم که به پله‌ای از منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آید»^۱.

(ب) «لَمَّا انْتَهت إلى أمير المؤمنين عليه السلام ابناء السقيفة بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله إلى قوله فهلاً احتججتم عليهم بأن رسول الله صلى الله عليه وآله وصى بأن يحسن إلى محسنهم ويتجاوز عن مسيئتهم، قالوا: وما في هذا من الحجة عليهم؟ فقال عليه السلام: لَوْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ»^۲.

در اینجا ملاحظه می‌فرمائید که حضرت سیدنا علی رضی الله عنه دعوی امارت انصار را با استدلال به اشاره حدیث وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در بارة انصار رد کرد و در مورد خلافت و امامت خود «احتجوا بالشجرة وأضاعوا الثمرة». فرمود و بس، اینجا که محل بیان بود و لازم بود بحث غدیر که بنظر شما نص صریح امامت وی می‌باشد استدلال کند مع الوصف استدلال نفرمود، پس حسب قاعده «السكوت في موضع البيان بيان» گوئی آنحضرت نشان دادند که حدیث غدیر نص بر امامت نیست. علی هذا هیچ عاقل شک ندارد که خلافت حضرت صدیق رضی الله عنه نام دارد و انیس غار و مونس اسفار برحق و مورد تائید حضرت سیدنا علی مرتضی بوده است.

(ج) امام ابو نعیم المدائنی می‌فرماید: «عن الحسن المثنى بن الحسن المجتبی إنه لما قال: إن من كنت مولاه: نص في خلافة علي، قال أما والله لو يعني النبي صلى الله عليه وآله بذلك الإمامة

۱- ص ۷۸ نصوص امامت چاپ تهران و ص ۱۰۰.

۲- (ص ۱۶۱ نهج البلاغة تهران).

والسلطان لأفصح لهم فإنه ﷺ كان أفصح الناس للمسلمين»^۱.

(د) و همین است مذهب اهل سنت و جماعت و مطابق است فهم اهلیت را: ابو نعیم از حسن مثنی بن حسن السبط رضی الله عنه آورده که از وی پرسیدند که حدیث: «من كنت مولاه» آیا نص است بر خلافت علی رضی الله عنه؟ گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله: بدان خلافت چه آنحضرت صلی الله علیه و آله افصح الناس و واضح‌گوترین مردم بود هر آئینه می‌گفت: «یا أيها الناس هذا ولي أمري والقائم عليكم بعدي فاسمعوا له وأطيعوا». بعد از آن گفت: قسم بخداست اگر خدا و رسولش علی را جهت اینکار اختیار می‌کردند و علی امتثال امر خدا و رسول صلی الله علیه و آله نمی‌کرد و اقدام بر این کار نمی‌فرمود هر آئینه بسبب ترک امتثال فرموده حق تعالی و حضرت سید الوری اعظم الناس از روی خطایا می‌بود. شخصی گفت: آیا نه گفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من كنت مولاه فعلي مولاه». حسن رضی الله عنه گفت: آگاه باش قسم خدا است اگر اراده می‌کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله خلافت را واضح می‌گفت و تصریح می‌کرد چنانچه بر صلوة و زکوة کرده است. و می‌فرمود: در این «یا أيها الناس إن علیاً ولی امرکم من بعدي والقائم في الناس بأمری»^۲.

(هـ) مؤلف نصوص امامت در ص ۷۸ چاپ تهران چنین مرقوم نموده است: و چنانکه نبیره آنحضرت حسن ابن الحسن المجتبی علیه السلام همینکه از او سوال کردند: آیا نصی بر خلافت امیر المؤمنین موجود داشت در داستان غدیر؟ حسن فرمود: «لو كان النبي ﷺ أراد خلافته لقال: أيها الناس هذا ولي أمري والقائم بعدي فاسمعوا وأطيعوا، ثم قال الحسن: «أقسم بالله سبحانه أن الله تعالى لو آثر علياً لأجل هذا الأمر ولم يقدم علي - كرم الله وجهه - لكان أعظم الناس خطاء». یعنی: «اگر پیغمبر خلافت علی را اراده کرده بود هر آئینه می‌گفت: «أيها الناس» این علی ولی امر من و پس از من قائم بر شما است پس گوش

۱- (۲۴۴) سیف المسلول، نوشته قاضی ثنالله پانی پتی رحمته الله.

۲- (ص ۲۰۹ تحفة اثناعشرية، چاپ لاهور).

کنید و اطاعت نمائید، آنکه فرمود: بخدا قسم هر گاه خدایتعالی و رسول او علی را برای خلافت بر گزیده بودند و علی به این کار اقدام نمی‌کرد و خطا و گناهِش از همه مردم بزرگتر و بیشتر بود.»

آری، شوکت تسلیم خود آنجناب بهترین دلیل و حجت بر عدم نص در نزد او لوالألباب نه بر اهل غرض و ارباب^۱.

(و) «وذكر أن مؤمن الطاق قيل له مالذي جري بينك وبين زيد بن علي في محضر أبي عبدالله؟ قال: قال زيد بن علي: يا محمد بن علي بلغني إنك تزعم إن في آل محمد إماماً مفترض الطاعة قال: قلت نعم وكان أبوك علي بن الحسين أحدهم. فقال وكيف وقد كان يؤتي بلقمة وهي حارة فيبردها بيده ثم يلقمينها، أفترى إنه كان يشفق علي من حر اللقمة ولا يشفق علي من حر النار؟»^۲.

(ز) «قال حدثني مؤمن الطاق واسمه محمد بن علي بن النعمان أبو جعفر الأحول قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فدخل زيد بن علي فقال لي: يا محمد بن علي! أنت الذي تزعم أن في آل محمد إماماً مفترض الطاعة معروفاً بعينه؟ قال: قلت: نعم، كان أبوك أحدهم. قال: ويحك فما كان يمنعه من أن يقول لي فوالله لقد كان يؤتي بالطعام الحار فيقعدني علي فخذة ويتناول الطعام فيبردها ثم يلقمينها أفتراه كان يشفق علي من حر الطعام ولا يشفق علي من حر النار؟»^۳.

یعنی: «به ابی جعفر احول مؤمن الطاق گفتند که: جریان گفتگوی تو با زید بن علی بن الحسین در حضور حضرت صادق چه بود؟ مؤمن الطاق گفت، زید بن علی بمن گفت: ای محمد علی بمن چنین رسیده که تو می‌پنداری در میان آل محمد امام مفترض الطاعه بوده است؟ گفتم: آری پدر تو علی بن الحسین یکی از ایشان است. زید گفت: چگونه خود سرد می‌کرد

۱- (ص ۲۹ نصوص امامت بلفظه).

۲- (اختیار معرفة الرجال: ص ۱۸۶ چاپ مشهد).

۳- (ص ۱۸۷ رجال کشی حدیث شماره ۳۲۹ چاپ دانشگاه مشهد اسفندماه سال ۱۳۴۸).

آنگاه در دهانم می‌گذاشت آیا تو چنین می‌پنداری که او از حرارت لقمه بر من دل سوزی می‌کند اما از حرارت آتش جهنم دل سوزی نمی‌کند؟»^۱.

نتیجه: از این مذاکره‌ای که بین زید بن علی الحسین در محضر حضرت صادق علیه السلام اتفاق افتاده است معلوم می‌شود که در خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسئله امامت منصوبه خبری نبوده است.

علامه طباطبایی می‌نویسد:

«البته ما می‌دانیم که زید بن علی بن الحسین علیه السلام از بزرگان اهل بیت و از زهاد و فقهای عترت شمرده می‌شود و کتبی که علمای امامیه در علم رجال پرداخته‌اند مانند رجال علامه حلی و شوستری و ممقانی و غیر هم از ذکر مناقب و فضائل او مشحون است، و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام هر کدام بنا بر مدارک معتبر امامیه، زید را بسیار ستوده‌اند، در کتاب عیون اخبار الرضا آمده که امام علی بن موسی الرضا در باره زید بن علی فرمود:

«فإنه كان من علماء آل محمد غضب لله فجاهد أعدائه حتى قُتل في سبيل الله». یعنی «زید بن علی از دانشمندان آل محمد بود و برای خدا خشم گرفت و با دشمنان او نبرد کرد تا در راه خدا کشته شد»^۲.

۵-: در مطلب ۶ در مورد شواری نوشته‌اید: و بجزوه آنکه فرستاده‌اید اشاره کرده‌اید و آیاتی چند نیز مرقوم فرموده‌اید. در این مورد باید گفت که در این جزوه مطلبی که قانع‌کننده باشد ذکر نشده است و آنچه نوشته شده است حالش از آنچه ما در این صفحات شرح داده‌ایم روشن است.

و آیاتی که در باره واجب الإطاعة بودن فرمان نبوی نوشته‌اید بدون شک صحیح است، اما به عقیده علماء اهل سنت چنین فرمانی از بارگاه رسالت صادر نشده است. و

۱- (ص ۱۰۰ نصوص امامت چاپ تهران).

۲- (ص ۱۷۷ تا ۱۷۸ کتاب «راهی بسوی وحدت اسلامی» چاپ تهران).

آنچه شما بدان استناد می‌کنید تاکیداتی است در باره اهل بیت و پیروی از عقاید و اعمال و اخلاق آنها که اهل سنت بتوفیق الهی کاملاً بر آن عامل‌اند.

و در باره آیه ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُنْفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. «پیامبر به [تصرف در کارهای] مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». که شما ذکر فرموده‌اید خاطر نشان می‌سازیم که دنباله‌اش جمله‌ی: ﴿وَأَزْوَاجَهُ وَأُمَّهَاتُهُمْ﴾ است که در شان مادران مؤمنین یعنی زنهای مطهر حضرت رسول ﷺ که از جمله آنها حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه ﷺ و حضرت حفصه ﷺ و حضرت ام المؤمنین حبیبه ﷺ به ترتیب دختران حضرت ابوبکر ﷺ و عمر ﷺ و ابو سفیان ﷺ می‌باشد نازل شده است.

بعد از آن نوشته‌اید که: «فرمان پیامبر در امامت و خلافت امیر مؤمنان و در پیروی از اهل بیت مانند فرمان خدا است و هیچکس در سر پیچی از فرمان پیامبر ﷺ معذور نیست» اینجا از مطرح کردن این سؤال ناگزیریم که، آیا عدم معذوریت منحصر بفرمان‌های است که شما بگمان خود بدان اشاره کرده‌اید یا عام است؟

اگر جواب موافق شق اول قضیه باشد بدیهی البطلان است زیرا نصوص مصرحه‌ای که شما بآنها استناد کرده‌اید عامند نه خاص و اگر جواب موافق شق دوم قضیه باشد، پس صدها آیات کلام الله مجید در مدح عموم صحابه مهاجرین و انصار موجود است و همچنین صدها حدیث از پیامبر اسلام و ائمه اهل بیت وجود دارد که بدان توجه نمی‌شود چرا؟

چنانکه ما برای استحضار شما مواردی چند را از آیات قرآن و احادیث کتب بزرگان اهل تشیع نقل خواهیم کرد و من الله التوفیق.

(الف) قرآن مجید در آیه ۲۹ سوره فتح در باره اصحاب بزرگوار پیامبر اکرم ﷺ چنین می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَرَجٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ

يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ [الفتح: ۲۹]. «محمد رسول خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و در میان خود مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از خداوند فضل و خشنودی می‌جویند. نشانه [درستکاری] آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست. این وصف آنان در تورات و وصفشان در انجیل است. مانند کشتی هستند که جوانه‌اش را بر آورد آن گاه آن را تنومند ساخت آن گاه ستر شد، سپس بر ساقه‌هایش ایستاد کشاورزان را شگفت زده می‌سازد تا از [دیدن] آنان کافران را به خشم آورد. خداوند به کسانی از آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.»

خصوصیات قابل توجه صحابه رضی الله عنهم در این آیه بشرح زیر خلاصه می‌شود.

- ۱- معیت (همراهی و هم صحبت بودن) رسول خدا صلی الله علیه و آله که از بزرگترین نعمتهای الهی است بر آنها.
- ۲- شدت و صلابت و استحکام ایمانی در برابر کفار و دشمنان دین.
- ۳- رحمت و شفقت نسبت به همدیگر و غمخواری مسلمین و استحکام رشته‌ی اخوت و برادری میان‌شان.
- ۴- بیننده همیشه آنانرا در انجام مرضیات الهی که کامل‌ترین نمونه آن نماز است خواهد دید.
- ۵- ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ یعنی هدف آنها صرفاً رضای الهی است و بر مقام اخلاص عمل استواراند.
- ۶- پیشانیهایشان بر اثر مکث در سجود پینه بسته است.
- ۷- آنها در تورات و انجیل یعنی در میان ملل گذشته نیز ستوده شده‌اند.
- ۸- قوت ایمانی آنان و پیشرفت اسلام بوسیله‌شان موجب شگفتی مردم است.

۹- ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ اشاره بر آن است که کمال و رشادت و عظمت اسلامی آنان موجب حسادت و غیظ کفار می‌شود یا بالفاظ دیگر دشمن‌شان را خداوند در ردیف کفار شمرده است.

۱۰- وعده مغفرت و بخشش و وعده اجر و مزد عظیم و بزرگ برای آنها از طرف خداوند متعال شده است.

تقریباً همین صفات قرآنی صحابه رضی الله عنهم را که در این آیه مذکور است حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در خطباتش که در نهج البلاغه موجود است ذکر فرموده است فلیراجع بطور نمونه نظر شما را بخطبه شماره ۹۶ ص ۲۸۶ نهج البلاغه جلب می‌کنیم.

«لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَمَا أَرَى أَحَدًا يُشْبِهُهُمْ مِنْكُمْ لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثًا غُبْرًا، قَدْ بَاثُوا سُجْدًا وَقِيَامًا، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ، وَيَقْفُونَ عَلَيَّ مِثْلَ الْجُمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ! كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكْبَ الْمِعْزَى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ!». «من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را دیدم، اما هیچکدام از شما را همانند آنان نمی‌نگرم، آنها صبح می‌کردند در حالیکه موهای ژولیده و چهره‌های غبارآلوده داشتند، شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می‌گذراندند، و پیشانی و گونه‌های صورت را در پیشگاه خدا بر خاک می‌ساییدند، با یاد معاد چنان ناآرام بودند گویا بر روی آتش ایستاده‌اند، بر پیشانی آنها از سجده‌های طولانی پینه بسته بود».

(ب) ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ ۖ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ﴾ [البقرة: ۱۳۷].

«پس اگر به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، در حقیقت راه یافته‌اند و اگر روی برتافتند جز این نیست که آنان در ستیزند». ملاحظه می‌فرمائید که در این آیه ایمان صحابه رضی الله عنهم محور و مدار صحت و اعتبار ایمان دیگران و ما و شما قرار داده شده است و هدایت منحصر به پیروی‌شان شده است و روگردانی و صرف نظر از آنان را مایه شقاق دانسته است.

(ج) ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷].
 خداوند بر پیامبر و مهاجران و انصاری که به هنگام تنگدستی بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنان از کف برود، رحمت آورد. سپس از آنان در گذشت، بی گمان او [نسبت] به آنان رؤوف مهربان است. این آیه همانطور که همه ما می‌دانیم مربوط بغزوه تبوک است که شیخین (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) در این سفر همرحل و هم توشه هم اثاث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و عثمان رضی الله عنه علاوه بر تجهیز یک سوم لشکر کمک‌های بی‌ظنیری کرد که در ازای آن فرمان نبوی: «ما ضر عثمان ما عمل بعد اليوم». یعنی بعد از امروز عثمان هر کاری بکند او را زیان نخواهد داد» صادر شد و علی بفرمان نبوی صلی الله علیه و آله در مدینه ماند و بسبب ماندن خود از شرکت در غزوه بی‌نهایت ناراحت شد و بگریه در آمد که در نتیجه به شرف این حدیث باین منزلت نائل گردید.

(د) ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸]. «به راستی خداوند از مؤمنان هنگامی که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند خشنود شد، و معلوم داشت که در دل‌هایشان چیست، نتیجه بر آنان آرامش فرود آورد و فتوحی نزدیک را به آنان پاداش داد».
 شرف اعلام خوشنودی و رضای پروردگار در این موقع به یمن همت مردانه‌ی عثمان برای صحابه رضی الله عنهم حاصل شد که بفرمان رسول خدا بنماینده‌ی آنحضرت بسفارت منصوب و بمکه فرستاده شد و پشت سر او شائعه شهادت و کشته شدن او بسمع مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید که نتیجه تصمیم جهاد با کفار را بمنظور خونخواهی عثمان رضی الله عنه گرفت و از صحابه رضی الله عنهم بیعت جهاد خواست و در این بیعت شیخین رضی الله عنهما نیز تشریف داشتند و در آخر آنحضرت صلی الله علیه و آله را دست عثمان قرار داده در دست دیگر خود قرار داد. چنانچه در کتاب الروضة ص ۱۵۹ ج ۲ تحت حدیث شماره ۵۰۳ موجود است و فرمود این دست عثمان است که با دست من بیعت کرد.

و علاوه از این، دهها آیات کلام الله مجید که محل ذکر همه اینجا نیست در مدح صحابه وجود دارد و کفی به شرفاً.

(ه) و روایات اهل بیت در این باب بی‌شمار است. از آنجمله در ص ۳۷۳ در کلام شماره ۶۶ و ص ۱۶۰ نهج البلاغه مدح صحابه و انصار و در ۱۲۹۹ نیز و در ۴۱۵ و ۴۴۳ و ۱۳۰۰ «ولیه‌م والٍ فأقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه» کلام شماره ۴۵۹ و در ۷۲۱ کلام ۲۱۹ «لله بلاد فلان» مدح و ستایش حضرت عمر رضی الله عنه و در خطبه ۱۹۳ و ۵۲۵ «ما عرف شیئاً تجهله» مدح حضرت عثمان رضی الله عنه موجود است.

و عليك ببعض تفصیل هذا الباب.

- ۱- «عن منصور بن حازم قال قلت لأبي عبدالله - إلى قوله قلت فاخبرني عن أصحاب محمد صلى الله عليه وآله. صدقوا علي محمد أم كذبوا؟ قال: بل صدقوا الخ...»^۱.
- ۲- «لقد رأيت أصحاب محمد صلى الله عليه وآله فما أرى أحداً منكم يشبههم الخ...»^۲.
- ۳- «قَوْمٌ وَاللَّهِ مَيَّامِينُ الرَّأْيِ، مَرَّاجِيحُ الْحِلْمِ، مَقَاوِيلُ بِالْحَقِّ...»^۳. «آنان مردمی بودند، نیکاندیش، ترجیح‌دهنده بردباری، گویندگان حق...».
- ۴- «أَيُّنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ؟ وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ؟...»^۴.
- ۵- «أَنَّ قَوْمًا اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَلِكُلِّ فَضْلٍ...»^۵. «جمعی از مهاجر و انصار در راه خدا به شهادت رسیدند؟ و هر کدام دارای فضیلتی بودند؟».
- ۶- «وقد مضت الأصول نحن فروعها»^۱.

۱- (ص ۶۵ ج ۱ اصول کافی).

۲- ص ۲۸۶ نهج البلاغه خطبه ۹۶.

۳- (ص ۳۶۴ نهج البلاغه خطبه ۱۱۵).

۴- (ص ۳۷۳ نهج البلاغه خطبه ۱۲۰).

۵- (ص ۸۹۳ نهج البلاغه چاپ تهران نامه شماره ۲۸).

۷- «ولقد كنا مع رسول الله نقتل آبائنا وإخواننا وأعمامنا ما نزيدنا ذلك إلا إيماناً وتسليماً»^۲.

و صدها فراز دیگران از این کتاب ناطق بفضل و عظمت و متبوع و مطاع بودن یاران عزیز پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد که متأسفانه امروز نادیده گرفته شده‌اند و بقول معصوم توجه نمی‌شود.

۸- «اللَّهُمَّ وأصحاب محمد الذين أحسنو الصحابة»^۳.

اینجا ملاحظه می‌فرمائید که بعد از ذکر «آل محمد» برای اصحاب محمد دعاء شده است و بر آنها حضرت امام سجاد درود فرستاده است. شما بفرازهای این دعاء مفصل که در حق مهاجرین و انصار شده و در کتابی چون «أخت القرآن» و «زبور آل محمد» از زبان معصوم مذکور است، با دیده انصاف بنگرید مراد از آن چه کسانی هستند؟

۹- «حدثنا الحاكم - إلى قوله قال: سئل الرضا عليه السلام عن قول النبي ﷺ: أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم. وعن قوله: دعوا لي أصحابي فقال: هذا صحيح»^۴. نیز همین مضمون در بحار الأنوار و جامع الأسرار ملاحیدر آملی و احتجاج طبرسی موجود است. به نقل حواله فوق.

۱۰- «عن فضيل الرسان قال: سمعت اباداؤد وهو يقول: حدثني بريدة الأسلمي قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن الجنة تشتاق إلى ثلاثة قال: فجاء ابوبكر فقيل له: يا أبا بكر أنت الصديق وأنت ثاني اثنين إذهما في الغار فلو سئلت من هؤلاء الثلاثة»^۵.

۱۱- «ثم جاء عمر فقيل له: يا أبا حفص إن رسول الله ﷺ قال: إن الجنة تشتاق إلى ثلاثة

۱- (ص ۴۴۰ نهج البلاغة چاپ تهران فیض الإسلام).

۲- (ص ۱۰۰ نهج البلاغة).

۳- (ص ۸۵-۶۱ صحیفه کامله چاپ تهران).

۴- (عیون أخبار الرضا بنقل با قیادت صالحات ص ۱۰۳).

۵- (ص ۳۰ رجال کشی چاپ تهران).

وأنت الفاروق الذي ينطق الملك علي لسانك»^۱.

۱۲- «قال بعض المخالفين بحضرة الصادق عليه السلام ما تقول في العشرة من الصحابة قال أقول فيهم الخير الجميل الذين يحط الله به سيأتي ويرفع به درجاتي قال السائل: الحمد لله على ما نقذني من بغضك كنت أظنك رافضياً ببغض الصحابة الخ»^۲.

۱۳- «و عن عروة بن عبدالله قال سألت أبا جعفر محمد بن علي عن حلية السيف فقال: لا بأس به فقال قد حلي أبوبكر الصديق رضي الله عنه سيفه قلت فتقول الصديق فوثب وثبة استقبل القبلة وقال: نعم الصديق، نعم الصديق، نعم الصديق، فمن لم يقل له الصديق فلا صدق الله له قولاً في الدين ولا في الآخرة»^۳.

۱۴- «از حضرت جعفر مردیست که ایشان فرمودند: «ابو بکر» از دو راه جد مادری من است»^۴.

۱۵- «وأمه أم فروة بنت القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق رضي الله عنه (ص ۳۶۷ ج ۲ كشف الغمة).

هرگاه ثابت شد که ابوبکر صدیق از هر دو رشته جد مادری حضرت امام صادق است پس معلوم شد که از امام صادق تا امام دوازدهم ابوبکر صدیق جد هفت تن از ائمه است. علی هذا آیا این درست است که شما بجد بزرگوار هفت تن از ائمه بگمان خود معصومین را غاصب و ظالم حتی کافر بدانید؟ آیا این موجب خوشحالی آن هفت تن ائمه است؟ باید تدبیر بفمائید و حضرت عمر فاروق داماد حضرت علی و حضرت زهراء بدخترش زینب صغری، «ام گلثوم» بوده است که از وی فرزندش زید ابن عمر متولد شره است. (ص ۳۴۶ ج ۵ اصافی چاپ تهران).

۱- (ص ۳۰ رجال کشی).

۲- (۱۷۹ تفسیر امام حسن عسکری مؤلفه ابن بابویه مطبع جعفری).

۳- (ص ۳۵۶ ج ۲ كشف الغمة في معرفة الأئمة أبي الحسن الأربلي چاپ بیروت).

۴- (ص ۳۷۳ ج ۲ كشف الغمة چاپ بیروت ایضاً ۳۷ مشعل اتحاد).

۶- در مطلب ۷، ۸ و ۹ ادعاه شدست که بر آیه شورای عمل نشده است و امری مؤمنان و بسیاری از بزرگان صحابه در آن نبوده‌اند جوابش را اینکه از زبان مبارک خود حضرت امیر مؤمنان در یافت دارید «إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشوري للمهاجرين والأنصار فإن اجتمعوا علي رجل وسموه إماماً كان ذلك لله رضاء^۱». لطفاً در این فرمایشات حضرت امیر المؤمنین منصفانه تعمق بفرمائید مسئله حل است که حضور همه افراد در مشوره شرط نیست، و حضرت علی بسبب اشتغال به عذر تجهیز و تکفین رسول خدا ﷺ در مشوره حاضر نشده بود و مردم هم شاید عدم رغبت او را بر این کار احساس می‌کردند لذا متعرض حضرتش نشدند. و از طرفی موضوع تعیین خلیفه نیز لازم بود که تاخیر در آن موجب بروز اختلافات غیر قابل جبران می‌شد آنرا مؤخر نکردند.

۷- آنچه در مورد نامه شماره ۶ فوق الذکر نوشته اید که: «مابقارئن حالیه و مقالیه توجه نداشته ایم» لطفاً قرائن را شما ذکر بفرمائید، حتماً خواهید گفت که تقیه بوده است، که به هیچ وجه صحیح نیست زیرا حضرت امیر با معاویه رضی الله عنه که مکتوب الیه این نامه است تقیه‌ای نداشته است و اگر تقیه در اینجا واجب بود با وی جنگ نمی‌کرد، و حمل آن به معانی دیگر و تأویل کردنش بتاویلات رکیکه از قبیل دلیل الزامی و غیره در واقع تحریف این بیان صریح و قاطع و کلام حضرت امیر و از باب «تأویل القول بما لا یرضی قائله» می‌باشد.

۸- و اما اینکه نوشته اید: «اگر نهج البلاغه را می‌پذیرید لطفاً خطبه شقیقه الخ» در پاسخ به این فرمائش شما باید خاطر نشان سازیم همانطور که می‌دانید نهج البلاغه که نزد شما «أخ القرآن» نام دارد کتابی است که مؤلفات علماء برجسته شما حضرت علی بدست علامه رضی یا علامه مرتضی صورت گرفته و سعی شده است که در آن خطبات و نامه‌ها

۱- (۸۴۰ نهج البلاغه نامه شماره ۶).

و سخنان حضرت امیر المؤمنین گردآورده شود اما از آنجا که هیچ گرد آورنده‌ای دعوی معصومیت نکرده است امکان وقوع خطاء در نقل ممکن است و در جائیکه روایات موضوعه بدامن پاک حضرت پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله نیز منسوب شده است دامن پاک خلفاء و یارانش که از جمله حضرت امر المؤمنین نیز هست از این نسبت مصون نمانده است، علی هذا بنظر ما نهج البلاغه نیز محتوی چنین رطب و یابس‌های می‌باشد که از آنجمله همین خطبه مشارالیه شما بنام شقیقه نیز هست، زیرا با خطبات دیگر این کتاب و سخنان آنحضرت تناقض دارد. و یا نصوص قرآن که در آن مدح و منقبت صحابه موجود است و با دیگر روایات اهل بیت که حاکی از فضیلت خلفاء ثلاثه است مخالفت دراد. چنانچه در کتب شما از ائمه منقول است «ما لا یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف»^۱.

و نیز در جلد اول اصول کافی ص ۹۶ چاپ سوم تهران موجود است «فقال أبو الحسن علیه السلام إذا كانت الروایات مخالفة للقرآن کذبتها».

در یک نامه بیش از این نمی‌توان مطالب را شرح داد و خواهشمندیم اگر آرزو دارید حق بر شما آشکار شود به کتابهای مفصلی مانند «إزالة الخفاء» تألیف علامه بزرگوار امام ولی الله محدث دهلوی رحمته الله و «تحفة اثناعشریة» تألیف فرزند عزیزش مرحوم امام عبدالعزیز دهلوی رحمته الله و همچنین به کتاب «باقیات صالحات» تألیف مرحوم مهدی علی بن سید ضامن علی که از مجتهدین شیعه لکهنو بوده است و پس از بررسی مذاهب بمذهب حق اهل سنت در آمده است، و نیز به کتاب «منهاج الاعتدال» تألیف مرحوم شیخ اوسلام ابن تمیة رحمته الله مراجعه فرمائید که همه چیز را از کتب بزرگان شیعه نقل کرده‌اند و آنوقت متوجه خواهید شد که علمای بزرگ خودتان در کتاب‌های‌شان به درست و حقانیت عقاید ما سنیان شهادت داده مهر تصدیق زده‌اند. و ذیلاً برای سهولت

۱- (ص ۶۹ ج ۱ اصول کافی).

شما عباراتی چند را از کتب خودتان در مورد حقانیت مذهب اهل سنت نقل کرده بحث را پایان می‌بریم شاید بزودی فرصت بررسی آن کتب را نداشته باشید و من الله التوفیق.

(الف) «وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ: مُحِبُّ مَفْرُطٍ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مَفْرُطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ الْأَنْمَطِ الْأَوْسَطِ فَالزُّمُوهُ، وَالزُّمُوهُ السَّوَادُ الْأَعْظَمُ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّةَ مِنَ الْعَنَمِ لِلذَّنْبِ. أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ فَاقْتُلُوهُ، وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ»^۱.

«به زودی دو گروه نسبت به من هلاک می‌گردند، دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود، و دشمنی که در کینه‌توزی با من زیاده‌وری کرده به راه باطل درآید، بهترین مردم نسبت به من گروه میانه‌رو هستند، از آنها جدا نشوید، همواره با بزرگترین جمعیتها باشید که دست خدا با جماعت است، از پراکندگی بپرهیزید، که انسان تنها بهره شیطان است آنگونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود، آگاه باشید هر کس که مردم را به تفرقه و جدایی دعوت کند او را بکشید هر چند که زیر عمامه من باشد».

و همچنین در ص ۱۳۰۱ موجود است: «يَهْلِكُ فِي رَجْلَانِ مُحِبُّ مَفْرُطٍ وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ». «دو کس نسبت به من هلاک می‌گردند، دوستی که زیاده‌روی کند، و دروغ پردازی که به راستی سخن نگوید». و در ص ۱۱۴۱ موجود است که «هَلِكُ فِي رَجْلَانِ مُحِبُّ غَالٍ وَ مِبْغِضٌ قَالَ». می‌دانید در دنیای اسلام اکنون سه فرقه صنف وجود دارد ۱- شیعه ۲- خوارج ۳- اهل سنت، و در گفته‌های فوق الذکر حضرت امیر تصریح است که دو صنف محب مفرط و مبغض مفرط هالک و نمط اوسط ناجی و خیر الناس در حق حضرتشان است، و اهل سنت عقیده دارند که صنف اخیر یعنی نمط اوسط بدلیل اشاره ای که در کلام مبارک امیر المؤمنین موجود است، آنها هستند و آن اشاره در «والزموالسواد الأعظم» است که حتماً استحضار دارید از مجموع نزدیک بیک میلیارد مسلمان دنیا سواد اعظم و اکثریت

۱- (ص ۳۹۲ نهج البلاغة کلام شماره ۱۲۷).

سینان هستند و باز می‌فرماید «یدالله علی الجماعة» که همانا تلمیح بنام مذهب اهل بیت سنت و الجماعة می‌باشد.

(ب) «وَأَمَّا أَهْلُ السَّنَةِ فَهَمُ مُسْتَمْسِكُونَ بِمَا سَنَهُ اللَّهُ لَهُمْ وَرَسُولُهُ». (احتجاج طبرسی ۸۴) در این روایت نیز همانطور که ملاحظه می‌فرمائید بذکر نام اهل سنت تصریح شده است.

(ج) «ثَلَاثَةُ عَشْرَ فِرْقَةٍ مِنَ الثَّلَاثِ وَالسَّبْعِينَ فِرْقَةً تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَحَبِي وَاحِدَةً مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَاثْنَتَا عَشْرَ فِي النَّارِ»^۱.

(د) «﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. فالرد إلى الله الأخذ بمحكم كتابه والردى الرسول الأخذ بسنته الجامعة غير المفرقة»^۲.

و در روایات ذکر شده با نظر انصاف توجه بفرمائید مدعای ما در باره حقانیت مذهب اهل سنت و جماعت واضح و آشکار است در پایان توفیق و سعادت شما و استحکام رشته اخوت فیما بین همه مسلمین جهان را از خداوند پاک مسئلت می‌داریم.
وماتوفیقی إلا بالله علیه توکلت وإلیه أنیب.

وهو حسبي نعم الوکیل وصلى الله تعالى على سيدنا محمد مظهر كرمه وعلى آله وأصحابه وأزواجه وذرياته أجمعين، آمين.

۱- (ص ۱۳۴ احتجاج چاپ تهران).

۲- (نهج البلاغة چاپ تهران کلام شماره ۵۳).

حل اختلاف در شئون امامت از کتاب راهی بسوی وحدت اسلامی

تألیف: علامه طباطبائی

اینکه باید دانست که امامت علی علیه السلام و اولاد امجاد او خواه از طریق نص خاص باشد یا از غیر مجرای تشریح امر مسلمی است که برادران اهل سنت و جماعت نیز آن را (البته از غیر طریق نص الهی) انکار نمی‌کنند یعنی مقام شکوهمند علی علیه السلام را بعنوان امام المتقین می‌پذیرند زیرا که آنحضرت در علم و تقوی و دیگر فضائل اخلاقی مقتدای مسلمین و بسی بر جسته و بلند مرتبه بوده است، و ما بر طبق مدارک شیعه ثابت خواهیم کرد که رفتار علی علیه السلام و اولاد گرامی آنحضرت با خلفاء راشدین بنحوی بوده که با بیعت و موافقت قرین شده است که امیدواریم که این اقدام به حُسن تفاهم فریقین بیافزاید و نزاع این دو گروه عظیم از مُسلمین را بخواست خداوند مهربان، تخفیف بسیار بخشد، لذا به این بخش یعنی به دومین بحث از مباحث مربوط به امامت می‌پردازیم.

مسئله دوم: آنکه آثار گوناگونی در دسترس ما است مبنی بر آنکه علی علیه السلام پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر رضی الله عنه خود داری فرمود ولی سرانجام با وی موافقت و بیعت کرد و پس از او با خلیفه ثانی نیز بهمین شیوه رفتار نمود. از میان آثار مزبور نصی را که برخی از اعلام شیعه آنرا نقل کرده‌اند لازم است در اینجا بیاوریم. این مدرک، صورت نامه‌ای است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام بجای مانده، اصل نامه را مؤرخ اقدم شیعی، ابو اسحق، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (متوفی در سال ۲۸۳ هجری در کتاب الغارات آورده^(۱)). و از اهل سنت، ابن قتیبه نیز آنرا نقل کرده است و ما آنرا از کتاب مستدرک نهج البلاغه اثر فقیه امامیه شیخ هادی کاشف الغطاء در اینجا می‌آوریم.

۱- الغارات، جلد اول (چاپ تهران) صفحه ۳۰۲ به بعد.

«من کتاب له عليه السلام أمر جماعة من أصحابه أن يقرؤوه علي شيعته. بين لهم ما نقوله فيما سألوه عنه. أما بعد، فإن الله بعث محمداً عليه السلام للعالمين، وأميناً على التنزيل، وشهيداً على هذه الأمة، وأنتم يا معشر العرب على غير دين، في شر دار، تسفكون دماءكم، وتقتلون أولادكم، وتقطعون أرحامكم وتأكلون أموالكم بينكم بالباطل، فمن الله عليكم فبعث محمداً إليكم، بلسانكم فعلمكم الكتاب والحكمة والفرائض والسنة، وأمركم بصلة الأرحام وحقن الدماء وإصلاح ذات البين، وأن تؤدوا الأمانات وتوفوا بالعهد، ونهاكم عن الظلم والبغي وشرب الحرام وبخس المكيال والميزان و كل خير يبعدكم عن النار قد حضكم عليه وكل شر يبعدكم عن الجنة قد نهاكم عنه، فلما استكمل عليه السلام مدته من الدنيا وتوفاه الله مشكوراً شعيه مرضياً عمله مغفوراً ذنبه شريفاً عند الله نزله فلما مضى تنازع المسلمون الأمر بعده فوالله ما كان يلقي في روعي ولا يخطر على بالي أن العرب تعدل هذا الأمر عني، فما راعني إلا إقبال الناس على أبي بكر واجفاهم إليه، فأمسكت يدي، ورأيت أني أحق بمقام محمد في الناس. فلبثت بذلك ما شاء الله، حتى رأيت راجعة من الناس رجعت عن الإسلام، يدعون إلى محو دين محمد وملة ابراهيم، فخشيت إن لم أنصر الإسلام وأهله أن أرى في الإسلام ثلماً وهدماً تكون المصيبة به أعظم من فوت ولاية أمركم التي هي فبايعت أبا بكر عند ذلك^۱. ونهضت معه في تلك الأحداث حتى زهق الباطل وكانت كلمة الله هي العليا وإن رغم الكافرون، فصحبته مناصحاً وأطعته فيما أطاع الله فيه جاهداً، فلما احتضر بعث إلى عمر فواله، فسمعنا وأطعنا وبايعنا وناصحنا إلى آخر الكتاب»^۲. از نامه‌های آنحضرت است که (درود خدا بر اوباد)

۱- در کتاب «الغارات» این قسمت چنین آمده: «فمشيت عند ذلك إلى بكر فبايعته». یعنی پس در آن هنگام بسوی ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم. در اصل کتاب همینطور است، اما بنظر ما کلمه ابی بکر است، و ابی از قلم ساقط شده است. سربازی.

۲- مستدرک نهج البلاغة چاپ لبنان، صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰ مقایسه شود با نامه شماره ۶۲ در نهج البلاغة.

گروهی یاران خویش را فرمان داد تا این نامه را بر پیروانش بخوانند و در این نامه آنچه را که از وی سوال کردند بیان نموده است.

پس از ستائش خدا و درود بر رسول اکرم ﷺ خداوند محمد ﷺ را بر انگیخت تا بیم دهنده جهانیان و امنی بروحی و گواه بر این امت باشد، پس شما ای گروه عرب، دین صحیحی نداشتید و در بدترین منزل ساکن بودید و خون یکدیگر را می‌ریختید، فرزندان خود را می‌کشتید، و از خویشان پیوند را می‌بریدید و اموالتان را میان خویش بباطل می‌خوردید، پس خدا بر شما منت نهاد محمد را بر زبان خودتان بسوی شما فرستاد، او بشما کتاب و حکمت و واجبات و سنت آموخت و شما را به پیوند با خویشان و نریختن خون کسان و آشتی دادن مردمان فرمان داد و اینکه امانت‌ها را بدرستی (به صاحبان شان) برگردانید و به پیمان خود وفا کنید و شما را از ظلم و تجاوز و شرابخواری و کم فروشی نهی کرد و شما را به هر چیزی که از آتش دور تان می‌کند تشویق نمود، و از هر چیزی که از بهشت دور تان می‌سازد باز داشت، پس چون عمرش در دنیا به کمال رسید، خداوند او را وفات بخشید در حالیکه کوشش وی را سپاس نهاد و از کردارش راضی بود و گناهِش را بخشید و نزد حق آنچه او مهیا شد شریف وارزنده بود سپس چون از دنیا برفت مسلمینی در کنار زمامداری بعد از وی با یکدیگر بکشمکش پرداختند پس سوگند بخدا در دلم نمی‌گذشت و بذهنم خطور نمی‌کرد که عرب، امر حکومت را از من برگرداند و مرا بشگفت نیامورد مگر روی آوردن و شتافتن مردم به جانب ابوبکر، پس از بیعت با او در میان مردم هستم لذا تا مدتی که خدا خواست درنگ نمودم تا اینکه دیدم گروهی از مردم مرتد شده از اسلام بر می‌گردند و بسوی نابودی آئین محمد ﷺ و دین ابراهیم ﷺ دعوت می‌کنند پس ترسیدم که اگر بیماری اسلام و مسلمین بر نخیزم شگاف و ویرانی بزرگی در اسلام به بینم که مصیبت آن بزرگتر از فوت ولایت^۱ و سرپرستی کار

۱- ولایت در اینجا بمعنای سرپرستی و حکومت است لذا تصریح می‌فرماید که: این ولایت مانند «سراب» محو می‌شود و اگر مقصود از ولایت، مقام روحانی آنحضرت بود این تعبیر، نمی‌توانست درست باشد.

شما باشد که کالای چند روز اندک است سپس مانند سراب محو می‌گردد، در آن هنگام با ابوبکر بیعت نمودم و بهمراه او در آن حوادث قیام کردم تا باطل از میان رفت (و گفتار خدا والاتر است هر چند بر خلاف میل کافران باشد) پس با ابو بکر از راه خیر خواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام، او را اطاعت نمودم آنگاه چون بحال احتضار رسید ولایت و حکومت را به عمر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم و خیر خواهی نشان دادیم تا آخر نامه.

بر طبق این سند که روایات دیگر نیز آن را تأیید می‌کنند علی علیه السلام بنا بر مصالحی با حکومت شیخین موافقت و بیعت نموده است و چنان که علامه کاشف الغطاء ذیل همین خطبه می‌نویسد.

«في هذا بين الإمام عليه السلام أن سبب رضاه ببيعة أبي بكر يرجع إلى ارتداد العرب واضطرار أبي بكر رضي الله عنه ل حربهم وهو أشرف ما يعمله إنسان»^۱.

یعنی: «امام علیه السلام در این سخن، سبب رضایت خود را در بیعت ابو بکر روشن می‌کند که ارتداد عرب از اسلام و ناگزیری ابوبکر (که خدا از وی خشنود باد) از جنگ با ایشان بر می‌گردد و این شریف‌ترین کاری است که انسانی انجام دهد». در تأیید همین نظر و در تعلیل بیعت امیر مؤمنان با ابوبکر در نهج البلاغه نیز می‌خوانیم که علی فرمود: «فَتَنظَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي، وَإِذَا السِّمِثَاقُ فِي عُنُقِي لِغَيْرِي»^۲. یعنی: «پس در کار خود نگرستم و دیدم اطاعت من از فرمان (رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم). بر بیعت من پیشی گرفته و پیمانی برای بیعت با غیر خودم برگردن دارم».

۱- مستدرک نهج البلاغه، پاورقی صفحه ۱۲۰.

۲- دعای که این عالم بزرگوار شیعی در حق ابوبکر نموده، در خور توجه و نشانه عدم تعصب و قابل تقدیر است.

۳- خطبه ۳۷ از نهج البلاغه.

شارحین نهج البلاغة نوشته‌اند که: در این سخن، امام علیه السلام اشاره باین معنی می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او توصیه فرموده بود چون در کار حکومت اختلافی پیش آمد تو با کسیکه مسلمین بیعت او را بگردن گرفتند بیعت نما و لذا علی علیه السلام می‌فرماید:

اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله بر بیعت من مقدم بود و برای بیعت با دیگری در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان محکمی بر گردن داشتم. از همین رو در کتاب کشف المحجّة اثر سید بن طاووس^۱، (یکی از علمای معروف و پارسائی شیعه) آمده است که، گروهی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بنزد علی علیه السلام آمدند و اظهار پشتیبانی و یاری از آنحضرت نمودند و خواستند تا علی علیه السلام برای بدست گرفتن زمام امور مسلمین تلاش کند و با دیگران بمخالفت بر خیزد ولی علی علیه السلام از اینکار خودداری نمود و آشکارا گفت که: پیامبر بمن وصیتی نموده و من با رسول خدا در این باره میثاقی دارم که نمی‌توانم آن نقض کنم.

عبارت کتاب کشف المحجّة چنین است:

«لقد أتاني رهط منهم ابن سعيد والمقداد بن أسود وابو ذر الغفاري وعمار بن ياسر وسلمان الفارسي وزبير بن العوام وبراء بن عازب يعرضون النصر عليّ فقلت لهم: إن عندي من نبي الله صلی الله علیه و آله عهداً وله وصية ولست أخالف ما أمرني به».

یعنی: «گروهی نزد من آمدند که از جمله پسران سعید و مقداد و ابو ذر غفاری و عمار بن یاسر و سلمان فارسی و زبیر و براء رضی الله عنهم بودند ایشان یاری خود را بمن عرضه می‌کردند! گفتم: نزد من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیمانی است و آن حضرت مرا وصیتی فرموده و در آنچه مرا بآن امر کرده مخالفت نمی‌کنم».

و بدین ترتیب مولای متقیان مانع ایجاد تشّت و تنازع گردید تا حکومت اسلامی قدرت گیرد و به فتوحات عظیم خود توفیق یابد به همین جهت در دوران حکومت

۱- رضی الدین، ابو القاسم، علی بن سعد الدین معروف به سید بن طاووس از مشاهیر امامیه است و والادش در سال ۵۸۹ هجری در شهر «حله» بوده و در بغداد بسال ۶۶۴ وفات کرده است از کتب معروف وی الإقبال و منهج الدعوة و سعد السعود را می‌توان نام برد.

خلفاء مکرر طرف مشورت قرار می‌گرفت و از خیر خواهی و رهنمای دریغ نمی‌فرمود چنانکه خلیفه ثانی در فتح ایران و جنگ روم، از آنحضرت راهنمای خواست و گواه ما در این باره علاوه بر تواریخ مسلمین، کتاب نهج البلاغه است. که به شما آنرا می‌خوانیم:

ومن کلام له عليه السلام وقد شاوره عمر بن الخطاب في الخروج إلى غزوالروم
 «...إِنَّكَ مَتَى تَسِرَ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ بِشَخْصِكَ فَتُنْكَبُ، لَا تَكُنْ
 لِلْمُسْلِمِينَ كَانْفَةَ دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ. وَلَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، فَأَبْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا
 مُحْرَبًا، وَاحْفَظْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالتَّصِيحَةِ، فَإِنَّ أَظْهَرَ اللَّهِ فَذَاكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنْ
 الْأُخْرَى، كُنْتَ رِذًا لِلنَّاسِ وَمَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ»^۱.

یعنی: «از سخنان علی علیه السلام است، هنگامیکه عمر بن خطاب برای رفتن به جنگ رومیان با آنحضرت مشورت نمود.

.... هرگاه خود به جنگ دشمن روی و با آنان روبرو گردی و آسیبی بینی، مسلمانان تا دورترین شهرهای خود، دیگر پناهگاهی ندارند و پس از تو کسی نیست تا بدان روآورند. مرد دلیری را به سوی آنان روانه کن، و جنگ‌آزمودگان و خیرخواهان را همراه او کوچ ده، اگر خدا پیروزی داد چنان است که تو دوست داری، و اگر کار دیگری مطرح شد، تو پناه مردمان و مرجع خواهی بود».

ومن کلام له عليه السلام

وقد استشاره عمر بن الخطاب في الشخوص لقتال الفرس بنفسه:
 «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَلَا بَقَلَّةِ، وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ،
 وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَظَلَعَ حَيْثُ ظَلَعَ، وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ
 مُنْجِرٌ وَعَدُهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدُهُ. وَمَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْحَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ: فَإِنْ
 انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدَافِيرِهِ أَبَدًا. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا، فَهُمْ
 كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْإِجْتِمَاعِ! فَكُنْ قُطْبًا، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ

۱- نهج البلاغه الجزء الأول، گفتار شماره ۱۳۴.

نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِن شَخَّصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَصْتَ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا، حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعُورَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ. إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِن يَنْظُرُوا إِلَيْكَ عَدَاً يَقُولُوا: هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ، وَظَمَعِهِمْ فِيكَ»^۱

«از سخنان علی علیه السلام است به عمر بن خطاب هنگامیکه برای رفتن خود بجنگ پارسیان با آنحضرت مشورت کرد: اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت، و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرمود و رسید تا آنجا که باید برسد، در هر جا که لازم بود طلوع کرد، و ما بر وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا می‌کند، و سپاه خود را یاری خواهد کرد. جایگاه رهبر چونان ریسمانی محکم است که مهره‌ها را متحد ساخته به هم پیوند می‌دهد، اگر این رشته از هم بگسلد، مهره‌ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد و سپس هرگز جمع‌آوری نخواهند شد. عرب امروز گرچه از نظر تعداد اندک است اما با نعمت اسلام فراوانند، و با اتحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمندند، چونان محور آسیاب، جامعه را به گردش درآور، و با کمک مردم جنگ را اداره کن. زیرا اگر تو از این سرزمین بیرون شوی، مخالفان عرب از هر سو تو را رها کرده و پیمان می‌شکنند، چنانکه حفظ مرزهای داخل که پشت سر می‌گذاری مهمتر از آن باشد که در پیش روی خواهی داشت. واقع‌بینی در مشاوره نظامی همانا، عجم اگر تو را در نبرد بنگرند، گویند این ریشه عرب است اگر آن را بریدید آسوده می‌گردید، و همین سبب فشار و تهاجمات پیاپی آنان می‌شود و طمع ایشان در تو بیشتر گردد».

از این عبارات خیر خواهی و تأیید و موافقت آنحضرت با خلیفه کاملاً آشکار است بخصوص در آنجا که می‌فرماید: «وَلَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ». یعنی: «مرجعی پس از تو نیست که مردم باو باز گردند!» و نیز می‌فرماید: «فَكُنْ قُطْبًا، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ»، یعنی: «تو قطب آسیا باش و آسیا را بگردان». و در دیگر خطب و سخنان نهج البلاغه نیز ملاحظه می‌شود که علی علیه السلام از رفتار ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اظهار رضایت می‌فرماید چنانکه

۱- نهج البلاغه الجزء الأول گفتار شماره ۱۴۶.

عثمان رضی الله عنه نصیحت می‌کند و اعمال نیک شیخین را بیاد او می‌آورد و اظهار می‌دارد.

«وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ، مَا سَبَقْنَاكَ إِلَىٰ شَيْءٍ فَنُخِرِكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَتُبَلَّغَكُهُ، وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا صَحَبْنَا. وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَىٰ بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ».

یعنی «به خدا نمی‌دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی‌دانم که تو ندانی، تو را به چیزی راهنمایی نمی‌کنم که نشناسی، تو می‌دانی آنچه ما می‌دانیم، ما به چیزی پیشی نگرفته‌ایم که تو را آگاه سازیم، و چیزی را در پنهانی نیافته‌ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم. دیدی چنانکه ما دیدیم، شنیدی چنانکه ما شنیدیم، با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی چنانکه ما بودیم، پس ابوقحافه (ابابکر) و پسر خطاب، (عمر) در عمل به حق، از تو بهتر نبودند!».

بطوریکه دانشمند شیعی، سید بن طاووس در کتاب «کشف المحجّة» آورده و نیز محمد بن یعقوب کلینی در کتاب الرسائل^۱ نگاشته، علی رضی الله عنه ضمن نامه خود در باره رفتار ابوبکر چنین فرموده است: «فولی أبوبکر فقارب^۲ واقتصد».

یعنی: «ابوبکر ولایت را با صدق نیت بدست گرفت و براه اعتدال رفت.» و در باره رفتار عمر بن خطاب چنین فرموده است: «وكان عُمرُ مرضى السيرة من الناس عند الناس»^۳.

یعنی: «رفتار عمر از میان اشخاص، در نظر عموم مردم پسندیده و موجب رضایت بود.»

بناء براین می‌توانیم بگوئیم که مقام امامت علی رضی الله عنه بجای خود محفوظ بوده ولی

۱- ابن طاووس در «کشف المحجّة» از کتاب «الرسائل» اثر کلینی یاد می‌کند و گواه می‌آورد و می‌نویسد: من بطرق کثیره واضحه که بعضی از آنها را جزء اول کتاب «المهات والتّمات» ذکر کرده‌ام تمام آنچه را که شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه تصنیف و روایت نموده است، روایت می‌کنم.

۲- قارب فی الأمر: ترك الغلو وقصد السداد والصدق.

۳- وكان مرضى السيرة ميمون النقيية (ج اول ۳۰۷) یعنی: عمر، سر پرستی امور را عهده دار شده و رفتاری پسندیده داشت و فرخنده نفس بود «قال الجوهري في الصحاح: يقال فلان ميمون النقيية إذا كان مبارك النفس».

رضایت و بیعت آنحضرت با خلفاء نیز دلالت دارد بر اینکه حکومت ایشان از دیدگاه علی علیه السلام نا مشروع تلقی نشده است و چنانکه قبلاً از طریق قرآن مجید ثابت شد ممکن است پیشوایان الهی بنابر مصالحی، بدیگران اجازه حکومت بدهند و یا حکومت آنها را امضاء و تأیید کنند و این منافات با مقام روحانی و مرجعیت ایشان در علم و عمل و تقوی ندارد، موید این سخن قولی است که مؤرخین از حضرت زید بن علی بن حسین نقل کرده‌اند و بطوریکه شهرستانی در کتاب «الملل والنحل» و دیگران، آورده‌اند آن بزرگوار چنین عقیده داشته است:

«كان علي بن أبي طالب عليه السلام أفضل الصحابة إلا أن الخلافة فوضت إلى أبي بكر لمصلحة رأوها وقاعدة دينية راعوها من تسكين نائرة الفتنة وتطبيب قلوب العامة فإن عهد الحروب التي جرت في أيام النبوة كان قريبا وسيف أمير المؤمنين علي عن دمائه المشركين من قريش وغيرهم لم يحف بعد والضغائن في صدور القوم من طلب الثأر كما هي فما كانت القلوب تميل إليه كل الميل ولا تنقاد له الرقاب كل الانقياد فكانت المصلحة أن يكون القائم بهذا الشأن من عرفوه باللين والتؤدة والتقدم بالسن والسبق في الإسلام والقرب من رسول الله صلى الله عليه وآله»^۱.

یعنی: «علی بن ابی طالب علیه السلام برترین فرد از صحابه پیامبر بود جز اینکه خلافت برای مصلحتی که اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله بنظرشان آمد به ابوبکر واگذار شد و این کار بخاطر قاعده‌ای دینی بود که آنرا رعایت کردند و خواستند آتش فتنه را خاموش کنند و دل‌های توده مردم را بدست آورند و آنان را راضی سازند زیرا عصر جنگ‌های که در روزگار نبوت جریان یافت نزدیک بود و شمشیر امیر المؤمنین علی علیه السلام از خون مشرکان قریش و غیر ایشان هنوز خشک نشده بود و کینه‌ها در دل‌های قوم، برای خوانخواهی همچنان باقی مانده بود لذا همه دل‌ها بسوی علی علیه السلام کاملاً تمایل نداشت و همگی مردم از هر جهت تسلیم او نمی‌شدند، از این جهت مصلحت بود کسی که حکومت را بعهده گیرد که مردم او را به نرمی و پیر مردی و

۱- الملل والنحل، چاپ مصر، الجزء الأول صفحه ۱۵۵.

سبقت در اسلام و نزدیکی به رسول خدا ﷺ شناخته بودند».

البته می‌دانیم که زید بن علی بن حسین علیه السلام از بزرگان اهل بیت و از زهاد و فقهای عترت شمرده می‌شود و کتبی که علمای حقانی و غیر هم از ذکر مناقب و فضائل او مشحون است و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام هر کدام عیون اخبار الرضا آمده که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در باره زید بن علی علیه السلام فرمود: «فإنه كان من علمای آل محمد غضب لله فجاهد أعدائه حتی قتل فی سبیل الله».

یعنی: «زید بن علی از دانش مندان آل محمد بود و برای خدا خشم گرفت و با دشمنان او نبرد کرد تا در راه خدا کشته شد».

از طرفی عقیده زید بن علی در باره شیخین مشهور است که باو گفتند:

«رحمك الله ما قولك في أبي بكر وعمر؟»

یعنی: «خدایت رحمت کند، نظر تو در باره ابوبکر و عمر چیست؟».

زید بن علی علیه السلام پاسخ داد:

«رحمهما الله وغفرلهما، ما سمعت أحداً من أهل بيتي يتبرا منهما ولا يقول فيهما إلا خيراً!».

یعنی: «خداوند آن دو را رحمت کند و بیامرزد، نشینیدم هیچیک از افراد خانواده‌ام از آنها بیزاری بجوید و جز نیکی در باره آن دو چیزی بگوید».

هر چند مقام زید بن علی علیه السلام بالاتر از آنست که در اینجا گزافه گوئی کرده باشد ولی شاید کسی گمان اغراق گوئی در باره زید به برد و با خود بگوید چگونه ممکن است قبول کنیم مثلاً پدر بزرگوار زید یعنی امام علی بن الحسین علیه السلام تا باین پایه نظر ملایم با «شیخین» داشته است.

برای رفع این شبهه باید دانست که حافظ ابو نعیم بسند خود از محمد بن حاطب از

۱- در این باره بکتاب «مقالات الإسلامین واختلاف المصلین» اثر ابوالحسن اشعری (چاپ مصر) الجزء الأول صفحه ۱۳۰، و کتاب «الملل والنحل» اثر ابو الفتح شهرستانی، الجزء الأول صفحه ۱۵۵ رجوع شود.

امام علی بن الحسین نقل کرده که فرمود: گروهی از اهل عراق بنزد من آمدند و در باره ابوبکر و عمر و عثمان سخنانی (ناپسند) گفتند، آنها پایان می‌پذیرد آنگاه امام بایشان می‌فرماید: ممکن است مرا خبر دهید آیا شما از زمره مهاجران نخستین هستید که خدا در باره آنها فرمود: «آنان را از خانه‌ها و اموالشان بیرون راندند در حالیکه فضل و خوشنودی خدا را می‌جویند و خدا و رسول او را یاری می‌کنند و آنها در ایمان راست گو هستند» اهل عراق گفتند: نه! ما از آن گروه نیستیم! دو باره امام پرسید: پس آیا شما از زمره انصار هستید که خدا در حق‌شان گفته: «پیش از مهاجرین در سرای هجرت جای گرفتند و در ایمان استوار شدند و کسانی را که بسوی آنها مهاجرت کردند دوست می‌دارند و هیچ‌گونه حسدی از آنچه به مهاجرین داده شده در دل خود نمی‌یابند و هر چند نیاز داشته باشند آنها را بر خودشان مقدم می‌دادند» اهل عراق گفتند: نه! ما از انصار هم نیستیم!

سپس امام علیه السلام فرمود: شما خود انکار کردید که در زمره از این دو دسته باشید من نیز گواهی می‌دهم که شما از دسته سوم هم نیستید که خدای عزوجل در باره ایشان فرموده است: «و کسانی که پس از (مهاجرین و انصار) آمدند، می‌گویند: خداوندا ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای قراد نده، خداوندا تو رؤف و مهربانی».

بیرون روید که خدا هر چه (سزاوار آن هستید) با شما بکند»!

روي أبو نعيم الحافظ، بسنده عن محمد بن حاطب عن علي بن الحسين قال: أتاني نفر من أهل العراق فقالوا في أبي بكر وعمر وعثمان، فلما فرغوا قال لهم علي بن الحسين: ألا تخبروني أنتم المهاجرون الأولون ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ [الحشر: ۸]. قالوا: لا! قال: فأنتم ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹]. قالوا: لا! قال أما انتم فقد تبرأتم أن

تكونوا من أحد هذين الفريقين، ثم قال: أشهد أنكم لستم من الذين قال الله ﷻ فيهم: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾﴾ [الحشر: ١٠]. أخرجوا فعل الله بكم!».

اگر کسی در این سند که امام، ضمن آن استدلال بآیات کریمه قرآن نموده‌اند، (و جای شک در آن نیست) بازهم تردید دارد پس به صحیفه سجادیه اثر امام علی بن الحسین علیه السلام بنگرد که شیعه زیدیه و امامیه بسند صحیح آن را نقل کرده‌اند و دیدگاه امام زین العابدین را در باره اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشناسد.

و اینست دعای امام درباره صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم:

«اللَّهُمَّ وَأَصْحَابَ مُحَمَّدٍ خَاصَّةَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصَّحْبَةَ وَالَّذِينَ ابْتَلُوا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ وَكَانَفُوهُ وَأَسْرَعُوا إِلَيَّ رِسَالَتِهِ وَسَابَقُوا إِلَيَّ دَعْوَتِهِ وَاسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعُهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ وَفَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ وَقَاتَلُوا الْآبَاءَ وَالْأَبْنَاءَ فِي تَثْبِيثِ نُبُوَّتِهِ وَ... أَوْصَلَ إِلَيَّ التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانِ الَّذِينَ ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾﴾ [الحشر: ١٠]. خیر جزاءك».^۲

یعنی: «خداوند عموم اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مشمول رحمت خویش فرما خصوصاً آنانکه رعایت مصاحبت آنحضرت را بخوبی نمودند و در یاری او آزمایش نیکو دادند و بکمک وی برخاستند و بسوی رسالتش شتافتند و به قبول دعوتش از دیگران سبقت گرفتند و چون دلیل رسالت خود را بگوش آنان رسانید استجابت کردند و در راه آشکار ساختن سخن و پیام او از همسران و فرزندان خود جدا شدند و بخاطر تثبیت نبوت او با پدران و پسران خویش

۱- آیاتی که امام نقل نموده در سورة حشر (آیه ۸.۹.۱۰) گرد آمده‌اند، ضمناً برای مقابله و دیدن متنی که از ابو نعیم نقل کردیم به حلیة الأولیاء الجزء الثالث صفحه ۱۳۷ طبع بیروت رجوع کنید.

۲- صحیفه کامله سجادیه (دعایة صلی الله علیه و آله و سلم فی الصلوة علی اتباع الرسل و مصدقهم).

جنگیدند..... و به کسانی که ایشان را با نیکو کاری پیروی کردند و می‌گویند (خداوندا ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیش گرفتند پیامرز) بهترین پاداشت را برسان)».

علاوه بر آنچه گذشت حسن سلوک علی علیه السلام با خلفاء مانند نماز خواندن پشت سری‌شان و تزویج دخترش ام کلثوم به خلیفه ثانی و نامیدن فرزندانش بنام خلفاء، و امثال این امور که شیعه و سنی متفقاً آنها را نقل نموده‌اند مؤید قاعده‌ای است که بیان کردیم چنان که شیخ حر عاملی در کتاب: وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة از قول امام رحمته الله می‌نویسد:

«قد أنکح رسول الله صلی الله علیه و آله وصلي علي علیه السلام وراءهم»^۱.

یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایشان (خلفاء) مناکحت نمود (دختر ابوبکر و عمر را بزنی گرفت و دخترش را به عثمان داد) و علی علیه السلام پشت سر آنها نماز خواند».

و مرحوم علامه، سید عبدالحسین شرف الدین^۲ که از بزرگان و اعلام شیعه در قرن اخیر بودند در کتاب «أجوبة مسائل موسی جارالله» می‌نویسد: «أما صلوة علي علیه السلام وراء أبي بكر وعمر، فليست تقية إذ حاشا الإمام أن يجعل عبادة تقية ويجوز للشيعة أن يقتدي بالسني».

یعنی: «اما نماز علی علیه السلام پشت سر ابو بکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزّه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد و جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتدا کند».

و این رفتار اختصاص به امیر مؤمنان علی علیه السلام نداشت بلکه دیگر ائمه عترت نیز اهل سنت نماز می‌گزارند چنانکه در کتاب وسائل الشیعة آمده است: «علي بن جعفر في كتابه

۱- وسائل الشیعة، چاپ سنگی کتاب الصلوة صفحه ۵۳۴.

۲- سید عبدالحسین شرف الدین موسوی از علمای بزرگ و دانشمندان طراز اول شیعه در قرن اخیر است و سال‌ها در لبنان رهبری شیعیان را بعهده داشته و کتب گوناگونی پرداخته است که از میان آنها «الفصول المهمة» و «المسائل الفقهية» و «المراجعات» را می‌توان نام برد.

عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: صلی حسن خلف مروان ونحن نصلي معهم^۱.
یعنی: «علی بن جعفر در کتاب خود از برادرش، حضرت امام موسی جعفر عليه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمود: امام حسن و امام حسین عليهما السلام پشت سر مروان نماز خواندند و ما هم با ایشان (اهل سنت) نماز می‌خوانیم». اما با خلفاء راشدین رویه دیگری داشتند چنانکه نکاح و مواصلت با آنها و نامیدن فرزندان‌شان بنام آنان، مشهور است و همان گونه که گفتیم فریقین در نقل این امور متفقاند و کافی است که ما در این باره اشاره‌ای بکتاب شیعه بکنیم.

محدث قرن اخیر امامیه شیخ عباس قمی در کتاب «منتھی الآمال» در (ذکر اولاد حضرت امیر المؤمنین عليه السلام) می‌نویسد:

حضرت امیر المؤمنین عليه السلام را ذکور و اناث بقول شیخ مفید بیست و هفت تن فرزند بود، چهار نفر از ایشان امام حسن و امام حسین و زینب کبری ملقب به عقیله و زینب صغری است که مکناة به ام کلثوم، مادر ایشان حضرت فاطمه زهرا سیده النساء عليها السلام است، و اما ام کلثوم، حکایت تزویج او با عمر در کتب مسطور است و بعد از او ضبیح^۲ عون بن جعفر و از پس او زوجه محمد بن جعفر گشت^۳.

و در دیگر کتب شیعه مانند «تهذیب الأحکام» اثر شیخ طوسی و «وسائل الشیعة» نیز به وقوع این تزویج تصریح شده است چنان که در وسائل الشیعة می‌خوانیم:

«محمد بن الحسن (الطوسی) بإسناده..... عن جعفر عن أبيه عليه السلام: قال: ماتت أم کلثوم بنت علی عليه السلام و ابنها زید بن عمر بن الخطاب في ساعة واحدة لا يدري أيهما هلك

۱- وسائل الشیعة (چاپ سنگی) کتاب الصلوة صفحه ۵۳۴.

۲- ضبیح در لغت بمعنای (همخوابه) یا زوجه است.

۳- منتھی الآمال، چاپ تهران، جلد اول صفحه ۱۸۶.

قبل فلم یورث أحدهما من الآخر وصلي عليهما جميعاً»^۱.

یعنی: «شیخ محمد بن حسن طوسی به اسناد خود از جعفر از پدرش علیه السلام نقل کرد که فرمود: ام کلثوم دختر علی علیه السلام و پسرش زید فرزند عمر بن خطاب در یک لحظه مُردند و معلوم نشد که کدامیک قبل از دیگری وفات یافتند ناچار هیچ کدام از دیگری میراث نبردند و بر هر دو نماز میت گذارده شد».

و در مورد نامهای فرزندان علی علیه السلام در کتاب «منتهی الآمال» می‌خوانیم:

ابوبکر بن علی علیه السلام مادرش لیلی بنت مسعود بن خالد است^۲، و نیز از پسران امیر المؤمنین علیه السلام پنج نفر فرزند او اند، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد بن الحنفیه و عباس و عمر الأكبر^۳ و نیز در همان کتاب از عثمان بن علی علیه السلام ذکری بمیان آمده است^۴.

سوم اینکه: رفتار امامان شیعه با فقهای سنی و توده مردم از اهل سنت و جماعت نیز در کمال حسن معاشرت و نیک خواهی بوده است. بعنوان نمونه در کتاب «الأنوار البهية في تواریخ الحج الإلهية» اثر محدث مشهور شیعی، شیخ عباس قمی آمده است:

«عن مالك بن أنس فقيه المدينة قال كنت أدخل على الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام فيقدم لي مخده و يعرف لي قدرًا و يقول: يا مالك إني أحبك، فكنت أسر بذلك وأحمد الله عليه»^۵.

یعنی: «از مالک بن انس فقیه مدینه (امام فرقه مالکیه) از اهل سنت) آمده است که گفت: من بر جعفر بن محمد صادق علیهما السلام وارد می‌شدم و آنحضرت برای من بالش می‌نهاد و نسبت بمن

۱- وسائل الشیعة، چاپ سنگی، کتاب المیراث صفحه ۴۰۸.

۲- منتهی الآمال، جلد اول، صفحه ۳۸۲.

۳- منتهی الآمال، صفحه ۱۸۸.

۴- منتهی الآمال صفحه ۳۸۲.

۵- الأنوار البهية، چاپ مشهد صفحه ۷۵.

قدرشناسی می‌کرد و می‌گفت: ای مالک من ترا دوست دارم و من از این سخن شاد می‌شدم و خدای تعالی را سپاس می‌گذارم.»

واما آثاری که در کتب شیعه از امامان اهل بیت آمده در اینکه به پیروان خود سفارش نموده‌اند با اهل سنت و عامه مسلمین رفتار نیکو داشته باشند فراوان است و در اینجا تنها بذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

«في الوسائل عن محمد بن الحسن بإسناده عن أبي علي في حديث قال قلت أبي عبدالله عليه السلام إن لنا إماماً مخالفاً وهو يبغض أصحابنا كلمهم! فقال ما عليك من قوله فوالله لئن كنت صادقاً لأنت أحق بالمسجد منه، فكن أول داخل وآخر خارج وأحسن خلقك مع الناس وقل خيراً»^۱.

یعنی: «در کتاب وسائل الشیعة از شیخ محمد بن حسن طوسی به اسنادش در حدیثی از ابی علی روایت شده است که گفت به حضرت ابو عبدالله صادق عليه السلام عرض کردم: امام جماعتی داریم که مخالف ما است و با همه اصحاب ما (شیعیان) دشمنی می‌کند! فرمود: از سخن او زبانی بتو نمی‌رسد! سوگند بخدا اگر راست بگوئی تو از او به آن مسجد سزاوار تری پس (بکوش نخستین کسی باشی که در آن مسجد داخل می‌شود و آخرین نفری باشی که از مسجد خارج می‌گردد و با مردم خوش خوی باش و سخن نیک بگو!».

وفي الوسائل عن أحمد بن محمد البرقي في المحسن عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إن الله تبارك وتعالى يقول في كتابه: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ ثم قال: عودوا مرضاهم، واشهدو جنائزهم واشهدوا لهم وعليهم، وصلوا معهم في مساجدهم»^۲.

یعنی: «در کتاب وسائل الشیعة از احمد بن خالد برقی در کتاب (محاسن) نقل شده از ابن محبوب داد، از عبدالله بن سنان که گفت: شنیدم امام ابو عبدالله صادق عليه السلام می‌گفت: خداوند

۱- وسائل الشیعة (چاپ سنگی) کتاب الصلوة صفحه ۵۳۴.

۲- وسائل الشیعة، چاپ سنگی، صفحه ۵۳۴.

تبارک و تعالی در قرآن کریم فرموده: (بامردم سخن نیک گوئید) سپس امام فرمود: بیمارانشان را عیادت کنید و بر جنازه‌های آنان حضور یابید و بنفع آنان یا بر ضد ایشان (زمانیکه مجرم باشند) گواهی دهید، و با آنها (عموم مسلمین) در مساجدشان نماز بگذارید».

امثال این آثار در کتب حدیث و فقه شیعه، ملاحظه می‌گردد و همه دلالت دارند بر اینکه روش ائمه عترت با فقهای اهل سنت و عامة مسلمین بسیار پسندیده و وحدت آفرین بوده است.

پایان



مؤسسه در راه حق

تأسیس ۱۳۴۳

کشف راز

جوابیه مؤسسه در راه حق به جزوه راز دلبران

ما در پاسخ نخست نوشته بودیم در تفسیر قمی و در تفسیر صافی مزدهای در مورد شیخین داده نشده است.

شما نوشته‌اید در تفسیر قمی در تفسیر سوره تحریم چنین آمده است: (فقال صلى الله عليه وآله: إنَّ أبابكر يلى الخلافة بعدى ثمَّ من بعده أبوك فقالت من أخبرك بهذا قال الله أخبرني)

... پس فرمود: ابوبکر پس از من به خلافت می‌رسد و پس از وی پدر تو (خطاب به حفصه است) گفت: چه کسی تو را به این، خبر داده است؟ فرمود: خدا به من خبر داده است.

پاسخ: جمله مذکور (إِنَّ أَبَا بَكْرٍ يَلِي الْخِلاَفَةَ بَعْدِي ...) با توجه به قرائنی که در آن آمده است نمی‌تواند به عنوان بشارت و مژده تلقی گردد؛ توضیح این است که گرچه در برخی کتب تفسیر و حدیث اهل سنت (که نزد ما حجت نیست)، این اخبار به عنوان بشارت ذکر شده است چنانکه زمخشری در کشاف نقل کرده: «و ابشرك بأنَّ ابابكر و عمر يملكان بعدي امر امتي» و در تفسیر الدرالمنثور آمده: «لا تخبري عائشة حتى أبشرك بشاره فإنَّ أباك يلي الأمر بعد أبي بكر» و لکن در هیچ یک از کتب تفسیر و حدیثی شیعه که این شأن نزول ذکر شده کلمه بشارت ذکر نشده است.

اما جمله «یلی الخلافة بعدی» فی حدّ نفسه دو احتمال می‌تواند داشته باشد:

۱ - متضمن انشاء باشد که نتیجه آن اعتبار مقام خلافت پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای ابابکر است که در این صورت گفتن این جمله می‌تواند مژده باشد.

۲- اخبار از یک واقعیت خارجی در آینده باشد و آن اینکه آنان پس از وی متصدی امر خلافت خواهند شد اما اینکه این کار را بر اساس استحقاق خواهند کرد یا خیر از نطاق جمله خارج باشد که در این صورت این جمله دلالتی بر استحقاق نخواهد داشت و نمی‌تواند مژده تلقی شود. و طبق نقل کتب شیعه احتمال اول مردود

و احتمال دوم که جمله مذکور اخبار از یک واقعیت باشد متعین است و دلیل بر تعیین آن اموری است:

۱ - خود آیه کریمه که گفتن این مطلب به عنوان اخبار و انباء به حساب آمده: «من أنبأک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر».

۲- این جمله به عنوان یک سرّ به حفصه گفته شده و از او موکّداً خواسته شده که آن را افشا نکند که در صورت افشا لعنت خدا بر او باد و اگر این مسئله به عنوان یک بشارت است و خلافت در آینده حق آنان است نباید پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ترسی از افشا داشته باشد. و تنها در صورت عدم استحقاق آنان و استحقاق دیگری است که می‌تواند اخبار آنان منشأ برای توطئه شده و فساد به بار بیاورد چنانکه در ذیل حدیث ذکر شده است.

در مورد روایاتی که نوشته‌اید «این روایات را یا ما خود تراشیده و اهل سنت ثبوت آن‌ها را رد کرده‌اند و یا روایاتی است صحیح اما دالّ بر تعیین و وصی که مدّعی ما است نمی‌باشند و تنها مبین مقام والای اهل بیت می‌باشند»، یادآور می‌شویم:

شیعه برای اثبات امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ادله فراوانی از کتاب و سنت در اختیار دارد. روایاتی که مورد استناد شیعه امامیه در مسئله امامت است، بر دو گونه است:

۱- روایات فراوانی که به‌طور متواتر در منابع حدیثی شیعه امامیه آمده است که تکیه‌گاه شیعه در مسئله امامت است.

۲- روایات بسیاری که در منابع حدیثی اهل سنت آمده است که شیعه از باب جدال به احسن (که در قرآن مجید به آن امر شده است: «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^۱). به لحاظ این‌که در نزد اهل سنت ثابت است، به آن‌ها استدلال می‌کنند.

این احادیث گرچه فراوان است لیکن در این نوشته کوتاه حتی نمی‌توان به همه آن‌ها اشاره کرد از این‌رو در این نوشتار به آوردن چند حدیث بسنده می‌کنیم و به توضیح مختصری درباره آن‌ها می‌پردازیم، این احادیث عبارتند از:

(۱) حدیث غدیر

(۲) حدیث ثقلین

(۳) حدیث منزلت

(۴) حدیث حق

(۵) حدیث خلافت

پیامبر گرامی اسلام ﷺ پس از فراغت از انجام مناسک حج در بازگشت از حجة الوداع، هنگامی که به غدیر خم رسیدند، فرمان دادند مسلمانانی که همراه آن حضرت بودند متوقف شوند و در آنجا خطبه‌ای خواندند و از مسلمانان سؤال کردند: «ألسن أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟»^۱ (یا «السن أولی بکم من أنفسکم»)^۲.

همه گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، کسی که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. سپس دعا فرمود: خداوندا دو ست بدار هر که علی را دوست بدارد و دشمن بدار هر که علی را دشمن بدارد، یاری کن هر که

۱. مسند احمد / ج ۷ ص ۸۲ / ح ۱۹۳۲۱. کتاب السنة / ص ۵۹۱ / ح ۱۳۶۷. المعجم الكبير /

ج ۵ / ص ۱۹۳ / بر ۵۰۶۶.

۲. کتاب السنة / ص ۵۹۱ / ح ۱۳۶۱ / المكتب الاسلامی، المعجم الكبير / ج ۵ / ص ۱۷۱ / ح

علی را یاری کند و واگذار هر که علی را واگذارد و مسلمانان به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ این منصب جدید را تبریک و تهنیت گفتند.

سند حدیث قطعی است، به گونه‌ای که علامه امینی در جلد نخست «الغدیر» از بیش از صد تن از صحابه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و هشتاد و چهار تن از تابعین و سیصد و شصت تن از علما طیّ قرن‌ها از منابع اهل سنت روایت حدیث را مطرح کرده است.

با این وصف حدیث غدیر متواتر و در صدور آن نزد اهل سنت اشکالی نیست، سخنی که هست در دلالت حدیث است.

آنان می‌گویند در جمله «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» منظور از مولا، سرپرست و صاحب‌اختیار نیست تا دلالت بر امامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ داشته باشد، بلکه منظور، یاور و یا دوست می‌باشد.

پاسخ شیعه این است که صرف‌نظر از دلالت خود کلمه «مولا» قرائنی در حدیث وجود دارد که معنای سرپرستی و صاحب‌اختیاری را مشخص می‌سازد:

قرینه اول: قبل از جمله «من کنت مولاه فعلیّ مولاه»، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از مسلمانان اعتراف گرفتند که: «الست اولی بکم من انفسکم؟» یا «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟» آیا من از خود شما به شما (یا از مؤمنان به آنان) سزاوارتر نیستم؟

«قالوا: بلی». گفتند: آری! این مضمون که در جمله اُولی بکم من اَنفُسکم یا بِالْمُؤْمِنِینَ من اَنفُسهم نسبت به آن اعتراف گرفته شده، همان است که در آیه کریمه: «النَّبِيُّ اُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنفُسِهِمْ»^۱ پیامبر از مؤمنان به خود آنان اولی و سزاوارتر است، وجود دارد. در این آیه کریمه سرپرستی و صاحب اختیاری پیامبر اسلام ﷺ به نحو گسترده‌ای بیان شده است زیرا اولویّت و سزاوارتر بودن کسی از خود انسان به‌طور مطلق معنایش این است که هرگونه تصرفی که خود انسان در مورد خودش می‌تواند انجام دهد و هر فعلی که صلاحیّت دارد که متعلّق این اولویّت در مورد خود انسان باشد، جمله مذکور آن را برای پیامبر ﷺ به‌طور مطلق ثابت می‌کند.

مفسران^۲ از این جمله آیه کریمه استفاده کرده‌اند که انسان باید، پیامبر ﷺ را از خودش بیشتر دوست داشته باشد و حکم آن حضرت را از اراده و خواست خود در وجود خویش نافذتر بداند. احادیثی که این مضمون در آن‌ها وجود دارد فراوان می‌باشند و گستره طرق آن‌ها به‌گونه‌ای است که موجب قطع به صدور آن‌ها

۱. سوره احزاب / آیه ۶.

۲. کشف / ج ۳ ص ۲۲۷. محاسن التأویل / ج ۱۳ ص ۲۲۷. البحر المحیط / ج ۷ ص ۲۱۲. روح المعانی / ج ۲۲ / ص ۱۵۰. تفسیر القرآن العظیم / ابن کثیر / ج ۳ ص ۴۰۰.

است. به عنوان نمونه حدیثی را یادآور می‌شویم و فهرستی از احادیث دیگر را می‌آوریم:

«حدَّثنا عبدالله حدَّثنی اَبی حدَّثنا حسین بن محمد و أبونعیم المعنی قالوا: حدَّثنا فطر عن اَبی الطفیل قال: جمع علیّ رضی الله تعالی عنه الناس فی الرحبة ثمّ قال لهم: أنشد الله کلّ امرئ مسلم سمع رسول الله يقول یوم غدیر خم ما سمع لَمّا قام فقام ثلاثون من الناس و قال أبونعیم: فقام ناس کثیر فشهدوا حين أخذہ بیده فقال للناس: أتعلمون أنّی أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ قالوا: نعم یا رسول الله قال: «من كنت مولاہ فهذا مولاہ اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه...»^۱

پس از این‌که آن حضرت اعتراف مذکور را از مسلمانان می‌گیرد، می‌فرماید: «من كنت مولاہ فعلیّ مولاہ». در این جمله، همین اولویّت را که از آیه مذکور استفاده شد، برای علی علیه السلام نیز قرار می‌دهد و نمی‌تواند در این جمله مولا به معنای دیگر غیر از صاحب

۱. مسند احمد / ج ۷ / ص ۸۲ / ح ۱۹۳۲۱ و ص ۸۷ / ح ۱۹۳۴۷ و کتاب السنة / ص ۵۹۱ / ح ۱۳۶۱ و ح ۱۳۶۷ و ح ۱۳۶۹ و المعجم الكبير / ج ۵ / ص ۱۹۵ / ح ۵۰۶۸ و ص ۱۷۱ / ح ۴۹۸۶ و ص ۱۹۳ / ح ۵۰۶۶ و ص ۱۹۵ / ح ۵۰۷۰ و مسند أحمد / ج ۱ / ص ۲۵۰ و ص ۲۵۲ / ح ۵۶۱ / دارالفکر و تاریخ مدینه دمشق / ج ۴۲ / ص ۲۰۹ / دارالفکر و مجمع الزوائد / ج ۹ / ص ۱۳۴ / ح ۱۴۲۲۶ / دارالفکر.

اختیار و سرپرست باشد که در این صورت انسجام و تناسب دو جمله به هم خواهد خورد.

با این وصف دلالت این جمله بر این که آن حضرت مانند پیامبر ﷺ از هر مؤمنی به خود او اولی و سزاوارتر است ثابت و واضح است.

قرینه دوم این است که پیامبر ﷺ پس از جمله «من کنت مولاه فعلی مولاه» لزوم دوستی و یاری علی عَلِيٍّ را مطرح و آن را ملازم با دوستی خدا، و دشمنی و خذلان وی را نیز ملازم با دشمنی و خذلان خداوند قرار می دهد و این تنها با معنی رهبری و سرپرستی مناسب است زیرا با توجه به این که انسان ها معمولاً در بسیاری از موارد اختلاف پیدا می کنند و در این اختلافات برخی به یاری دیگری برمی خیزند و برخی از آنان دیگری را کمک نمی کنند با این وصف مناسب نیست که پیامبر ﷺ افراد عادی را که در مناسبت های معمولی دست از یاری علی عَلِيٍّ بردارند، آنان را نفرین کند که مورد خذلان خداوند قرار گیرند و تنها در مورد رهبری است که این دعا و نفرین مذکور می تواند مناسبت داشته باشد.

با این توضیح روشن می شود که قرینه بودن جمله «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» برای معنی دوستی تصویری نادرست و اشتباه و غفلت از این نکته است که در قرینه، همواره مناسبت

انحصاری با معنای مورد استعمال شرط است مثلاً در جمله «رأیت اسداً یرمی» یعنی مرد شجاعی را دیدم که تیر می‌افکند واژه «یرمی» از آن جهت قرینه است بر اراده مرد شجاع که تیراندازی منحصرأً با مرد شجاع که معنای مجازی است، مناسبت دارد و با اراده شیر درنده کاملاً ناسازگار و غیر مناسب است.

حال ببینیم جمله «اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه» که ادعا شده است قرینه برای معنای دوستی است، آیا فقط با دوستی مناسب است و با معنای سرپرستی ناسازگار می‌باشد یا با معنای سرپرستی هم سازگار بلکه بیشتر مناسب می‌باشد؟

با توجه به اینکه رهبری بیش از هر چیز نیاز به دوستی و علاقه و یاری مردم دارد، سرپرستی با جمله «اللهم وال من والاه» مناسبت بیشتری خواهد داشت. با این توضیح روشن شد که جمله من کنت مولاه نمی‌تواند قرینه بر این باشد که مولی به معنای دوست است.

به نمونه روایاتی که این قرینه را در بر دارد توجه فرمائید:

«حدّثنا عبدالله بن أحمد قال حدّثنا علی بن حکیم أنبأنا شریک عن ابي إسحاق عن عمرو ذی مرّ بمثل حدیث ابي اسحاق یعنی عن سعید و زید قالاً: نشد علی الناس فی الرحبة من سمع رسول الله يقول یوم غدیر خم إلا قام قال: فقام من قبل سعید ستّة و من قبل زید ستّة فشهدوا

أنهم سمعوا رسول الله يقول لعلّ يوم غدیر خم: أليس الله أولى بالمؤمنين؟ قالوا: بلى قال: «اللّهم من كنت مولاه فعلىّ مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و زاد فيه و انصر من نصره و اخذل من خذله»^۱.

قرینه سوم تبریک و تهنیت است که در حدیث مطرح است و تبریک و تهنیت با وجود یک سمت و منصب مناسب است و با تأکید بر معنای دوستی سازگاری ندارد. به نمونه‌ای از احادیث آن توجه فرمائید: «حدّثنی عبدالله حدّثنی أبی حدّثنا عفان ثنا حمّاد بن سلمة أنا علی بن زید عن علیّ بن ثابت عن البراء بن عازب قال: کنا مع رسول الله فی سفر فنزلنا بغدیر خم فنودی فینا الصلاة جامعة کسح لرسول الله تحت شجرتین و صلّی الظهر فأخذ بید علیّ ... فقال: «ألستم تعلمون أنّی أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟» قالوا: بلى قال: «ألستم تعلمون أنّی أولى بكلّ مؤمن من نفسه» قالوا: بلى قال: فأخذ بید علیّ

۱. مسند احمد / ج ۱ / ص ۲۵۰ / ح ۱۹۵۱ دار الفکر و ح ۵۹۲ و تاریخ مدینه دمشق / ج ۴۲ / ص ۲۱۲ / دار الفکر و ص ۲۳۰ / دار الفکر و مجمع الزوائد هیئتی / ج ۹ / ص ۱۳۲ / ح ۱۴۶۲۲ و المعجم الکبیر / ج ۵ / ص ۱۹۲ / ح ۵۰۵۹ و السنن الکبری / ج ۵ / ص ۱۳۶ / دار الکتب العلمیه بیروت و مسند أحمد / ج ۲ / ص ۲۰۱ / ح ۹۶۴ و شواهد التنزیل / ج ۲ / ص ۳۹۱ و فراند السمطین / ج ۱ / ص ۷۲ و مقتل الحسین / ص ۴۷ / مکتبه المفید.

فقال: «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»
قال فلقيه عمر بعد ذلك فقال له: «هنيئاً يابن أبى طالب أصبحت
وأمسيت مولى كل مؤمن و مؤمنة»^۱

قرینه چهارم تعبیر «أصبحت و امسيت» در جمله مذکور از حدیث است که معنای آن این است که مولای من و مولای هر مرد و زن گردیدی و این صیوروت و گردیدن با سرپرستی مناسب است، زیرا قبلاً نبوده و بعد به وجود آمده است. و در مورد دوستی که از قبل وجود داشته است معنا ندارد. قرائن اراده سرپرست در حدیث، فراوان است. به کتاب‌های مفصلی که این قرائن را مطرح کرده‌اند از جمله جلد اول «الغدیر» که حدود ۲۰ قرینه برای تعیین مولی در معنی سرپرستی در آن آمده است، مراجعه شود.

حدیث دوّم حدیث ثقلین است. نام گرفتن این حدیث به حدیث ثقلین از آن جهت است که ثقلین به معنای دو چیز گرانسنگ و نفیس و ارز شمند می‌باشند و در بسیاری از طرق این حدیث به روایت از رسول اکرم ﷺ، جمله «انى تارك فيكم الثقلين» آمده است، من در میان شما دو چیز گرانسنگ بجا می‌گذارم در برخی

۱. مسند احمد / ج ۴ ص ۲۸۱ / دار صادر بیروت و المصنف لابن أبی شیبۀ / کتاب الفضائل / ج ۷ / ص ۵۰۳ / ح ۵۵ و تاریخ بغداد، ترجمه حبشون بن موسی الخلال / ج ۸ / ص ۲۹۰ / ح

تعبیرات دیگر حدیث، «إني تارك فيكم خليفين» آمده است مانند حدیث زید بن ثابت، «قال رسول الله ﷺ: إني تارك فيكم خليفين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض وعترتي أهل بيتي وإنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض»، از زید بن ثابت روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمود: محققاً من میان شما دو جانشین می‌گذارم (یکی از آن دو) کتاب خدا که ریسمانی است ما بین آسمان و زمین (و دیگری) عترتم که اهل بیتم می‌باشند و به راستی این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (در قیامت) بر من وارد شوند.

تعبیر «خليفين» در این حدیث به معنی دو جانشین می‌باشد و حاکی از دو نیازی است که امت اسلامی پس از پیامبر ﷺ نسبت به آن‌ها دارند؛ یکی برنامه و دستورالعمل زندگی که در حدیث، قرآن قرار داده شده و دیگری رهبر و جانشین آن حضرت که مبین و

۱. کتاب المصنف / ج ۱۱ / ص ۴۵۲ / ح ۱۱۷۲۵ و مسند أحمد / ج ۸ / ص ۱۵۳ و ۱۵۴ / ح ۲۱۷۱۱ و کتاب السنة / ص ۶۲۸ / ح ۱۵۴۸ و المعرفة و التاريخ / ج ۱ / ص ۵۳۷ و المعجم الكبير / ج ۵ / ص ۱۵۳ / ح ۴۹۲۱ و مجمع الزوائد / ج ۹ / ص ۲۵۶ / ح ۱۴۹۵۷ و مرقاة المفاتیح / ج ۱۱ / ص ۳۸۶ و صحیح الجامع الصغیر از البانی / ج ۱ / ص ۴۸۲ / ح ۲۴۵۷ باسناد صحیح و جواهر العقدين / ص ۲۳۶ / سمهودی برجال نقاة.

مفسّر و مجری آن است که در حدیث اهل بیت آن گرامی معرفی شده است.

این حدیث با این لفظ که از صحّت سند برخوردار است یکی از نصوصی امامت است زیرا حاکی از این است که جانشین پیامبر ﷺ، اهل بیت آن گرامی می‌باشند نه دیگران و در آن زمان امیرالمؤمنین علی عليه السلام بزرگ اهل بیت بوده است که طبق این حدیث جانشین پیامبر ﷺ می‌باشد.

دو جمله دیگر در حدیث وجود دارد:

۱- «ما ان تمسّکتُم بهما لن تضلّوا أبداً»، مانند این حدیث: «ما ان تمسّکتُم بهما لن تضلّوا ابداً»: «اَنّی ترکت فیکم ما ان تمسّکتُم به لن تضلّوا الثقلین أحدهما اکبر من الآخر کتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتی أهل بیتی فإنهما لن یفترقا حتی

یردا علیّ الحوض»^۱ یا جمله « ما إن أخذتم بهما لن تضلوا ابداً»

که شر کتاب‌های ذیل آمده است.^۲

۲ - جمله دیگر: «لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض».

جمله اول «ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا ابداً» دلالت می‌کند

که تنها عامل هدایت و برکناری از گمراهی تمسک به قرآن و اهل بیت و اخذ معارف و احکام دین از اهل بیت است و این جمله اطلاق دارد و همه ابعاد زندگی را شامل می‌شود و منحصر به بعد عبادی و معنوی نیست. بعد اجتماعی و سیاسی نیز داخل در این تعبیر است و مؤکد آن این است که تمسک به قرآن منحصر در

۱. جامع صحیح ترمذی / ج ۵ / ص ۶۲۲ / ح ۳۷۸۸ و مسند احمد / ج ۴ / ص ۱۳۰ / ح ۱۱۱۰۴ و جامع المسانید و السنن / ج ۴ / ص ۳۹۸ و ۳۹۹ / ح ۲۷۶۲ و الامالی / ص ۱۵۵ و مشکاة المصابیح / ج ۳ / ص ۱۷۳۵ / ح ۶۱۴۴ و تفسیر الخازن (لباب التأویل) / ج ۱ / ص ۳ و الصواعق المحرقة / ص ۱۴۵: صحّ انه قال بانّی تارک فیکم ما ان تمسکتکم لن تضلّوا و صحیح الجامع الصغیر / ج ۱ / ص ۴۸۲ / ح ۲۴۵۸ / ۱۱۳۸ (صحیح).

۲. کتاب السنّة / ص ۶۳۰ / ح ۱۵۵۸ و المطالب العالیة / ج ۴ / ص ۶۵ / ح ۳۹۷۲ «هذا اسناد صحیح» و تاریخ مدینه دمشق / ج ۴۲ / ص ۲۱۳ و التدوین / ج ۲ / ص ۲۶۶ و جواهر العقیدین / ص ۲۳۸ (به نقل از مسند ابن راهویه و هو سند جید) و جامع الاحادیث / ج ۱۵ / ص ۲۵۶ / ح ۵۶۴۱ ابن جریر و صحّحه و نوادر الاصول / ص ۴۸ و مصابیح السنّة / ج ۴ / ص ۱۸۹ / ح

جهت خاصی نیست و همه ابعاد زندگی از جمله، بعد اجتماعی و سیاسی را نیز شامل می‌گردد و اهل بیت در لزوم تمسک در این حدیث کنار قرآن قرار گرفته‌اند.

بر این اساس، این گرایش که به اهل بیت تنها در مسائل معنوی و عبادی و عرفانی تمسک شود و در مسئله خلافت پیامبر ﷺ به خلفا مراجعه گردد، برخلاف حدیث می‌باشد.

جمله دیگر حدیث این است: «فانّهما لن یفتراقا حتّی یردا علیّ الحوض»، این دو (اهل بیت و قرآن) هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا روز قیامت کنار حوض بر من وارد شوند.

این جمله اولاً دلالت بر علم اهل بیت به تمام محتوای قرآن دارد زیرا «لن یفتراقا» حاکی از عدم افتراق اهل بیت از قرآن و ملازمه مطلق آنان با یکدیگر است. با این وصف، چنانچه اهل بیت یک مطلب از مطالب قرآن را ندانند در آن مطلب از قرآن جدا شده‌اند و اطلاق «لن یفتراقا» این جدایی را نفی می‌کند.

با این وصف، جمله مذکور در حدیث ثقلین دلالت بر مرجعیت علمی اهل بیت علیهم‌السلام دارد و این که مذهب حق تنها مذهب اهل بیت علیهم‌السلام است.

و ثانیاً دلالت بر عصمت اهل بیت دارد زیرا جمله مذکور، ملازمه و عدم افتراق مطلق را برای اهل بیت نسبت به قرآن ثابت می‌کند و

چنانچه اهل بیت برخلاف قرآن از روی عصیان یا اشتباه، کاری انجام دهند، از قرآن جدا شده‌اند و این مخالف با اطلاق جمله «لن یفترقا» است.

و این جمله چنانکه ابن حجر و سمهودی یادآور شده‌اند دلالت می‌کند بر این‌که همواره از اهل بیت تا آخر جهان مصداقی در دنیا وجود دارد که در کنار قرآن بوده و صلاحیت تمسک را دارد.

جالب توجه این است که جمله «لن یفترقا» دلالت بر انطباق آن مصداق معصوم از اهل بیت علیهم‌السلام بر امامان شیعه امامیه در هر زمان دارد زیرا اجماع قطعی است که پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خارج از قلمرو این امامان بزرگوار هیچ معصومی وجود ندارد و این مسئله مورد اتفاق همه علمای مسلمین است. بدین ترتیب امامت امامان دوازده‌گانه شیعه امامیه از حدیث ثقلین که حدیثی است صحیح و متواتر ثابت می‌گردد.

حدیث سوم حدیث منزلت است. این حدیث نیز در اعتبار و قطعیت آن تردیدی نیست و بیش از حد تواتر از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است و تنها ابن عساکر در «تاریخ مدینه دمشق»^۱ می‌گوید:

۱. تاریخ مدینه دمشق / ج ۴۲ / ص ۱۶۶ / دارالفکر.

«وروی هذا الحديث ايضاً عن غير سعد، روى عن عمر وعلیّ (عليه السلام) و ابی هريرة و ابن عباس و ابن جعفر و معاوية و جابر بن عبدالله و ابی سعيد و البراء بين عازب و زيد بن ارقم و جابر بن سمرة و انس بن مالك و زيد بن ابی اوفی و نبيط بی شريط و حبشى بن جنادة و مالك بن الحويرت الليثی و ابی الفيل و اسماء بنت عميس و ام سلمه ام المؤمنین و فاطمه بنت حمزة عن النبي» آنگاه طرق این صحابه را به تفصیل یادآور می‌شود.

لفظ حدیث که از رسول گرامی اسلام ﷺ روایت شده این است: «علیّ منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدی»، یا به شکل خطاب: «یا علیّ أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدی»، یا به این صورت: «أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبيّ بعدی» این حدیث یکی از دلیل‌های شیعه امامیه بر امامت بالا فصل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. توضیح دلالت این است که تمام منزلت‌هایی که هارون برادر حضرت موسی (علیه السلام) نسبت به حضرت موسی داشته در این حدیث برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نسبت به پیامبر ﷺ ثابت شده است. دلیل آن عبارت است از استثناء نبوت بعد از پیامبر ﷺ چون «الا» حرف استثناء است و برای استثناء وضع شده است و این‌که گفته شود استثناء در این حدیث منقطع است صحیح نیست زیرا استثناء منقطع

حقیقتاً استثناء نیست چون حقیقت استثناء، خارج کردن چیزی است که اگر خارج نمی‌شد در مستثنی منه داخل بود.

در این حدیث شریف نکاتی وجود دارد که شایسته یادآوری است:

۱- کلمه «منزلت» اسم جنس است که به «هارون» اضافه شده و عموم منزلت‌های هارون را نسبت به موسی شامل می‌شود. دلیل این عموم وجود استثناء می‌باشد.

۲- چنانکه گفته شد «الاً» برای استثناء وضع شده و این‌که «الاً» را در حدیث به معنی «لکن» معنا کنیم مجاز و مخالف با اصل حقیقت است.

۳- یکی از منزلت‌های آن حضرت نسبت به حضرت موسی جانشینی هارون نسبت به حضرت موسی است چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: « وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي »^۱ که جانشینی هارون را نسبت به حضرت موسی ثابت می‌کند.

۴- این جانشینی مقید به زمان رفتن به کوه طور و بازگشت آن نیست چنانکه تفتازانی در شرح مقاصد تصریح کرده است^۲ زیرا گرچه آیه در مورد رفتن حضرت موسی به کوه طور است ولی

۱. سوره اعراف / آیه ۱۴۲.

۲. شرح مقاصد / ج ۵ / ص ۲۷۶-۲۷۵ / منشورات الشریف الرضی .

هیچ‌گاه مورد، باعث تقیید اطلاق و تخصیص عموم نمی‌شود و این در بحث‌های اصول فقه به ثبوت رسیده است.

۵ - این‌که حضرت هارون قبل از حضرت موسی از دنیا رفته است باعث نمی‌شود که استدلال به حدیث برای اثبات امامت علی علیه السلام ساقط شود، زیرا منزلتی که در حدیث می‌باشد هم شامل منزلت فعلی و تنجیزی می‌شود و هم شامل منزلت تعلیقی و این یکی از منزلت‌های هارون بود، که اگر زنده می‌بود، پس از حضرت موسی همچنان جانشین او باقی می‌ماند.

گواه قطعی آن این است که نبوت بعد از حضرت موسی از منزلت‌های هارون خارج گردیده است و این دلیل است بر این‌که اگر «الا» نمی‌بود این منزلت (نبوت بعد از حضرت موسی) برای هارون بعد از حضرت موسی ثابت بود و نبوت بعد از حضرت موسی یک منزلت تعلیقی است.

نتیجه‌ای که به دست می‌آید این است که خلافت بعد از موسی علیه السلام هم داخل در مستثنی منه است و این خلافت (که منزلتی تعلیقی است) به واسطه الا خارج نشده است زیرا تنها نبوت بعد از حضرت موسی خارج گردیده است. نتیجه این‌که حدیث دلالت می‌کند بر خلافت حضرت علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زیرا این منزلت که جانشینی بعد از حضرت موسی باشد برای هارون (به نحو

تعلیق) ثابت بود و «الّا» تنها پیامبری بعد از حضرت موسی را خارج کرد.

بنابراین، دلالت حدیث بر امامت و خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَام در زمان حیات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از رحلت آن حضرت واضح و روشن گردید.

۶ - آنچه این دلالت را تأکید می‌کند تصریح به خلافت علی عَلَيْهِ السَّلَام بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برخی از نقل‌های حدیث منزلت است که دارای سند صحیح هم می‌باشد. به این احادیث توجه فرمائید:

۱ - «... أفلا ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنك لست بنبيّ و انت خليفتي في كلّ مؤمن من بعدى»^۱ آیا خوشنود نیستی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به حضرت موسی باشی جز این که تو پیامبر نمی‌باشی و تو جانشین من برای هر مؤمن بعد از من خواهی بود. ۲ - «... ان النبي قال: خلفتك ان تكون خليفتي قال: «اتخلف عنك يا رسول الله؟» قال: أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى»^۲ رواه الطبرانی

۱. کتاب السنّة شیبانی / ص ۷۵۸۹ ح ۱۳۵۱ / المکتب الاسلامی - تاریخ مدینه دمشق / ج ۴۲ / ص ۹۷ و ۹۸ / دارالفکر.

۲. مسند علی بن ابیطالب للسیوطی / ج ۱ / ص ۲۲۳ / مطبوعه عزیزیه هند و جامع الاحادیث سیوطی و مجمع الزوائد هبثمی / ج ۹ / ص ۴۱ / ح ۱۴۶۵۰ / دار الفکر.

فی الأوسط ورجاله رجال الصّحیح) پیامبر ﷺ فرمود: ترا بجا گذاشتم که جانشین من باشی گفت آیا از (امدن با) شما تخلف کنم یا رسول الله؟ فرمود آیا خو شنود نیستی که نسبت به من به منزله هارون باشی نسبت به موسی جز آنکه پیامبری بعد از من

توضیح این که جمله «ان تکون خلیفتی» در حدیث که قبل از «قال آتخلف عنک» آمده است دلالت روشن دارد بر جانشینی علی علیه السلام نسبت به پیامبر ﷺ.

حدیث چهارم حدیث حق است. این حدیث نیز به طرق بسیار از پیامبر ﷺ روایت شده و بسیاری از طرق آن صحیح می باشد، لفظ حدیث که از رسول اکرم ﷺ روایت شده این گونه است: «علی مع الحق و الحق مع علی یدور معه حیثما دار» علی با حق و حق با علی است. حق با علی می گردد آنجا که علی بگردد.^۱ این حدیث که دارای طرق گسترده است و از حدود ۲۰ تن از صحابه روایت شده است دلالت بر ملازمه علی علیه السلام با حق می کند. با توجه به این حدیث برهانی تشکیل می شود که حدیث، صغرای آن و آیه کریمه ای که یادآوری می شود کبرای آن را تشکیل می دهد. به آیه کریمه توجه فرمائید:

۱. برای آگاهی از طرق حدیث به کتاب «امامت در حدیث حق» مراجعه فرمایید.

« أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ »^۱ آیا کسی که (مردم را) به حق هدایت می‌کند شایسته‌تر برای پیروی است یا کسی که خود هدایت نمی‌شود مگر این که (دیگران) او را هدایت کنند پس چیست شما را چگونه حکم می‌کنید؟

در این آیه کریمه دو عنوان مطرح است:

۱ - «من یهدی الی الحق» کسی که به حق هدایت می‌کند.

۲ - «من لایهدی الا ان یهدی» کسی که به هدایت نمی‌رسد

مگر از ناحیه دیگران هدایت شود.

آیه کریمه در صورتی که این دو وجود داشته باشند: اولی را

شایسته پیروی می‌داند نه دومی.

از حدیث حق می‌آموزیم که علی علیه السلام همواره ملازم حق است

پس هدایت او همواره به سوی حق است و از آیه می‌آموزیم که آن

گرامی تنها شایسته امامت و پیروی است.

و این که با وجود «من یهدی الی الحق» رهبری و پیروی شدن

انحصاراً از آن است دلیلش این است که در آیه کریمه می‌فرماید

«فما لکم کیف تحکمون» چیست شما را چگونه حکم می‌کنید،

کسانی را که بر خلاف عمل کنند مورد نکوهش قرار می‌دهد و اگر با وجود «من یهدی الی الحق» پیروی «من لایهدی الا أن یهدی» جایز بود نکوهش معنا نداشت.

نتیجه این که با وجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام که همواره ملازم حق است و هدایت او هدایت به حق است شایستگی پیروی از آن اوست و خلافت ابی‌بکر با این وصف مشروعیت نخواهد داشت.

باتوضیح استدلال مذکور توجیه برخی از علمای اهل سنت مانند بیهقی که می‌گویند علی علیه السلام برحق بوده است و آن گرامی خلافت ابی‌بکر را پذیرفته است صحیح نیست زیرا وقتی آن حضرت مصداق من یهدی الی الحق باشد و ابوبکر مصداق من لایهدی إلا أن یهدی چگونه برای آن حضرت جائز است که بر خلاف آیه کریمه خلافت را به دیگری واگذار کند؟ که در آن صورت مورد نکوهش مذکور در آیه واقع خواهد شد.

حدیث پنجم:

«أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی، أنا (أنا) أبو القاسم بن مسعدة، أنا (أنا) عبد الرحمن بن عمرو الفارسی، أنا أبو أحمد بن عدياً، أنا (أخبرنا) علی بن سعید بن بشیر، أنا عبدالله بن داهر الرازی، أنا ابي، عن الأعمش عن عباية، عن ابن عباس قال: ستكون فتنة فمن أدركها

منکم فعلیه بخصلتین: کتاب الله وعلی بن ابی طالب فانی سمعت رسول الله یقول وهو آخذ بید علی:

هذا أول من آمن بی و أول من یصافحنی و هو فاروق هذه الأمة یفرق بین الحق و الباطل وهو یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمة و هو الصّدیق الأكبر و هو بابی الّذی أوتی منه و هو خلیفتی من بعدی^۱.

ترجمه:

ابن عساکر و ابن عدی و عقیلی از ابن عبّاس روایت کرده‌اند که وی چنین گفت: به زودی فتنه‌ای پدید خواهد آمد کسی که از شما آن فتنه را درک کند بر او باد به دو خصلت و آن دو (تمسک جستن به) کتاب خدا و علی بن ابی طالب است.

چه این که من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شنیدم درحالی که دست علی علیه السلام را گرفته و به وی اشاره کرده بود می فرمود:

این نخستین کسی است که به من ایمان آورده و با من (در) قیامت) مصافحه خواهد کرد و او فاروق این امت است که حق را از باطل جدا می کند او سید و سالار (تکیه گاه) مؤمنان است درحالی که مال تکیه گاه ستمگران است. او ست صدیق اکبر (کسی که در همه

۱. تاریخ مدینه دمشق / ج ۴۲ / ص ۴۲ / دارالفکر، الکامل / ج ۴ ص ۲۲۹، الضعفاء الکبیر.

ابعاد، دارای راستی و درستی است) و او باب من (تنها وسیله دستیابی به علوم و معارف من) است که از رهگذر وی می‌توان به من دست یافت و او جانشین پس از من است. این حدیث را حافظ بزرگ اهل سنت ابن عساکر در تاریخ خویش با چند واسطه از ابن عدی صاحب «الکامل» و خود ابن عدی نیز در کتاب الکامل روایت کرده‌اند.^۱ راوی دیگر علی بن سعید است که در ذیل صفحه توثیق وی را یادآور شدیم. راوی بعدی عبدالله بن داهر است که خطیب بغدادی از صالح بن محمد جزره که از امامان رجال نزد اهل سنت است درباره وی نقل کرده که وی شیخی راستگو بوده است.^۲ ذهبی نیز از صالح بن محمد راستگو بودن وی را روایت کرده است.^۳ راوی دیگر داهر بن یحیی رازی است که ابن عدی در کتاب الکامل که آماده برای راویان ضعیف می‌باشد، وی را نیاورده است و این تصریح او که هر راوی را که من در این کتاب نیاورم مورد اعتماد

۱. ابن عدی حدیث را از علی بن سعید بن بشیر روایت کرده است و علی بن سعید بن بشیر در لسان المیزان / ج ۵ ص ۳۴ از ناحیه مسلمة بن قاسم توثیق شده است و ابن عدی که در مقدمه الکامل گفته است: من در این کتاب تنها راویان ضعیف را آوردم و هر که را نیاوردم ثقة (مورد اعتماد) یا صدوق (راستگو) است و ابن عدی ترجمه علی بن سعید را در کتابش نیاورده است که این دلیل وقاحت وی نزد ابن عدی می‌باشد.

۲. تاریخ بغداد / ج ۹ / ص ۱۴۵۳ رقم ۵۰۸۵.

۳. تاریخ الاسلام / و فیات ۲۲۱ تا ۲۳۰ / ص ۲۲۱ / رقم ۲۰۵.

است دلالت بر وثاقت این راوی دارد. راوی دیگر (سلیمان بن مهران) اعمش است که وثاقت و راستگویی وی مورد گواهی بسیاری از امامان بزرگ حدیث و رجال نزد اهل سنت است به گونه‌ای که از چند تن از آنان روایت شده که اعمش در راستگویی مانند مصحف (قرآن) است.^۱

راوی دیگر عبایه (بن الربعی) است که ابن حبان وی را در کتاب «الثقات» (که راویان ثقه را در آن ذکر کرده) آورده است و ابن عدی در کتاب الکامل وی را در شمار ضعفاء نیاورده است که دلالت بر وثاقت وی دارد.

راوی دیگر عبدالله بن عباس صحابی است که نزد شیعه و اهل سنت دارای جلالت شأن می‌باشد.

در قسمت دیگر گفتارتان به آیات و احادیثی برای اثبات حقایق خلافت خلفا استدلال کردید.

در آیه اول (آیه استخلاف) چنین یادآور شدید.

قوله تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي

شَيْئاً وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱ در این آیه جمله «وعدالله» حاکی از موعود بودن خلافت خلفاء من جانب الله است و جمله‌های «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» حاکی از مؤمن بودن آنها و نیک بودن اعمالشان در مدت خلافت است و خصوصیات ترکیبی جمله «لیستخلفنهم» با تأکیدات و جمله «کما استخلف الذین من قبلهم» که حاکی است از بودن خلافت آنها بر منهای نبوت قابل توجه است چنانچه در تفسیر مجمع‌البیان موجود است که «مثل آدم و داود و سلیمان» و جمله‌های «و لیمكنن لهم الذی ارتضى لهم» مشیر است به آنکه انکار خلافت حقّه آنها موجب کفران نعمت و فسق می‌شود و مراد از این خلافت تنها خلافت حضرت مرتضی و حضرت مهدی به هیچ وجه نمی‌تواند باشد زیرا در تفسیر صافی ذیل همین آیه جمله «خلفاء بعد نبیهم» به صیغه جمع موجود است «لیستخلفنهم فی الارض ای یجعلهم خلفاء بعد نبیهم».

پاسخ: در این بیانات مذکور به هیچ وجه بیان نشده که چگونه آیه بر مدعا که اثبات خلافت خلفا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است دلالت دارد و تنها گفته شده: «جمله وعد الله الذین آمنوا... حاکی از موعود بودن خلافت خلفا از جانب خداست» جز این که گفته شود «منکم»

خطاب به مسلمانانی است که در زمان پیامبر بوده‌اند لکن به ثبوت رسیده که خطابات قرآن مجید اختصاص به مشافهین و حاضرین زمان خطاب ندارد و اگر اختصاصی داشته باشد باید مانند آیه کریمه «اطيعوا الله و اطيعوا الر سول و اولی الامر منکم» تنها مخصوص زمان پیامبر باشد و این چیزی است که هیچ عالمی به آن ملتزم نیست.

و از جمله «کما استخلف الذین من قبلهم» تأیید آورده شده به این بیان که این جمله حاکی است از بودن خلافت خلفا بر منهای نبوت و از تفسیر مجمع‌البیان هم نقل شده که این خلافت مانند خلافت ادم و داود و سلیمان است.

درحالی که بودن استخلاف در آیه بر منهای استخلاف آدم و داود و سلیمان ایجاب می‌کند که منظور استخلاف خلفا نباشد زیرا استخلاف خلفا استخلاف من جانب الله نبوده درحالی که استخلاف آدم و داود و سلیمان استخلاف خداوند بوده است بنابراین جمله «کما استخلف» به جای این که مؤید استخلاف خلفای بعد از پیامبر ﷺ باشد دلالت می‌کند که خلافت خلفا در آیه منظور نیست.

مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان هم عبارت «مثل آدم و داود و سلیمان» را برای اثبات این که استخلاف درایه مربوط به حضرت مهدی است آورده است.

در این مورد اشاره به دو نکته لازم است:

۱ - جمله «و لینصر نهم» که نویسنده آورده است، در آیه کریمه وجود ندارد.

۲ - آلوسی در تفسیر روح المعانی برای تأیید این که استخلاف در آیه مربوط به خلفای ثلاثه پس از رسول‌الله نمایشی از است گفتاری از نهج‌البلاغه را چنین نقل کرده است:

«ففي نهج البلاغه أن عمر بن الخطاب لما استشار الأمير كرم الله وجهه لانطلاقه لقتال أهل فارس حين تجمعوا للحرب قال له: إن هذا الأمر لم يكن نصره ولا خذلانه بكثرة ولا بقلة و هو دين الله تعالى الذي اظهره و جنده الذي أعزه و أيده حتى بلغ ما بلغ و طلع حيث طلع و نحن على موعود من الله تعالى «حيث قال عزاً سمه وعد الله الذين من قبلهم و ليتمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً» و الله تعالى منجز وعده و ناصر جنده و مكان القيم «في الا سلام» مكان النظام من الخرز فإن انقطع النظام تفرق و رب متفرق لم يجتمع و العرب اليوم و إن كانوا قليلاً فهم كثيرون بالاسلام عزيزون

بالاجتماع فکن قطباً و استدر الرحی بالعرب و اصلهم دونک نار الحرب فانک إن شخصت من هذه الارض تنقضت عليك العرب من اطرافها و اقطارها حتی یكون ما تدع ورائک من العورات أهم الیک ممّا بین یدیک و کان قد أن للأعاجم أن ینظروا إلیک غداً یقولون هذا أصل العرب فإذا قطعتموه استرحتم فیکون ذلك أشدّ لکلبهم علیک و طعمهم فیک فأمّا ذکرت من عددهم فانّا لم نقاتل فیما مضی بالکثرة وإنّما کنا نقاتل بالنصر و المعونة.^۱

وی اولاً برای تمامی استدلالش تمسک به آیه را ضمن این بیان آورده است چنانچه منظور این است که این تمسک در نهج البلاغه موجود است در هیچ یک از نسخه‌های نهج البلاغه استدلال به آیه از علی ع نقل نشده است.

ثانیاً جمله «مکان القیم بالامر مکان النظام من الخرز» را به این صورت آورده است: «و مکان القیم فی الاسلام مکان النظام من الخرز» که در هیچ نسخه‌ای از نهج البلاغه این چنین نقل نشده است و طبق نقل وی قیومیت عمر مشروعیت پیدا کرده و دلالتش بر صحت خلافت تمام می‌شود ولی در نهج البلاغه تعبیر «القیم بالأمر» است.

یادآوری این مطلب لازم است که این جملات هیچکدام بر این که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خلافت عمر را برحق بدانند دلالتی ندارد و تنها حاکی از این است که آن حضرت در آن هنگام به منظور حفظ اسلام و حفظ مسلمین و گسترش قدرت اسلام و جلوگیری از پراکندگی و اختلاف کلمه و ضعف مسلمین با خلفا همکاری کرده و در برخی مواقع، خود از راهنمایی مضایقه و دریغ ننموده است. جملاتی هم که نویسنده مقاله از نهج البلاغه در مورد است‌شماره عمر با حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و رفتن به غزوه روم نقل کرده نیز در همین راستا است.

بنابراین مناسب است که آیه کریمه توضیح داده شود تا مدلول و محتوای آن روشن گردد. در هر یک از جملات مذکور در آیه کریمه نکاتی وجود دارد که شایسته تأمل است.

«وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات»

۱ - خطاب «منکم» به تمام امت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌باشد که همه آنان مشمول رسالت آن حضرت می‌باشند چنانکه برخی از محققان اهل سنت مانند شوکانی در تفسیر خویش^۱ یادآور شدند و اختصاص به مخاطبان حاضر در زمان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ندارد.

۲ - «من» در جمله مذکور ظاهر در تبعیضی است و برای بیان نیست و مؤمنانی که در آیه کریمه مطرح می‌باشند برخی از مخاطبان هستند و وعده الهی تنها شامل آنهاست.

بنابراین، سخن فخر رازی که گفته است: برخی از مؤمنان مذکور در آیه مشمول وعده الهی هستند، حاکی از عدم تعقل معنای «من» در آیه است. (به تفسیر کبیر^۱ مراجعه شود)

۳- این مؤمنان، مؤمنان ویژه‌ای هستند که افزون بر ایمان، تمام کارهای شایسته را انجام داده‌اند زیرا کلمه «الصالحات» جمع و همراه با الف و لام است که دلالت بر عموم می‌کند.

«لیستخلفنهم فی الارض»

اولین وعده الهی در آیه کریمه استخلاف در زمین است. استخلاف در آیه به معنای جانشین قرار دادن است. در این جانشینی تنها دو احتمال وجود دارد:

الف: این جانشینی یک مقام اعتباری باشد که از ناحیه خداوند برای فرد یا افرادی قرار داده شود.

ب: جانشینی مذکور یک امر واقعی باشد و منظور، جانشینی مؤمنان مذکور در آیه از کافران و ظالمان باشد.

۱. التفسیر الکبیر / ج ۲۴ / ص ۲۵ / دار احیاء التراث العربی.

احتمال اول به دو دلیل صحیح نیست. دلیل نخست این که در آیه کریمه ضمیر لیستخلفنهم به تمام مؤمنان که دارای عمل صالح می‌باشند برمی‌گردد که نتیجه آن تحقق خلافت مذکور از جانب خداوند برای تمام آنان است درحالی که استخلاف به معنای خلافت اعتباری تنها برای یک فرد یا چند فرد محدود باشد.

اگر گفته شود که مانعی ندارد که بر استخلاف آن افراد، استخلاف مؤمنان اطلاق شده باشد چنانکه در موردی که فردی از قومی کسی را بکشد گفته می‌شود بنوفلان قتلوا زیدا یعنی اهل آن قبیله آن شخصی را کشته‌اند.

پاسخ این است که اولاً این مجاز است که از جانشینی یک یا چند فرد به جانشینی کل مؤمنان تعبیر شود و قرینه‌ای بر این مجاز وجود ندارد و مقتضای اصالة الحقیقة نفی چنین استعمالی است.

ثانیاً: این، استخدام است و استخدام این است که از مرجع ضمیر معنایی و از خود ضمیر معنایی دیگر اراده شود که در جای خود درست است ولی نیاز به قرینه دارد که در این مورد منتفی است.

دلیل دوم بر این که ضمانت مذکور در آیه نمی‌تواند حاکی از مقام اعتباری باشد این است که جایگزینی به مقام خلافت بر اساس دیدگاه اهل سنت استخلاف از جانب خداوند نیست درحالی که

استخلاف در آیه کریمه به خداوند نسبت داده شده است و آیه بر حکومت عدل جهانی حضرت مهدی (عج) دلالت می‌کند و ربطی به خلافت خلفای ثلاثه بعد از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندارد:

در آیه کریمه کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح را انجام داده‌اند وعده داده می‌شوند که خداوند آنان را در زمین خلافت بخشد چنانکه پیدایشینان آنان را خلافت بخشیده است و دینی که برای‌شان پسنیدیده برای آنان تمکین نماید و ترس آنان را به ایمنی مبدل سازد. نخست باید دید مراد از استخلاف چیست و جانشینی از چه کسی در آیه منظور است، دقت در جملات بعد روشن می‌سازد که این استخلاف جانشینی مؤمنان خاصی در آیه از طاغوت‌ها و قدرت‌های کافر و سرکش است که در زمین حکمرانی کرده و مانع تمکین دین خدا و پیاده شدن آن در جوامع بشری گشته و با ظلم و ستم و تعدی و قتل و غارت، ترس و رعب در دل انسان‌ها به وجود آورده‌اند. خداوند به مؤمنان راستین مژده می‌دهد که آنان را جانشین آن طاغوت‌های غاصب و ستمگر قرار دهد و آنان را متمکن از اجرای دین اسلام و پیاده کردن آن در سطح جهان نماید و خوف و ترس آنان را به ایمنی مبدل سازد و میدانیم این وعده تاکنون عملی نشده است و تنها منحصر به سیطره حکومت اسلام و پیاده شدن آن در سطح جهان در زمان حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد.

با این توضیح روشن شد که اولاً استخلاف در آیه جانشینی از پیامبر نیست تا بر خلافت خلفا قابل تطبیقی باشد.

ثانیاً در زمان خلفا تمکین دین اسلام به تمام وجود عملی نشد و ما در مرکز خلافت اسلامی در زمان خلفا شاهد خلافاکاریها و تخلفها از قوانین اسلام در تاریخ می‌باشیم.

ثالثاً در زمان خلافت خلفای ثلاثه ترس به تمام وجود از بین نرفت اگر تا اندازه‌ای ترس از دشمنان خارجی از بین رفت ولی اختلافات داخلی و ترس در درون جامعه اسلامی از بین نرفته بود درحالی‌که تبدیل خوف به ایمنی در آیه مطلق است و اختصاص به خوف از دشمنان خارجی ندارد.

شاهد دیگر برای این که آیه بر خلافت خلفا قابل تطبیق نمی‌باشد اینکه ظاهر این است که این استخلاف هم بخشی از وعده الهی است و معنا ندارد که با وجود خود پیامبر در میان امت که از هر جهت بهتر و کامل‌تر است به جانشینان آن حضرت وعده داده شود (دقت شود).

آیه دیگری که به آن استناد جستید آیه کریمه: « قُلْ لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنِ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلِيَّ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ ... عَذَاباً أَلِيماً » است، نوشته‌اید: بعد از نزول این آیه کریمه به جز غزوه تبوک در زمان خود رسول خدا غزوه‌ای پیش نیامده است و در غزوه

تبوک نه جنگی رخ داد و نه کافری مسلمان شد پس لابد مراد از آن جنگ با مرتدین عرب در خلافت صدیق و جنگ با کفار فارس و روم در خلافت فاروق است و الا جمله «تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ» بی محتوا خواهد ماند لذا اگر خلافت شیخین حق نباشد این وعده الهی ثابت نیست.

پاسخ: در این آیه کریمه مشخص نشده است که داعی چه کسی است و اجابت او چگونه است بنابراین مسلم نیست که داعی به قتال، خلفا باشند چنانکه محققین اهل سنت مسلم زشمرده اند که داعی آنان باشند بلکه تقویت کرده اند که داعی خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد چنانکه آلوسی می گوید: «و الإنصاف أن الآیة لا تکاد تصحّ دلیلاً علی إمامة الصّدیق رضی الله تعالی عنه...»^۱ و فخر رازی نیز رد کرده که منظور قتال فارسی و روم با دعوت خلیفه دوم باشد زیرا فارس و روم قائل به جزیه هستند و در مورد آنان «تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ» تحقق نداشته است.

و از مفسرین شیعه صاحب مجمع البیان می نویسد: «و الصّحیح أن المراد بالداعی فی قوله ستدعون هو النّبیّ لآنه قد دعاهم بعد ذلک إلی غزوة کثیرة و قتال أقوام ذوی نجدة و شدّة مثل أهل حنین و

الطائف و مودة إلى تبوك وغيرها فلامعنى لحمل ذلك على ما بعد وفاته^۱ بنابراین در آیه اولاً دلالتی بر این که داعی غیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد نیست.

ثانیاً به فرض دلالت کند، بیش از لزوم اجابت داعی و اطاعت وی در شرکت برای جنگ و پاداش خداوند نسبت به شرکت کنندگان و کیفر وی نسبت به متخلفان نخواهد بود و شیعه امامیه معتقد است همان گونه که قبلاً یادآوری شد جنگ‌هایی که صورت می‌گرفت احياناً با موافقت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بود و مشاوره عمر در جنگ فارس و روم در نهج البلاغه نقل شده است و همین در مشروعیت آن جنگ‌ها و لزوم متابعت مسلمانان در رفتن به جنگ کافی است و دلالت بر حَقانیت خلافت خلفا به هیچ وجه ندارد.

و نیز به آیه کریمه « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » برای اثبات خلافت ابی بکر استدلال شده و گفته شده:

مصدق آن خلافت صدیق است که بعد از وفات حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عده زیادی از قبائل غطفان، بنو سلیم، بنو یربوع،

بنو نسیم، بنو کنده و بنوبکر مرتد شدند و به وسیله سپاه صدیق که همانا سپاه اسلام راستین بود ریشه کن و سرکوب شدند و بدین نحو وعده فوق الذکر الهی متحقق شد.

نظر به این که سخن نویسنده همراه با استدلال نیست تا ارزش بحث علمی را داشته باشد، سخن فخر رازی را که مفصل ترین سخن در این زمینه است می آوریم و اشکالات آن یادآور می شویم و از خوانندگان گرامی انتظار داریم به خاطر اهمیت بحث هرچه بیشتر دقت و تأمل داشته باشند.

فخر رازی در تفسیر خویش سه مقام برای بحث مطرح کرده است و در هر مقامی مطلبی ارائه کرده که به خاطر اهمیت مسأله به بررسی آنها می پردازیم و از خوانندگان خواستاریم به نکاتی که در ارتباط با تثبیت و یا ابطال مذهب در آیه مطرح است تأمل کنند که بسیار با اهمیت و سرنوشت ساز است. در مقام اول می گوید^۱:

«ولنا فی هذه الآیة مقامات (المقام الأول) هذه الآیة من أدلّ الدلائل علی فساد مذهب الإمامیة من الروافض و تقریر مذهبهم إنّ الذین أقرّوا بخلافة ابی بکر و امامته کلّهم کفروا و صاروا مرتدّین لانّهم انکروا النّصّ الجلیّ علی إمامة علی ع فنقول: لو کان كذلك

لجاء الله تعالى بقوم يحاربهم و يقهرهم ويردهم الى الدين الحقّ بدليل قوله من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم... فلو كان الذين نصبوا أبابكر للخلافة كذلك لوجب بحكم الاية أن يأتي الله بقوم يقهرهم ويبطل مذهبهم و لمّا لم يكن الأمر كذلك بل الأمر بالاضدّ فإنّ الروافض هم المقهورون الممنوعون عن اظهار مقالاتهم الباطلة منذ كانوا علّما فساد مقالاتهم و مذهبهم و هذا كلام ظاهر لمن أنصف».

در این گفتار فخر رازی می خواهد آیه را به وضوح دلیل بگیرد بر بطلان مذهب امامیه و دلیل را این گونه تقریر می کند که:

شیعه امامیه مدعی هستند که مسلمانانی که به خلافت ابی بکر اعتراف کردند به خاطر انکار امامت علی عليه السلام کافر و مرتد گشتند و اگر مدعی آنان صحیح می بود طبق آیه کریمه: «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» خداوند باید کسانی را بیاورد که با آنان پیکار کرده آنان را سرکوب نماید و به دین و مذهب حق بازگرداند و چون چنین چیزی اتفاق نیفتاده پس گفتار شیعه امامیه صحیح نیست بلکه امر درست برخلاف آن است زیرا شیعیان همواره مقهور حکومتها بوده و قدرت نداشتند عقائد باطل خود را اظهار دارند بنابراین از آیه نتیجه گرفته می شود که خلافت ابوبکر صحیح و مذهب شیعه امامیه باطل است.

پاسخ گفتار وی:

روشن است که در آیه به هیچ وجه سخنی از محاربه با مرتدین مطرح نیست و آیه کریمه اصلاً دلالت ندارد که وقتی افرادی مرتد شدند خداوند گروهی را که دارای صفات مذکور می‌باشند برای محاربه با آنان خواهد آورد بلکه مستفاد از آیه این است که اگر از شما کسانی مرتد شوند (که خواهند شد) خداوند در آینده گروهی را خواهد آورد که دارای چنین اوصافی باشند «يَجِبُهُمْ وَ يَحِبُّونَهُ» خدا آنان را دوست داشته و آنان نیز خدا را دوست دارند «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» نسبت به مؤمنان خاضع و متواضع و نسبت به کافران شدید و سرسخت «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» در راه خدا پیکار کنند و ملامت ملامتگر در آنان اثر نگذارد اما این که این گروه با آن مرتدین محاربه کنند و آنان را سرکوب نمایند در آیه ذکری از آن نیست و می‌شود منظور این باشد که خداوند به عبادت شما و مجاهده شما نیازی ندارد و اگر از شما افرادی از دین برگردند و از مجاهده دست بردارند خداوند افرادی را به این اوصاف خواهد آورد.

و بنای خداوند از آغاز آفرینش بر این نبوده که طاغیان و سرکشان تاریخ جبراً مقهور کند و پیامبران و رسولان و رهبران الهی

را همواره به ملک و حکومت برساند اگر چنین می‌بود باید هیچ پیامبری کشته نشود و هیچ رسولی صدمه و مشقت نبیند و هیچ طاعی و کافری مانع رسالت آنان نشود درحالی‌که تاریخ خلاف این را گواه است و عقل نیز برخلاف این مطلب گواهی می‌دهد چه این‌که این جهان دار کیفر نیست و خداوند کیفر اساسی متخلفان و عاصیان و طاغوت‌ها را برای آخرت گذاشته است و در این جهان به آنان مهلت می‌دهد.

با این وصف روشن شد که آنچه فخر رازی از ادل دلائل (محکم‌ترین دلیل‌ها) به حساب آورده پنداری بیش نبوده است. ثانیاً: به فخر رازی یادآور می‌شویم که آیه، از ادلّ دلائل بر بطلان مذهب خود اوست زیرا احادیث فراوانی که در صحیح بخاری و دیگر منابع حدیثی معتبر اهل سنت آمده است دلالت می‌کند که صحابه بعد از رسول الله ﷺ در قیامت به خاطر «ارتداد» یا «احداث در دین» یا «تبدیل»، از حوض طرد می‌شوند و شمار آنان آنچنان بسیار است که در حدیثی تعبیر شده است: «لَا يَبْقَى إِلَّا مِثْلُ هَمَلٍ النَّعَم».

در این زمینه به‌طور نمونه چهار حدیث از صحیح بخاری و موطاً می‌آوریم:

۱ - «... عن أبي هريرة أنه كان يحدث أن رسول الله قال: يردّ عليّ يوم القيامة رهط من أصحابي فيحلّثون^۱ عن الحوض، فأقول: يا ربّ أصحابي فيقول: إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك إنهم ارتدّوا علي أدبارهم القهقري»^۲.

از ابی هریره روایت است که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: روز قیامت گروهی از اصحاب من بر من وارد می شوند پس، از حوض منع می شوند. می گویم پروردگارا اصحابم. می فرماید: تو نمی دانی چه (مسئله) پس از تو احداث کردند. آنان به گذشته خویش بازگشتند.

۲ - « عن أبي هريرة أنّ رسول الله خرج إلى المقبرة فقال: السلام عليكم دار قوم مؤمنين و إنا انشاء الله بكم لاحقون وددت أني قد رأيت إخواننا. فقالوا: يا رسول الله ألسنا بإخوانك؟ قال: بل أنتم أصحابي وإخواننا الذين لم يأتوا بعد وأنا فرطهم على الحوض... قال: فإنهم يأتون يوم القيامة غرّاً محجلّين... فليذادنّ رجال عن حوضي كما يذاد

۱. در لسان العرب / ج ۳ ص ۲۷۴ / دار احیاء التراث العربی بیروت آمده: و فی الحدیث یرد علی

یوم القیامة رهط فیحلّثون عن الحوض ای یبعدون عنه و یمنعون من وروده.

۲. صحیح بخاری / ج ۴ ص ۱۴۲ / باب الحوض / دارالمعرفة بیروت.

البعير الضالّ أناديهم ألا هلمّ، فيقال: إنهم قد بدّلوا بعدك فأقول: فسحقاً
فسحقاً فسحقاً^۱.

از ابی هریره روایت است که پیامبر خدا ﷺ روزی به قبرستان
رفت و (خطاب به مردگان) فرمود: سلام بر شما گروه مؤمنان و ما
به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد. دوست داشتم که
برادرانمان را می دیدیم.

گفتند: یا رسول الله آیا ما برادران شما نیستیم؟

فرمود: بلکه شما اصحاب من می باشید و برادران ما کسانی
هستند که هنوز نیامده اند و من قبل از آنها بر حوض وارد خواهم
شد... فرمود: آنان روسفید به صحنه قیامت خواهند آمد... ولی
مردانی از حوضم رانده شوند چنانکه شتر گم شده رانده می شود و
من آنان را ندا می کنم: چرا نمی آید؟ گفته می شود: آنان پس از تو
تغییر دادند. پس می گویم: هلاکت باد آنان را...

۲ - «عن ابی هریره عن النبیّ قال: بینا انا قائم إذا زمرة حتّی إذا

عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم فقال: هلمّ . فقلت: أين؟ قال: إلى
النار والله قلت: وما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدّوا بعدك علی أدبارهم
القهقری ثم إذا زمرة حتّی إذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم فقال:

هلمّ. قلت: أين؟ قال: إلى النار والله قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدّوا بعدك على أدبارهم القهقري، فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم^۱.
 از ابی هریره از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: در آن میان که (در قیامت) من ایستاده‌ام ناگهان گروهی (محشور می‌شوند) تا آن زمان که آنان را بشناسم، مردی از میان من و آنان بیرون می‌آید و می‌گوید بیایید.

من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به خدا به طرف آتش، می‌گویم: آنان را چه شده است؟ می‌گوید: اینان پس از تو به عقب بازگشتند. سپس گروه دیگری می‌آیند تا آنان را می‌شناسم (نیز) مردی از میان من و آنان بیرون می‌آید و می‌گوید بیایید. من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به سوی آتش. می‌گویم: مگر آنان را چه شده است؟ می‌گوید: آنان پس از تو به عقب بازگشتند. پس نمی‌بینم که از آنان کسی خلاصی یابد جز مانند شماری چند از شتران که در بیابان رها شدند.

۲ - «عن أبي النضر أنه بلغه أن رسول الله قال لشهداء أحد: هؤلاء أشهد عليهم فقال أبو بكر الصديق: ألسنا يا رسول الله بإخوانهم أسلمنا كما أسلموا وجاهدنا كما جاهدوا؟ فقال رسول الله: بلى و لكن لا

۱. صحیح بخاری / ج ۴ ص ۷۱۴۲ باب الحوض) دارالمعرفة بیروت.

آدری ما تحدثون بعدی، فیکی ابوبکر، ثم بکی ثم قال: أنا لکائنون بعدک؟^۱.

از ابی النضر است که به وی رسید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به شهدای احد فرمود: درباره آنان (به ایمان صحیح و سلامت از گناه و تبدیل و رقابت با یکدیگر در امر دنیا^۲) گواهی می‌دهم.

ابوبکر صدیق گفت: یا رسول الله ما برادران آنان نیستیم. آنان اسلام آوردند ما نیز اسلام آوردیم و پیکار کردند ما نیز پیکار کردیم؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: آری ولی من نمی‌دانم شما پس از من چه چیزهایی احداث خواهید کرد. ابوبکر گریه کرد و گفت: آیا ما پس از شما خواهیم بود؟ پس از نقل این احادیث یادآور می‌شویم که آیه کریمه می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آوردید اگر از شما کسانی مرتد شوند (که به حکم احادیث مذکور این ارتداد صورت گرفته است به خداوند زیانی وارد نمی‌شود) خداوند کسانی را خواهد آورد که دارای صفات مذکور در آیه باشند. در مورد احادیث مذکور چند نکته لازم به یادآوری است:

۱ - این توجیه که موضوع روایات مذکور کسانی هستند که پس از رحلت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اصل دین مرتد شدند قابل قبول

۱. الموطا کتاب الجهاد، الشهداء فی سبیل الله / ج ۲ ص ۱۴۶۱ دار احیاء التراث العربی بیروت.

۲. التمهید / ج ۲۱ / ص ۲۸۸.

نیست زیرا کسانی که ارتداد از اصل دین پیدا کنند اطلاق واژه «اصحاب» بر آنان اطلاق مجازی است و اصالة الحقیقه بر خلاف آن است.

۲- در این صورت منظور از قومی که خداوند طبق آیه کریمه در فرض تحقق این ارتداد آنان را خواهد آورد به احتمال قوی همان کسانی هستند که در حدیث موطأ (حدیث دوم) از آنان تعبیر به برادران شده است و پیامبر ﷺ آرزوی دیدار آنان را داشته است. آنگاه فخر رازی می‌گوید: «المقام الثانی إنا ندعی أن هذه الآية يجب أن يقال أنها نزلت في حق أبي بكر» در مقام دوم ادعا می‌کنیم که آیه کریمه درباره ابی‌بکر نازل شده است یعنی منظور از قومی که دارای صفات برجسته مذکور در آیه می‌باشند ابی‌بکر است و برای این ادعا دو دلیل بیان می‌کند:

۱- این آیه مختص به محاربه با مرتدین است و ابوبکر تنها کسی است که عهده‌دار جنگ با مرتدین شد چون برای پیامبر این کار اتفاق نیفتاد.

۲- خداوند فرموده است: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و این برای استقبال است نه حال پس این گروه باید کسانی باشند که وقت نزول این خطاب نبوده باشند و بعد آمده باشند و

پیامبر در آن زمان وجود داشتند. و این همان استدلالی است که نویسنده راز دلبران آن را مطرح کرده است:

پاسخ:

اولاً: این گفتار صحیح نیست که آیه مختصراً به محاربه با مرتدین است بلکه چنانکه قبلاً یادآور شدیم آیه دلالت ندارد بر این که بر فرض تحقق ارتداد مذکور در آیه، خداوند قومی را خواهد آورد تا با این مرتدین پیکار کنند بلکه مضمون آیه ممکن است طبق این آیات باشد که فرموده است: « فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ »^۱ ترجمه: اگر اینان به این هدایت کافر شوند پس گروه دیگری را خواهیم گمارد که به آن کافر نباشند. یا این آیه: « وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ »^۲ اگر شما بازگردید گروه دیگری جایگزین شما می سازد که مانند شما نباشند. با این وصف آیه ربطی به ابوبکر و محاربه با مرتدین ندارد.

ثانیاً: چنانکه فخر رازی یادآور شد قومی که در آیه کریمه مطرح هستند کسانی می باشند که دارای صفات مذکور در آیه بوده و هنگام نزول آیه نبوده و که پس از ارتداد آن گروه از مؤمنان خداوند آنها

۱. سوره انعام / آیه ۸۹.

۲. سوره محمد / آیه ۳۸.

را خواهد آورد و اگر منظور از قوم در آیه ابوبکر و یاران وی باشند آن‌ها در زمان خطاب این آیه کریمه وجود داشته‌اند.

ثالثاً: کسانی که ابوبکر با آنان به مقاتله پرداخت که در تواریخ اهل سنت مطرح می‌باشند ارتداد آنان ثابت نیست بلکه چند قبیله از آنان چنانکه در تاریخ آمده به خاطر امتناع از پرداختن زکات به نماینده ابی‌بکر از ناحیه آنان به قتل رسیدند. در این زمینه به کتاب‌های زیر مراجعه شود.^۱

رابعاً: صفاتی که برای قوم مذکور در آیه آمده است مانند «يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» بر ابی‌بکر قابل انطباق نیست. دلیل آن حدیثی است که در جنگ خیبر وارد شده است که به این کیفیت که می‌آوریم در منابع اهل سنت وارد شده است.

«عن أبي لیلی عن علی عليه السلام أنه قال: يا أبا لیلی أما كنت معنا بخيبر؟ قال: بلى والله كنت معكم قال: فان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث ابابكر الى خيبر فصار بالناس و انهزم حتى رجع هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه»^۲ از ابی لیلی از علی عليه السلام است که آن حضرت فرمود: ای ابی لیلی آیا با ما در خیبر نبودی؟ گفت: چرا به خدا سوگند با شما

۱. تاریخ مدینه دمشق / ج ۹ / ص ۱۲۵ / دارالفکر - الفتوح لابن اعثم / ج / ص ۴۸ و ۵۹ و ۶۷ / دارالکتب - الاغانی / ج ۲ / ص ۱۴۹ / دارالفکر.

۲. مستدرک حاکم / ج ۳ / ص ۳۷.

بودم. فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر را به خیر فرستاد پس مردم را سیر داد و ابوبکر شکست خورده برگشت و جمله «لَاعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ يَحِبُّهُ اللهُ وَ رَسُوْلَهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ» یعنی فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند همواره رو به جنگ می‌کند و هیچگاه از جنگ نمی‌گریزد. این حدیث در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت به طرق بسیار روایت شده است.

آوردن صفت محبت خدا به‌طور متقابل برای علی عَلَيْهِ السَّلَام آن هم پس از این پیشینه که ابوبکر رفته و به خاطر عدم استقامت و پایداری شکست خورده بود دلالت بر این دارد که صفت مذکور یک صفت انحصاری برای علی عَلَيْهِ السَّلَام است.

آنگاه فخر رازی می‌گوید: آیه درباره علی عَلَيْهِ السَّلَام هم نمی‌تواند باشد زیرا قتال مرتدین برای آن حضرت هم اتفاق نیفتاده است بعد می‌گوید: اگر گفته شود که هر کسی با آن حضرت در امامت منازعه کرده مرتد شده است جواب می‌دهد که کسانی را که با آن حضرت در امامت منازعه کرده‌اند نمی‌توان مرتد دانست و هیچ‌کس نگفته است کسانی که حضرت با آنان جنگید مرتد بوده باشند.

در این مقام هم سخن فخر رازی صحیح نیست و کسانی که در نهروان با آن حضرت مقابله کردند یعنی خوارج در برخی روایات به

« مارقین » تو صیف شده‌اند یعنی از دین خارج شده‌اند. چنانکه در صحیح بخاری آمده است:

« عن أبي سعيد قال: بينا النبيّ يقسمّ جاء ذى الخويصرة التميمي فقال: إعدل يا رسول الله فقال: ويلك من يعدل إذا لم أعدل؟! قال عمر بن الخطاب وعنى أ ضرب عنقه قال: دعه فإن له أصحاباً يحقر أحدكم صلاته مع صلاته و صيامه يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية قال أبو سعيد: أشهد سمعت من النبي وأشهد أن علياً قتلهم».

ترجمه: از ابی سعید است که گفت: در آن میان که پیامبر ﷺ از تقسیم می‌فرمود، عبدالله بن ذی الخویصره تمیمی آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ عدالت را مراعات نما پیامبر ﷺ فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد. عمر گفت: اجازه بده گردنش را بزنم پیامبر ﷺ فرمودند: خیر دست از او بردار یارانی دارد که شما وقتی نماز و روزه‌تان را در برابر نماز و روزه آنان مقایسه کنید نماز و روزه خود را حقیر و ناچیز خواهید انگاشت اما آنان از دین خارج می‌شوند چنانکه تیر از کمان بیرون می‌رود.

ابو سعید گفت: گواهی می‌دهم که من این را از پیامبر ﷺ شنیدم در عین حال شاهد این هم بودم که علی علیه السلام آن‌ها را (خوارج را) کشت. با این وصف مانعی ندارد که «من یرتد منکم عن دینه» بر

این گروه خوارج منطبق باشد و منظور از قومی که در آیه کریمه به صفات مذکور متصف شده‌اند علی علیه السلام و یارانش باشند. لیکن ما قبلاً یادآور شدیم که آیه کریمه مقاتله با مرتدین را در بر ندارد ولی اگر کسی بگوید که مقابله با مرتدین در آیه کریمه مطرح است منظور از قوم مذکور درایه به جوهری که یادآور شدیم نمی‌تواند ابی‌بکر باشد. آنگاه فخر رازی به رد این قول پرداخته که منظور از قوم مذکور در آیه اهالی فارسی باشند به این بیان که آنان برایشان محاربه با مرتدین اتفاق نیفتاده است.

و پاسخ این مطلب گذشت.

و نیز برای حقانیت خلافت خلفا به آیات کریمه «الم غلبت الروم...» به ضمیمه روایتی که در روضه کافی از امام باقر علیه السلام در ذیل آیات به عنوان تأویل نقل شده که وعده نصر خداوند درباره مؤمنین در زمان امارت عمر صورت گرفت استدلال شده است.

همانگونه که روشن است این حدیث بیش از این نمی‌رساند که مؤمنین در زمان امارت عمر مورد نصر خداوند قرار گرفتند و این بیش از مشروعیت جنگ آن‌ها را و این که جنگ آنان مرضی خداوند بود که مورد نصر الهی قرار گرفتند افاده نمی‌کند و نسبت به حقانیت امارت عمر دلالت ندارد زیرا همانگونه که قبلاً یادآوری شد آن جنگ‌ها با مشورت علی علیه السلام صورت می‌گرفته و مشروعیت داشته

است و این دلیل مشروعیت خلافت آنان نمی شود مانند فتح کنوز کسری و قیصر که در حدیث دیگر از روضه کافی و حیات القلوب مرحوم مجلسی آورده شده است. اینها تمام فتح اسلام است و در این مطالب سخنی نیست و منافات ندارد که خلافت غیر مشروع باشد اما اشراف صاحب خلافت یعنی علی علیه السلام و نظارت آن حضرت این فتح‌ها را مشروع نماید.

و در خطبه ۱۴۶ از نهج البلاغه مسئله مقابله دشمنان نیرومند خارجی اسلام و پیشرفت آن لازم بود و جای این نبود که آن حضرت سخن از حق خویش به میان آورد. اینجا، جای فداکاری است که آن حضرت انجام داد و از صلاح اندیشی و خیرخواهی دریغ نفرمود و در عین حال خلاف واقعی را هم بیان نکرد و تعبیر «و مکان القیم بالامر مکان النظام من الخرز» چنانکه قبلاً توضیح داده شد دلالت بر چیزی ندارد چه اینکه قیام به امر به حق یا به باطل می‌تواند باشد و اعم از مشروعیت است. و در سخن شماره ۷۳ از نهج البلاغه که می‌فرماید: «لَمَّا عَزَمُوا عَلٰی بَيْعَةِ عِثْمَانَ» (لقد علمتم أنّي أحقّ بها من غيري و والله لأسلمنّ، ما سلمت أمور المسلمين و لم يكن فيها جور إلاّ عليّ خاصّة التماساً لأجر ذلك و فضله و زهداً فيما تنافستموه من زخرفه و زبرجه).

این جملات نه تنها دلالت بر حقانیت خلافت خلفا که نمی‌کند بلکه دلالت بر عدم حقانیت هم دارد چه اینکه اولاً دلیل است که آن حضرت از هر کس دیگر شایسته‌تر برای خلافت است.

ثانیاً این که آن حضرت امور را به آنان وامی‌گذارد مادامی که امور مسلمانان سالم بماند و در امور آنان جوری جز بر خصوص او نباشد با صراحت دلالت دارد که بر آن حضرت از ناحیه خلافت عثمان جور واقع شده است.

ثالثاً دلالت می‌کند که دوری آن حضرت از خلافت به خاطر اجر و فضل برای خود او است و متقابلاً تمایل دیگران در خلافت به خاطر بهره‌گیری از زخرف و زبرج آن است و اجر و فضلی در بر ندارد و این جمله کاملاً در انگیزه برکناری وی از خلافت و تنافس آنان در آن رسا و صریح است و نیز صریح است در اینکه آن حضرت برای امور مسلمین اهمیت قائل است و اینکه بر خود وی جور و ستم روا داشته شده به نظرش مهم نیست و معلوم است که اگر تنها احقیّت مطرح بود و هیچ نصی در کار نبود و آن حضرت برای خلافت منصوب نگشته بود این جمله مورد نداشت زیرا در آن صورت جور بر آن حضرت نبود صرفاً خلافت به دست کسی که احق از او وجود داشت قرار گرفته بود.

و در مورد سخن ۲۵۹ اگر منظور این سخن است: «و قال ﷺ: يَا ابْنَ آدَمَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بَرَزِقِكَ» در این ادعا نیز مانند قبل توجیه نشده که چگونه از این جملات مشروعیت خلافت خلفا استفاده می شود.

اگر جمله آخر منظور است، به این بیان که رزق اعم است و شامل خلافت هم می شود اگر علی از خلافت بلا فصل رسول الله رزق می داشت ناگزیر خداوند به او می داد.

پاسخ این مطلب به بیان واضح قبلاً داده شد. اجمال آن این است که این دلیل نمی شود که هر چه از سان و لو به حرام از آن استفاده کند رزق است و الا سلطنت فرعونها و شدادها و طاغوتها همه باید رزق آنان باشد. آیا این، دلیل مشروعیت آنها می شود؟ و می تواند توجیه گر محرومیت پیامبران بزرگ از گرفتن حکومت از آن طغاة و ستمگران باشد؟!!

و نیز نوشته اید:

اقتدای حضرت علی ﷺ در نمازها پشت خلفای ثلاثه و به ازدواج دادن دختر خود ام کلثوم را به عمر و معاملات دیگر، دلیل

حَقَانِيَتِ خِلَافَتِ اَنَهَاسْتِ وَ اَلَا خِدَاوَنَدِ مَتَعَالِ مِي فَرَمَايَد: «وَلَا تَرْكُنُوا
إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»

پاسخ: اقتدای حضرت علی عليه السلام در نمازها به خلفا بر فرض که ثابت باشد یک منشأ اساسی داشته و آن حفظ وحدت مسلمین و جلوگیری از اختلاف و ضعف آنان بوده چه اینکه اگر از جماعت آنان فاصله می گرفت این نوعی مبارزه و جبهه گیری با آنان نیز تلقی می شد و آنان نیز به مقابله برمی خاستند چنانکه در آغاز امر پس از رحلت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم که نظام اسلامی نوپا بود و حکومت اسلامی دشمنان داخلی و خارجی بسیاری داشت باید از آن جلوگیری می شد چنانکه اقتدای ما به جماعت برادران اهل سنت لازمهاش تصحیح مذهب آنان نیست با اینکه ما در نماز جماعت، اثناء شری بودن را شرط می دانیم اما در احادیث ما است که نماز جماعت اهل سنت دارای فضیلت بسیار است و این به عنوان تقیه مداراتی است که در جای خود در فقه مطرح شده است.

و اما ازدواج ام کلثوم با عمر اولاً از دیدگاه علمای بزرگ مذهب ثابت نیست چنانکه از کلام شیخ مفید استفاده می شود و ثانیاً بر فرض که واقع شده باشد بر اساس روایات ما این کار بدون رغبت و بر اساس ناچاری انجام شده است و در روایات ما وارد شده که خلیفه دوم در مورد انجام این ازدواج علی عليه السلام را تهدید کرد و این

مساله بر فرض که ثابت نباشد احتمالش کافی است که ظهور این ازدواج را در صداقت و صمیمیت از بین ببرد.

ثالثاً ازدواج بر اساس عوامل متعددی می‌تواند صورت بگیرد و با چنین وضعیتی دلالت قطعی نصوص ولایت و امامت چنانکه گذشت به هیچ وجه مخدوش نمی‌گردد.

با این وصف استدلال به آیه «وَلَا تَرْكُونُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» بی‌مورد بلکه شگفت‌انگیز است زیرا علی ع صاحب خلافت است و نقشی که آن حضرت در ارتباط با خلفا ایفا می‌کرد برای تحفظ بر مصالح اسلام و جلوگیری از مفاسد بود.

آیا کسی که در مقابل غاصبی قرار گرفته باشد که مال او را در اختیار گرفته و به او نمی‌دهد اگر اشراف و نظارت در کار او داشته باشد که زیان بیشتری به مال او وارد نسازد این را می‌توان رکون به ظالم دانست؟!

اگر بنا باشد به آیه «لا ترونوا» استدلال شود، شایسته است برای بطلان خلافت خلفا به آن استدلال شود چه اینکه ابی‌بکر و عمر بی‌تردید قبل از اسلامشان مشرک بودند چون بت پرستیدند از این رو ظالم بودند و آیه نهی می‌کند از اینکه به کسانی که حتی در گذشته ظلم کردند اعتماد یا میل شود و بیعت با خلفا و پذیرش حکومت آنان از مصادیق روشن رکون به «الذین ظلموا» است.

در نقد دیگر چنین نوشته‌اید:

(در ضمن مطلب ۳ و ۴ به مسئله تقیّه اعتراف کرده‌اید در صورتی که اگر صحیح است پس مقابله حضرت مرتضی با... معاویه را و جنگ سرور آزادمردان حضرت حسین علیه السلام را با یزید چگونه توجیه می‌کنید؟)

شایسته بود که احادیث شیعه را درباره تقیّه و نظر فقهای مذهب تشیع را در این زمینه می‌دیدید تا مورد تقیّه در مذهب ما برایتان مشخص گردد.

از نظر اخبار ما چنانچه اساس دین در معرض خطر قرار گیرد تقیّه مفهوم ندارد و مواردی که جهاد و دفاع در آنها مشروعیت دارد و لازم است تقیّه نامفهوم است. و آنچه در نهج البلاغه آمده است (ص ۵۸۸ / شرح فیض الاسلام) که «ألا وإنّی أقاتل رجلین رجل ادّعی ما لیس له و آخر منع الذی علیه» منافاتی با ادعای ما ندارد زیرا روشن است که آن حضرت این جمله را در برابر معاویه که وظیفه خود را قتال با وی می‌داند بیان نموده است. نوشته‌اید:

حدیث غدیر و حدیث ثقلین را اهل سنت قبول دارند و آنها را از احادیث مناقب حضرت علی علیه السلام می‌دانند اما به هیچ وجه استدلال را از آنها به خلافت و امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام صحیح نمی‌دانند زیرا حدیث غدیر به قرینه سیاق «اللهم وال من والاه و عاد

من عاده» تأکیدی بر محبت آن حضرت است و همچنین کلمه مولی محتمل المعانی است و قاعده مسلمه است که اذا جاء الاحتمال فسد الاستدلال و نیز خود حضرت علی عليه السلام و خاندانش از ائمه اطهار عليهم السلام در هیچ موردی به آن استناد بر خلافت و امامت آن حضرت نکرده‌اند بلکه فرازهای نهج البلاغه در دلالت حدیث غدیر و ثقلین بر امامت و قرینه نبودن «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» بر معنای حجت در واژه «مولی» به تفصیل سخن گفته شد.

اما این که خود حضرت علی عليه السلام و خاندانش از ائمه اطهار عليهم السلام در هیچ موردی برای خلافت و امامت آن حضرت به حدیث غدیر استدلال نکرده‌اند این سخن از عجایب است چه این که از طرق شیعه الی ماشاء الله احادیث معتبره درباره این که محتوای حدیث غدیر مسئله خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای امیرالمؤمنین عليه السلام بوده فراوان است و کافی است که شخص متتبع به منابع حدیثی آنان مانند کافی و دیگر کتب مراجعه کند از جمله در اصول کافی کتاب الحجة / ص ۲۸۶ به بعد باب ما نصّ الله عزوجل و رسوله علی الائمة عليهم السلام واحداً فواحداً در چند حدیث معتبر امام صادق عليه السلام به حدیث غدیر بر خلافت و امامت استدلال فرموده است.

و خود آن حضرت هم به حدیث غدیر فراوان احتجاج فرموده است از جمله در برخی منابع حدیثی شیعه آمده است که: «پس از درگذشت پیامبر ﷺ از موقعی که آن حضرت را به اکراه و عنف به مسجد آوردند، فرمود: «یا معاشر المسلمین و المهاجرین و الانصار» شما را به خدا سوگند آیا شنیدید که پیامبر ﷺ در غدیر خم چنین و چنان می فرمود پس، از سخنان پیامبر ﷺ در صحنه غدیر چیزی را وانگذاشت مگر این که بیان کرد گفتند: چرا (این استشهاد به داستان غدیر آن چنان کوبنده و قاطع بود که ابوبکر ترسید که مردم به یاری وی برخیزند) پس چون ابوبکر ترسید که مردم به یاری وی برخاسته از وی حمایت کنند گفت: آنچه تو گفتی حق است که ما خود هم شنیدیم ولی پیامبر ﷺ بعد از این فرمود: که ما اهل بیتی هستیم که خداوند برای ما پیامبری و خلافت را جمع نمی کند.) هیچ کس در آن جمع بزرگ اعتراض به علی عَلِيٍّ نکرد که در این صحنه (غدیر) مسئله خلافت و جانشینی مطرح نبوده است از این رو ابوبکر از راهی دیگر وارد شد و آن این که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت داد که آن حضرت فرمودند خلافت و نبوت در یکجا جمع نمی شود که حضرت از قرآن مجید بر بطلان این دعوی شاهد آوردند و این آیه را در رد آنان تلاوت فرمودند: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا

عظیماً»^۱ و نیز روایت شده که آن حضرت در روز شوری سنه ۲۳ هجری بدان استدلال کرد: که ابن حاتم شامی در الدر النظیم از طریق حافظ ابن مردویه از عامر بن وائله چنین آورده است: «قال: كنت على الباب يوم الشورى و علىّ في البيت فسمعته يقول ... قال: أنشدكم بالله أمنكم من نصبه رسول الله يوم غدیر خم للولاية غیري قالوا: الله لا. ^۲ و روشن است که نصب جز با ولایت به معنی حکومت سازگار نیست و نیز در روایت دیگری در زمان خلافت عثمان آن حضرت به حدیث غدیر استدلال و در جمع کثیری از صحابه فرمود: «و ینصبنی للناس بعد غدیر خم ثم خطب فقال: أیها الناس أتعلمون أن الله عز وجل مولای وأنا مولی المؤمنین وأنا أولى بهم من أنف سهم قالوا: بلی یا رسول الله قال: قم یا علیّ فقامت فقال: من كنت مولاه فعلىّ مولاه ...»^۳.

نوشته‌اید بلکه فرازهای مختلف نهج البلاغه به عکس آن دلالت دارد. چنانچه نمونه‌ای از آن را در ذیل ملاحظه خواهید فرمود و به عنوان نمونه جملات «دعونی و التمسوا غیری أنا لکم وزیراً خیر لکم

۱. کتاب سلیم بن قیس / ص ۸۶.

۲. الدر النظم ابن حاتم شامی.

۳. فراند السمطین / ج ۲ ص ۱۲۳.

منی امیراً را آورده‌اید و اینگونه اظهارات را از حضرت امیر علیه السلام که ظاهر در ابای آن حضرت از پذیرش خلافت است دلیل بر عدم وجود نصّ به حساب آورده‌اید.

پاسخ:

در مورد جملات مذکور و جملات دیگری که از نهج البلاغه اشاره کرده‌اید یادآور می‌شویم که استتکاف و ابای آن حضرت از قبول بیعت از جهت این بود که آنان می‌خواستند با آن حضرت به عنوان خلیفه مانند دیگر خلفا که از ناحیه آنان والی و متصرف باشد بیعت نمایند و آن حضرت برای نفس ریاست و حکومت ارزش قائل نبودند و آن را از خود طرد می‌کردند و آنچه آنان می‌خواستند به او تحمیل کنند همین مسئله خلافت ظاهری و ریاست بود در حالی که امامت برای آن حضرت از جهت این که یک مقام الهی است مطرح بود و مسئله، مسئله تربیت امت و احقاق حق مظلومین بود و این چیزی است که از بسیاری از خطبه‌ها و بیانات حضرت می‌توان آن را به دست آورد. ما می‌بینیم آن حضرت از پذیرش این مقام شدیداً استتکاف می‌کند ولی پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از بیعت با ابوبکر خودداری می‌کرد و به عنوان این که حق وی تضييع شده قیام نمود و مقاومت کرد و در نهایت بر فرض تحقق بیعت

برای مصلحت اسلام با اکراه تن به بیعت داد. حال شایسته است که از نهج البلاغه جملاتی که روشنگر این معناست آورده شود :

در خطبه دوم می فرماید: «لَا يُقَاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ ... إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ».

این جملات از جهاتی قابل توجه است:

اولاً سخن از نص است که با جمله «وفیهم الوصیه و الوراثه» بیان شده است.

ثانیاً خلافت به عنوان حق بیان شده و اگر تنها اولویت بود و نصی در کار نبود، حقی در کار نبود و معنا نداشت که حضرت خلفای پیش را ناحق دانسته و خلافت خود را به عنوان رجوع حق به آن حضرت معرفی نماید.

ثالثاً عظمت مقام امامت را و این که ال محمد ﷺ تنها شایسته آن می باشد و دیگران را نباید با آنان مقایسه کرد به وضوح بیان می کند و در خطبه ۶ می فرماید: «فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِراً عَلَيَّ، مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى يَوْمٍ

النَّاسِ هَذَا» و این به وضوح دلالت می‌کند بر این که خلافت حق آن حضرت بوده و غصب شده است.

در خطبه ۱۷۱ می‌فرماید: «وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ ... اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَ صَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي ...»

ابن ابی الحدید در ذیل جمله‌های بالا می‌گوید: کلماتی مانند جمله‌های بالا از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مبنی بر شکایت از دیگران و این که حق مسلم او به ظلم گرفته شده به حدّ تواتر نقل شده و مؤید نظر امامیه است که می‌گویند علی با نصّ مسلم تعیین شده و هیچ‌کس دیگر حق نداشت به هیچ عنوان بر مسند خلافت قرار گیرد ولی نظر به این که حمل این کلمات بر آنچه از ظاهر آنها استفاده می‌شود مستلزم تضییق یا تکفیر دیگران است. لازم است ظاهر آنها را تأویل کنیم. این کلمات مانند آیات متشابه ...

و جملات دیگری نیز هست که بیان تمام آن خارج از وضع این جزوه مختصر است.

و این بیانات با آنچه قبلاً از آن حضرت بیان شد هیچ متناقض نیست که هر یک از آنها به جهتی نظر دارد چنانکه توضیح آن گذشت.

و این انصاف نیست که خطبه‌ها و بیاناتی که صریح در خلافت و امامت بلافصل آن حضرت حمل بر جعل و وضع روای کاذب نماییم و هرچه برخلاف ذوق و مسلکمان شد آن را مردود شماریم و اگر این باب گشوده شود تمام منابع حدیث مورد شک قرار گرفته و هیچ کتابی از کمترین اعتبار برخوردار نمی‌شود. گذشته از این که این ادعا از نظر علمی بی‌اساس است چه این که اعتبار حدیث معیارهای روشنی است که آن‌ها باید مورد نظر باشد و نهج‌البلاغه از کتاب‌هایی است که بسیاری از دانشمندان بزرگ اعم از شیعه و سنی آن را معتبر دانسته و به عنوان یک مستند اصیل بدان تکیه کرده‌اند.

البته ما تمام آنچه در نهج‌البلاغه آمده بدون تحقیق در سند آن معتبر نمی‌دانیم ولی بسیاری از خطبات آن دارای سند صحیح است و بسیاری دیگر متن بلند و بلیغ آن گواه بر صحت سند آن است و در این زمینه توضیح بیشتری خواهد آمد.

نیز در مورد رد دلالت حدیث غدیر استدلال شده به مطلبی که در نهج‌البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رد قول انصار که گفتند: «منا امیر و منکم امیر» نقل شده که حضرت فرمود: «فَهَلَّا احْتَجَجْتُمْ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَّى بِأَنْ يُحْسَنَ إِلَىٰ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزَ عَنْ مُسِيئِهِمْ» گفته شده که سکوت حضرت

از استدلال به حدیث غدیر دلیل بر این است که حدیث غدیر نصّ نبوده است.

باید توجه داشت که این سخن را حضرت در برخورد با انصار نگفتند بلکه برای کسانی گفتند که خبر سقیفه و اجتماع انصار را برای وی آوردند.

حضرت فرمودند که انصار چه گفتند؟ گفتند: سخن انصار این بود: «منا امیر و منکم امیر» حضرت درباره ردّ این سخن فرمودند: چرا علیه آنان استدلال نکردید که رسول الله ﷺ درباره انصار سفارش کرد و ردّ سخن انصار هم به حدیث غدیر می شد و هم به حدیث مذکور و حضرت در صدد این نبود که اقامه دلیل بر اثبات حقّ خود نماید تا گفته شود سکوت در مورد بیان، بیان است بلکه می خواست سخن انصار را رد کند و ردّ سخن انصار به چند وجه ممکن بود از جمله به آن حدیث که پیامبر ﷺ درباره انصار سفارش کرده بود و این کاشف از این بود که قدرت به دست آنان نخواهد افتاد و شاید علت این که حضرت حدیث مذکور را به عنوان ردّ گفتار انصار برگزیدند این بوده که افرادی که مخاطب حضرت بوده اند از این سخن درباره انصار از پیامبر ﷺ آگاهی کامل داشتند.

و نیز بیان «احتجوا بالشجرة وأضاعوا الثمرة» ناظر به ردّ گفتار قریش است که گفتند: ما شجره رسول الله هستیم که حضرت برای آنان فرمود: «احتجّوا بالشجرة و اضاعوا الثمرة» و این سخن برای ردّ قول آنان برای افرادی که خبر سقیفه را برای حضرت آوردند کافی بود و حضرت نمی‌خواستند برای این افراد اقامه حجت برای اثبات حقّ خویش نمایند تا لازم باشد به حدیث غدیر تمسّک جویند.

و نیز برای ردّ دلالت حدیث غدیر به کلام حسن مثنیٰ استدلال شده که گفت: حدیث غدیر نصّ در خلافت نیست و پاسخ این کلام به‌طور مستوفی گذشت و با توجه به آن همه قرائنی که حدیث غدیر دربردارد نصوصیت آن از عبارت «یا أيّها الناس أن علیاً والی امرکم من بعدی...» (اگر منهای قرائن مذکور ملحوظ شود) بیشتر است و خداوند حجت را تمام کرده است. «قل فله الحجة البالغة».

آنگاه مؤلف جزوه دو حدیث در رابطه با زید بن علی علیه السلام مطرح کرده است. آن دو حدیث از این قرارند:

وَذَكَرَ أَنَّ مُؤْمِنَ الطَّاقِ قِيلَ لَهُ مَا الَّذِي جَرَى بَيْنَكَ وَ بَيْنَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ فِي مَحْضَرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بَلَّغْنِي أَنْتَكَ تَزْعُمُ أَنَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ إِمَامًا مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ وَ كَانَ أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَحَدَهُمْ، فَقَالَ وَ كَيْفَ وَ قَدْ كَانَ يُؤْتَى بِلِقْمَةٍ وَ

هِيَ حَارَّةٌ فَيَبْرُدُهَا بِيَدِهِ ثُمَّ يُلْقِمُهَا، أَفَتَرَى أَنَّهُ كَانَ يُشْفِقُ عَلَيَّ مِنْ حَرِّ
 اللَّقْمَةِ وَلَا يُشْفِقُ عَلَيَّ مِنْ حَرِّ النَّارِ؟ (اختیار معرفة الرجال ص ۱۸۶
 چاپ مشهد). قَالَ حَدَّثَنِي مُؤْمِنُ الطَّاقِ وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ
 النُّعْمَانِ أَبُو جَعْفَرِ الْأَحْوَلِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَدَخَلَ زَيْدُ
 بْنُ عَلِيٍّ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ
 إِمَامًا مُفْتَرَضَ الطَّاعَةِ مَعْرُوفًا بِعَيْنِهِ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ كَانَ أَبُوكَ أَحَدَهُمْ، قَالَ
 وَيَحْكُ فَمَا كَانَ يَمْنَعُهُ مِنْ أَنْ يَقُولَ لِي فَوَ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ يُؤْتِي بِالطَّعَامِ
 الْحَارِّ فَيُقْعِدُنِي عَلَى فَخِذِهِ وَيَتَنَاوَلُ الْبُضْعَةَ فَيَبْرُدُهَا ثُمَّ يُلْقِمُهَا، أَفَتَرَاهُ
 كَانَ يُشْفِقُ عَلَيَّ مِنْ حَرِّ الطَّعَامِ وَلَا يُشْفِقُ عَلَيَّ مِنْ حَرِّ النَّارِ؟

یعنی: به ابی جعفر احوال مؤمن الطاق گفتند که جریان گفتگوی تو با
 زید بن علی بن الحسین در حضور حضرت صادق عليه السلام چه بود؟
 مؤمن الطاق گفت، زید بن علی به من گفت ای محمد بن علی به
 من چنین رسیده که تو می‌پنداری در میان ای محمد امام مفترض
 الطاعة بوده است؟ گفت آری پدر تو علی بن الحسین عليه السلام یکی از
 ایشان است. زید گفت چگونه چنین می‌شود و حال اینکه پدرم
 لقمه‌ای که داغ بود آن را با دست مبارک خود سرد می‌کرد آنگاه در
 دهانم می‌گذاشت آیا تو چنین می‌پنداری که او از حرارت لقمه بر
 من دلسوزی می‌کند اما از حرارت آتش جهنم دل سوزی نمی‌کند؟
 ص ۱۰۰ نصوص امامت چاپ تهران.

نتیجه: از این مذاکره‌ای که بین زید بن علی بن الحسین در محضر حضرت صادق ع اتفاق افتاده است معلوم می‌شود که در خاندان رسول خدا ص از مسئله امامت منصوصه خبری نبوده است.

پاسخ:

این استناد در صورتی صحیح است که دو حدیث مذکور حجت باشند.

مرحوم آیت الله خوئی در معجم رجال الحدیث می‌فرماید: «الروایة بطریقه الاول مرسله» روایت به طریق اول مرسل است «و بطریقها الثانی ضعیفه جداً فإن إسحاق ضعیف و أحمد و أبو مالک مجهولان» و سند طریق دوم که مؤلف آن را نیاورده از این قرار است: حدثنی محمد بن مسعود قال: حدثنی إسحاق بن محمد البصری قال: حدثنی أحمد بن صدقة الكاتب الانباری عن أبي مالک الاحمسی قال: حدثنی مؤمن الطاق

با این و صف دو حدیث مذکور غیر حجت و غیر قابل استناد است.

در پاسخ آنچه درباره صحابه پیامبر ص از آیات آورده شده است یادآور می‌شویم همانگونه واضح است اصحاب پیامبر که در زمان آن

حضرت، اصحاب آن حضرت به شمار می آمدند به قول مطلق همه آنها واجب التعظیم و محترم نیستند و الا باید حتی مرتدین و کسانی که پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اسلام برگشتند محترم و واجب التعظیم باشند و نیز در میان صحابه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که ظاهراً دعوی اسلام کرده بودند افرادی بودند منافق که آیاتی که در فضل صحابه است بی تردید شامل آنان نمی شد. بنابراین آیاتی که آورده شد مانند آیه آخر سوره فتح و دیگر آیات اولاً شامل حال منافقین نیست و مقید به ایمان و عمل صالح است به شهادت آیات دیگری مانند آیه کریمه: « وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ » ثانیاً مقید به این است که ایمان و عمل صالح همچنان محفوظ باشد و اگر کسی در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صالح باشد ولی پس از درگذشت ایشان از راه صلاح منحرف شده باشد آیات مذکور درباره اش مصداق نخواهد داشت و صحابه ای که ملتزم به ایمان و عمل صالح بودند مورد احترام شیعه امامیه می باشند و از آنان به فضیلت و بزرگی و نیکی یاد می شود.

و حدیثی که آورده شده در مورد عثمان که: « ما ضرَّ عثمان ما عمل بعد ذلك اليوم » پس از کمکی از عثمان نقل شده این حدیث اولاً مضمون آن موافق عقل نیست چه این که از این جمله استفاده می شود که عثمان هر کار بکند بعد از این عمل و هر گونه عمل

قبیحی را در آینده انجام دهد به او زبانی وارد نمی‌سازد و عقل با این مطلب مساعد نیست. و آیا این جمله صلاحیت دارد که تمام آنچه در قرآن و احادیث از تبعات و مؤاخذه و عقاب و حدود و احکام کیفری گناهان را تخصیص بزند که اگر عثمان در آینده آن‌ها را انجام بدهد ضرری برای او نخواهد بود؟!

ثانیاً این استدلال به حدیثی است که تنها نزد اهل سنت معتبر است و استدلال به حدیثی که از طرق ما نقل نشده نمی‌تواند برای ما حجت باشد و در مناظره باید حدیثی که آورده می‌شود به گونه‌ای باشد که نزد طرف بحث هم حجت باشد. بنابراین باید به حجتی تمسک جست که مقبول طرفین باشد مانند قرآن مجید و سنت معتبره.

و اما آیه کریمه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا...»

اولاً این رضایت از مؤمنین است و کسانی را که ایمان آنان محرز نیست شامل نمی‌شود.

ثانیاً رضای خداوند از آنان مقید به زمان بیعت است چنانکه فرموده است: «إِذْ يُبَايِعُونَكَ» نه تا آخر عمر منافات ندارد که در

تقدیر صدور فعلی که موجب سخط خداوند می شود خداوند از آنان به خشم آید.

ثالثاً معلوم نیست در «المؤمنین» الف و لام برای استغراق باشد مخصوصاً با توجه به اینکه دنبال آن آمده « فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا » و این فتح قریب چنانکه عامه مفسرین شیعه و سنی جز اندکی گفته اند همان فتح خیبر و مقصود از مغنم هم غنائم خیبر است و چنانکه قبلاً نوشته شد شیخین در آن جنگ حاضر بودند و فرار کردند و خداوند فتح را به دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار داد و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: « لَأُعْطِينَ الرَّأْيَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ... »

آیا می توان با این و صف شیخین را هم مشمول انزال سکینه و اثابه فتح قریب دانست یا این که این شرف و افتخار از آن علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

و نیز به فرازها و جملاتی از نهج البلاغه و احادیث دیگر برای فضل اصحاب و یا گروهی خاصی از آنان مانند انصار و یا فرد خاصی مانند عمر استدلال شده است.

در رابطه با استدلال به نهج البلاغه و دیگر منابع حدیثی مقدمه، این نکته لازم به تذکر است که:

اولاً شیعه در اثبات مطالب به هر حدیثی استدلال نمی‌کند بلکه برای حجّیت حدیث معیارهایی قائل است که در علم حدیث‌شناسی مطرح است و حدیثی حجّت است که راویان آن شناخته شده و موثق باشند. بنابراین استدلال به روایتی که از نظر ما غیر حجت است فایده‌ای را در برنخواهد داشت.

ثانیاً در مورد نهج‌البلاغه آنچه مسلم و متفق علیه مانند محققین علمای تشیع است این است که نهج‌البلاغه که تألیف مرحوم سید رضی است مجموعه‌ای از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار آن حضرت است و اینکه مسلم این مجموعه انشاء سید رضی نیست و در بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار استقامت و بلندی متن بر صحت سند گواهی می‌دهد و لازمه این مطلب این نیست که در نهج‌البلاغه تک تک جملات صادر از علی علیه السلام باشد بنابراین هر خطبه یا نامه یا کلامی که در کتب دیگر روایت شده و سند آن مشخص بوده و وثاقت راویان آن محرز باشد کلامی در آن نیست و نیز جملاتی که متن آن گواه بر صحت سند است نیز سخنی در آن نمی‌باشد ولی مواردی که چنین نیست نمی‌توان به‌طور قاطع آن را به علی علیه السلام استناد داد و به عنوان یک دلیل بدان استدلال کرد.

و این منافات ندارد که نهج‌البلاغه را برادر قرآن نامید زیرا بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها و سخنان، مدرکش مشخص و یا متن آن

بسیار بلیغ و بلند است که غیر امام کسی را قدرت آن نیست که آنگونه سخن بگوید.

بنابراین استدلال به جملات نهج البلاغه در موارد نامبرده فایده‌ای ندارد و نمی‌تواند چیزی را ثابت کند. و اما پاسخ بعضی از جملات: در مورد خطبه ۶۶ چنانچه منظور توصیه درباره انصار است: «وصی بأن يحسن الی محسنهم ویتجاوز عن مسیئهم» در این بیان انصار به دو گروه تقسیم شدند، محسن و مسیء بنابراین اولاً فرض اسائه در مورد آنان شده است ولی سفارش شده که به پاس خدمات آنان از بدی‌های آنان اغماض شود و این بیان هیچ دلالتی بر این که هر شیوه‌ای که آنان داشته باشند صحیح است و این که آنان عادل هستند و هیچ‌گاه از حق تخلف نمی‌کنند ندارد.

ثانیاً این بیان نمی‌تواند اطلاق داشته باشد که از صحابه کسانی را که مرتد شدند و از دین برگشتند یا گناهمانی را که قابل عفو و تجاوز نیست بجا آورند بگیرد و این اطلاق به حکم عقل و نقل مقید است.

و دیگر بیاناتی که در مورد اصحاب از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است تقیید مذکور در مورد آنها هست و در برخی از آنها این تقیید تصریح شده است چنانکه در صحیفه کامله امام سجاد علیه‌السلام فرموده: «اللهم وأصحاب محمد الذین أحسنوا الصحابة» حمل این

جمله بر این که وصف توضیحی است برخلاف اصل است زیرا اصل در قیود احترازیت است و توضیح نیاز به دلیل دارد.

و حدیثی که به نقل باقیات صالحات از عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل شده یعنی حدیث: «أصحابی کالنجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم» در عیون اخبار الرضا به این ترتیب نقل شده است.

« قَالَ: سئِلَ الرُّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمْ أَقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ وَعَنْ قَوْلِهِ علیه السلام دَعُّوا لِي أَصْحَابِي فَقَالَ علیه السلام هَذَا صَحِيحٌ يُرِيدُ مَنْ لَمْ يُعَيَّرْ بَعْدَهُ وَ لَمْ يُبَدَّلْ قَبْلَهُ وَ كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ قَدْ غَيَّرُوا أَوْ بَدَّلُوا قَالَ لَمَّا يَرُونَهُ مِنْ أَنَّهُ ص قَالَ لِيَذَانٌ بِرِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوْضِي كَمَا تُذَادُ غَرَائِبُ الْإِبِلِ عَنِ الْمَاءِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي أَصْحَابِي فَيَقَالُ لِي إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ فَيُؤَخِّدُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ بَعْدًا لَهُمْ وَ سَحَقًا لَهُمْ أَ فْتَرَى هَذَا لِمَنْ لَمْ يُعَيَّرْ وَ لَمْ يُبَدَّلْ» که اصحاب مورد ستایش کسانی هستند که پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تغییری در مسیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندادند.

و حدیثی که از فضیل رسان از ابی داود نقل شده در رجال کشی بدین صورت است: «عَنْ فَضَيْلِ الرَّسَّانِ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا دَاوُدَ، وَ هُوَ يَقُولُ حَدَّثَنِي بُرَيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَيَّ ثَلَاثَةً، قَالَ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا بَكْرٍ أَنْتَ الصَّدِيقُ وَ

أَنْتَ ثَانِي اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ، فَلَوْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ هَؤُلَاءِ
 الثَّلَاثَةِ قَالَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ أَسْأَلَهُ فَلَا أَكُونَ مِنْهُمْ فَتَعَيَّرَنِي بِذَلِكَ بَنُو تَيْمٍ،
 قَالَ، ثُمَّ جَاءَ عَمْرٌ، فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا حَفْصٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِنَّ
 الْجَنَّةَ تَشْتَقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ وَأَنْتَ الْفَارُوقُ الَّذِي يَنْطِقُ الْمَلِكُ عَلَى لِسَانِكَ
 فَلَوْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ أَسْأَلَهُ فَلَا
 أَكُونَ مِنْهُمْ فَتَعَيَّرَنِي بِذَلِكَ بَنُو عَدِيٍّ. ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّؑ فَقِيلَ لَهُ يَا أَبَا
 الْحَسَنِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ فَلَوْ سَأَلْتَهُ
 مِنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ فَقَالَ أَسْأَلُهُ إِنْ كُنْتُ مِنْهُمْ حَمِدْتَ اللَّهَ وَإِنْ لَمْ أَكُنْ
 مِنْهُمْ حَمِدْتَ بِاللَّهِ، قَالَ، فَقَالَ عَلِيُّؑ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ قُلْتَ إِنَّ الْجَنَّةَ
 تَشْتَقُ إِلَى ثَلَاثَةٍ فَمَنْ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ قَالَ أَنْتَ مِنْهُمْ وَأَنْتَ أَوْلَاهُمْ، وَ
 سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فَإِنَّهُ قَلِيلُ الْكِبَرِ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ فَاتَّخِذْهُ لِنَفْسِكَ، وَ
 عَمَّارُ بْنُ يُاسِرٍ شَهِدَ مَعَكَ مَا شَهِدَ غَيْرٌ وَاحِدَةً لَيْسَ مِنْهَا إِلَّا وَهُوَ فِيهَا،
 كَثِيرٌ خَيْرُهُ، ضَوْيٌ نُورُهُ، عَظِيمٌ أَجْرُهُ»^۱

این حدیث اولاً دلالتی بر فضل ابوبکر و عمر ندارد به خاطر این که
 جملاتی که به صورت قیل آورده شده قائلش معلوم نیست و به
 پیامبر ﷺ هم استناد داده نشده است.

ثانیاً بر عکس مطلوب، دلالتش بیشتر است زیرا ظاهر جملات این است که ابوبکر و عمر در موقعی که پیامبر ﷺ سه نفر را توضیح دادند در مجلس بودند با این و صف چرا پیامبر ﷺ مشتاق بودن بهشت را به سه تن تنها در آن سه نفر حصر فرمودند!!؟

ثالثاً سه نفری که پیامبر ﷺ به عنوان کسانی که بهشت به آنان مشتاق است معرفی فرمودند کسانی هستند که جناح مخالف خلافت ابوبکر و عمر می‌باشند.

در روایتی هم که از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که حضرت صادق علیه السلام در مورد عشره از صحابه فرمود: «أقول فيهم الخیر الجمیل». گفتار سائل که «الحمد لله علی ما انقذنی من بغضک کنت رافضیاً» قرینه روشن بر صدور روایت بر وجه تقیه است. اگر از جهت سند، روایت حجت باشد.

حدیث دیگری از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده و آن این است: «قال بعضُ المخالفين بحضرة الصادق علیه السلام لرجلٍ من الشيعة ما تقول في العشرة من الصحابة؟ قال أقول فيهم القول الجمیل الذي يحطُّ الله به سيئاتي ويرفع به درجاتي قال السائل الحمد لله علی ما أنقذني من بغضك كنت أظنك رافضياً تبغض الصحابة».

در این حدیث اولاً قرینه تقیه مشهود است زیرا سؤال کننده بعضی از مخالفین است که حضرت صادق علیه السلام را به خاطر بغض صحابه رافضی می پنداشته و با وجود تقیه نمی توان این را دلیل مدح آن عَشْرَه از صحابه (که ظاهر همان عَشْرَه مبشره در حدیث مجعول معروف هستند) دانست.

ثانیاً حضرت در جواب فرمودند: درباره آن ها سخن خیر و جمیلی که باعث از بین رفتن سیئات و رفع درجاتم شود خواهم گفت و این توصیف می رساند که منظور، خیر جمیل در رابطه با خود حضرت است نه در رابطه با آن عَشْرَه از صحابه.

روایت سیزدهم که از کشف الغمّه آورده شده از این قرار است:

« سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَلِيَّةِ السُّيُوفِ فَقَالَ لَأَبْسَ بِهِ قَدْ حَلَّى أَبُو بَكْرٍ الصَّدِّيقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَيْفَهُ قُلْتُ فَتَقُولُ الصَّدِّيقُ قَالَ فَوَثَبَ وَثْبَةً وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَقَالَ نَعَمْ الصَّدِّيقُ نَعَمْ الصَّدِّيقُ نَعَمْ الصَّدِّيقُ فَمَنْ لَمْ يَقُلْ لَهُ الصَّدِّيقُ فَلَا صَدَقَ اللَّهُ لَهُ قَوْلًا فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ».

در این روایت قرینه روشن بر تقیه وجود دارد و آن این است که حضرت وقتی از ابوبکر تعبیر به صدیق کردند راوی متعجبانه گفت درباره ابوبکر: «صدیق» می گوید امام علیه السلام تأکید کرده و با حالت غیر عادی آن جملات بعد را بیان کردند و این حاکی از این است که امام هیچ گاه تعبیر صدیق نمی کردند بلکه از آن کراهت

داشتند که این تعبیر باعث تعجب راوی شده است و این نیست جز این که یا خود راوی و یا دیگری از مخالفین در مجلس حضرت بوده که به خاطر او این تعبیر را بیان کرده‌اند.

حدیث چهاردهم را از کشف الغمه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: ابوبکر از دو راه جدّ مادری من است و در تعبیر دیگر نیز در ذکر نام مادر حضرت صادق علیه السلام تعبیر صدیق را از کشف الغمه نقل نموده است.

پاسخ این دو این است که در کتاب کشف الغمه از محدثین اهل سنت بسیار نقل کرده مخصوصاً در ذکر موالید ائمه از کمال الدین محمد بن طلحه شافعی و حافظ عبدالعزیز جنابذی که هر دو از علمای اهل سنت هستند بسیار نقل کرده و حدیث مذکور و تعبیر بعد از آن از آنان است.

پس از آن نوشته‌اید که آیا این درست است که شما جد بزرگوار هفت تن از ائمه... معصومین را غاصب، ظالم و حتی کافر بدانید؟ در پاسخ این بیان گفته می‌شود که آیا این درست است که شما پدر بزرگوار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یعنی حضرت عبدالله را کافر دانسته‌اید و آیا این اهانت به مقام پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم نیست!!؟

آیا این درست است که پدر بزرگوار علی علیه السلام خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضرت ابی‌طالب را کافر آورده‌اید اگر به نظر شما

این کار غیر صحیح می‌باشد شما چرا به مراتب بدتر از آن را مرتکب شده‌اید؟

ولی حق این است که ما در ارزش‌گذاری در مورد افراد تابع دلیل هستیم ما در حقانیت از کتاب و سنت و عقل و اجماع قطعی مسلمین الهام می‌گیریم و صرف نسبت و ارتباط در نظر ما دلیل حقانیت نیست جز در مواردی که بر اساس دلیل و برهان ثابت شده باشد.

در پاسخ مطلب هفت و هشت و نه این جمله از نهج البلاغه را که در نامه پیش آورده بودید مجدداً تکرار کرده‌اید و آن جمله این است: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا» درحالی که پاسخ آن قبلاً داده شده است و ما مجدداً توضیح می‌دهیم تا طالبان حقیقت دقت بیشتری بنمایند. این بیان از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاسخ معاویه نقل شده است. آن حضرت در این گفتار در صدد این هستند که برای صحت خلافت خویش به شوری و اجماع تمسک فرمایند و در صورتی استدلال به آن برای معاویه حجت می‌باشد که او این شوری و اجماع را قبول

داشته باشد. این اندازه قطعی است و با تسلّم و اعتقاد معاویه استدلال تمام می‌شود.

اما این که این استدلال کاشفیّت داشته باشد از این که حضرت این بیان را برای حکایت از واقع بیان کرده باشد این بر اساس یک اصل عقلایی است که اصل این است که هر گوینده‌ای در آوردن کلام حکایت از واقع را منظور دارد و این اصل عقلایی تعلیقی است یعنی معلق بر این است که قرینه‌ای در کار نباشد و در مثل این سخن اولاً می‌تواند هدف الزام معاویه باشد ثانیاً صحّت شوری و اجماع در خود نهج‌البلاغه مورد اعتراض از آن حضرت واقع شده. با این و صف سیره عقلائیه (که مستند در اصل عقلائی مذکور برای حمل کلام به داعی حکایت از واقع است) قطعاً وجود ندارد. از این رو بر مبنای علمی دلیلی برای حمل کلام امیر المؤمنین علیه السلام اضافه بر جهت الزام خصم وجود ندارد و این تحریف گفتار و تأویل بمالایری رضی صاحبه نمی‌باشد.

در پاسخ به طرح خطبه شقشقیه یادآور شدید که نهج‌البلاغه که از ناحیه مرحوم علامه رضی جمع آوری شده احتمال وقوع خطا در آن وجود دارد و خطبات نهج‌البلاغه را محتوی رطب و یابس‌هایی دانسته‌اید.

این سخن اولاً بسیار دور از انصاف است زیرا شما به قسمتی از نهج البلاغه برای تأیید خلفا استدلال می‌کنید اگر به لحاظ این که نهج البلاغه نزد ما معتبر است این استدلال را می‌آورید چرا نوبت به خطبه شقشقیه که می‌رسد از اعتبار ساقط می‌شود و اگر نهج البلاغه مخدوش است به هیچیک از جملات آن نباید تمسک شود پس چرا شما آنچه به نفع شماست آن را به عنوان دلیل عرضه می‌کنید؟

و ثانیاً همانگونه که قبلاً متذکر شدیم نهج البلاغه خطباتش مختلف است و بسیاری از خطبه‌ها از آنچنان بلاغتی برخوردار است که اطمینان به صدور آن از امیرالمؤمنین علیه السلام هست. از این رو می‌بینیم از جهت بلاغت مورد توجه حتی برای محققین علمای اهل سنت مانند ابن ابی الحدید و شیخ محمد عبده است که شرح بر آن نوشته‌اند و خطبه شقشقیه از آن نمونه خطبه‌ها است که از بلاغت بالایی برخوردار است که مطمئناً جز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام صادر نشده است.

ثالثاً بیانات نهج البلاغه متناقض نیست زیرا امثال خطبه شقشقیه صراحت در کراهت و عدم رضای آن حضرت نسبت به خلافت خلفا دارد و بیاناتی که برای تأیید خلافت آنان آورده شده همانگونه که تذکر داده شد به فرض ظهور هم داشته باشد قانون نصّ و ظاهر

در جمع این بیانات حاکم است و این نیاز به دقت و توجه بیشتر به اصول حاکم در محاورات دارد.

و نصوص مدح و منقبت صحابه از قرآن و سنت توضیح داده شد که هیچگاه نمی‌تواند این نصوص مطلق باشد بلکه بر اساس ادله عقلی و نقلی مقید به ایمان و صلاح خواهد بود.

در پایان جزوه نیز جملاتی از نهج البلاغه آورده شده است که از این‌ها تأیید بر مذهب اهل سنت گرفته شده. جملات اول: «سَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ مُحِبِّ مُفْرِطٍ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٍ مُفْرِطٍ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ فَالزُّمُوهُ وَ الزُّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّادَّةَ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشُّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ» به نظر می‌رسد در این جملات بر فرض صدور با توجه به صدر آن که فرموده «فَإِنَّ أَبِيئِمَّ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَ ضَلَلْتُ فَلِمَ تُضَلُّونَ عَامَّةَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ ﷺ»

ترجمه: اگر در این پندار اصرار می‌ورزید که مرا خطاکار و گمراه شمارید چرا عامه امت محمد ﷺ را به گمراهی نسبت می‌دهید. حضرت دو نکته را یادآور شدند نخست این که دو صنف و

دو گروه را در رابطه با خویش اهل هلاکت و نابودی می‌داند یک گروه کسانی که در دوستی او افراط می‌ورزند به گونه‌ای که افراط در دوستی، آنان را به غیر حق سوق می‌دهد. دوم گروهی که در دشمنی وی افراط می‌ورزند که این افراط آنان را از حق دورتر می‌سازد و می‌فرماید: بهترین مردم در رابطه با وی کسانی هستند که افراط در دوستی و دشمنی نمایند و حدّ اعتدال را مراعات کنند گرچه دشمنی وی در اصل، انحراف از حق و موجب کفر است چنانکه در اخبار فریقین آمده «حب علی ایمان و بغضه کفر» ولی اگر کسی در اثر اشتباه آن حضرت را دشمن پنداشت ولی سعی داشت که افراط نکند این دشمنی او با تلاش و تحقیق از حق از بین رفته و به دوستی تبدیل خواهد شد. پس طریقه صحیح برکناری از افراط است.

نکته دیگری که از جملات مذکور استفاده می‌شود این است که باید از تفرقه پرهیز و اجتناب کرد و ملازم باسواد اعظم بود زیرا تفرقه باعث افتادن به دام شیاطین می‌شود همانگونه که وقتی یک گوسفند از گوسفندان جدا شد گرفتار گرگ می‌شود. واضح است که در این بیان از تفرقه تحذیر به عمل آمده و این که تفرقه باعث می‌شود که انسان به کید و مکر و توطئه شیاطین گرفتار شود و موجبات نابودی خود را فراهم سازد و معلوم است جماعت حق و

سواد اعظمی که بر حق باشند منظور است و الا اگر کثرت جمعیت مورد نظر است و این که هر کدام از گروه‌ها جمعیتشان بیشتر است باید به آنها پیوست پس مسیحیت انحرافی کنونی جمعیتشان از مسلمان‌ها بیشتر است پس بگوئیم سواد اعظم آنها هستند و دست خدا بر آنان است.

با این توضیح روشن می‌شد که تقسیم دنیای اسلام به سه گروه: شیعه و خوارج و اهل سنت و این که منظور از نمط اوسط و سواد اعظم اهل سنت هستند با جملات مذکور در نهج البلاغه هیچ ارتباطی ندارد و این تطبیق بدون دلیل است.

جمله دیگری که آورده شده حدیثی است که از احتجاج طبرسی نقل شده که اهل سنت پس کسانی هستند که متمسک می‌باشند به طریقه و روشی که خدا و رسولش برای آنان مقرر فرموده‌اند این جمله (خوب دقت شود) قضیه خارجی نیست تا نظر به گروه موسوم به اهل سنت داشته باشد، زیرا در موقع صدور این جمله گروهی به عنوان اهل سنت وجود نداشته‌اند بلکه این قضیه حقیقه است که در آن عنوان اهل سنت معرفی شده و این که این عنوان به کسانی شایسته اطلاق است که متمسک باشند به آنچه خدا و رسول به عنوان راه و طریقه برای آنها قرار داده‌اند و این که کدام گروه در راهی که خدا و رسول تعیین نمودند حرکت کرده‌اند باید روش دو

گروه را تطبیق کرد به عنوان نمونه حدیث ثقلین که متواتر بیان فریقین است دو راه را که یکی عترت و دیگری کتاب است راه قرار داده آیا اهل سنت متمسک به ثقلین (قرآن و عترت هر دو) شدند یا شیعه و آیا طرفداران نظریه حسبنا کتاب الله که جناح مقابل متمسکین به حدیث ثقلین بوده‌اند وقتی پیامبر بزرگوار فرمود دوات و قلم بیاورید تا برایتان بنویسم چیزی را که هرگز گمراه نشوید یعنی همان چیزی را که در حدیث ثقلین عدل قرآن قرار داد در برابر گفتار پیامبر نایستادند و گفتند حسبنا کتاب الله یعنی کتاب خدا بس است و نیاز به امام و رهبر نداریم!!

(رجوع شود به دو صحیح بخاری و مسلم)

و موارد بسیار دیگر که اهل سنت و خلفایی که پیشوایان آنان هستند می‌بینیم از سنت فاصله گرفته‌اند.

تا اینجا پاسخ به جزوه راز دلبران پایان یافت. از اینجا به بعد پاسخ ضمیمه‌ای را که نویسنده راز دلبران از کتاب راهی به سوی وحدت از سید مصطفی طباطبائی آورده است آغاز می‌کنیم.^۱

۱. این توضیح را لازم می‌دانیم که نویسنده راهی به سوی وحدت یک عالم شیعه نیست. وی مبانی شیعه را قبول ندارد راهی که به عنوان وحدت ارائه کرده است با مبانی تشیع سازگاری ندارد و خوانندگان را به مطالعه پاسخی که آوردیم دعوت می‌کنیم.

مسئله دوم آنکه آثار گوناگونی در دسترس ما است مبنی بر آنکه علی عليه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مدت کوتاهی از بیعت با ابوبکر خودداری فرمود ولی سرانجام با وی موافقت و بیعت کرد و پس از او با خلیفه ثانی نیز به همین شیوه رفتار نمود.

از میان آثار مزبور نصی را که برخی از اعلام شیعه آن را نقل کرده‌اند لازم است در اینجا بیاوریم. این مدرک، صورت نامه‌ای است که از امیر مؤمنان علی عليه السلام بجای مانده، اصل نامه را مورخ أقدم شیعی، ابواسحق، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (متوفی در سال ۲۸۳ هجری) در کتاب الغارات آورده^۱ و از اهل سنت، ابن قتیبه^۲ نیز آن را نقل کرده است و ما آن را از کتاب مستدرک نهج البلاغه اثر فقیه امامیه شیخ هادی کاشف الغطاء در اینجا می‌آوریم:

من کتاب له علیه السلام

أمر جماعة من أصحابه أن يقرؤوه علي شيعته، بين لهم ما يقوله

فيما سألوه عنه.

۱. الغارات / جلد اول (چاپ تهران) / ص ۳۰۲ به بعد.

۲. ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه از رجال قرن سوم هجری و از علمای مشهور اهل سنت می‌باشد. کتبی چون با تأویل مختلف الحدیث» و «غریب القرآن» و «غریب الحدیث» تصنیف کرده و در سال ۲۷۶ بدرود زندگی گفته است.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَ
 أَمِينًا عَلَى التَّنْزِيلِ، وَ شَهِيدًا عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى
 غَيْرِ دِينٍ، فِي شَرِّ دَارٍ، تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ، وَ تَقْتُلُونَ أَوْلَادَكُمْ، وَ تُقَطِّعُونَ
 أَرْحَامَكُمْ، وَ تَأْكُلُونَ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ، فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، فَبِعَثِّ
 مُحَمَّدًا إِلَيْكُمْ بِلِسَانِكُمْ، فَعَلَّمَكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ، وَ الْفَرَائِضَ وَ السُّنَّةَ،
 وَ أَمَرَكُمْ بِصَلَةِ الْأَرْحَامِ، وَ حِفْظِ الدِّمَاءِ، وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَ أَنْ تُؤَدُّوا
 الْأَمَانَاتِ، وَ تُوَفُّوا بِالْعَهْدِ، وَ نَهَاكُمْ عَنِ الظُّلْمِ وَ الْبَغْيِ، وَ شُرْبِ الْحَرَامِ، وَ
 بَخْسِ الْمِكْيَالِ وَ الْمِيزَانِ، وَ كُلُّ خَيْرٍ يُبْعَدُكُمْ عَنِ النَّارِ قَدْ حَضَّكُمْ عَلَيْهِ،
 وَ كُلُّ شَرٍّ يُبْعَدُكُمْ عَنِ الْجَنَّةِ قَدْ نَهَاكُمْ عَنْهُ، فَلَمَّا اسْتَكْمَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَ آلِهِ مُدَّتَهُ مِنَ الدُّنْيَا، تَوَفَّاهُ اللَّهُ مَشْكُورًا سَعِيَّهُ، مَرُضِيًّا عَمَلُهُ، مَغْفُورًا
 ذَنْبُهُ، شَرِيفًا عِنْدَ اللَّهِ نُزْلُهُ، فَلَمَّا مَضَى تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ، فَوَ
 اللَّهُ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رَوْعِي، وَ لَا يَخْطُرُ عَلَيَّ بِالِي، إِنَّ الْعَرَبَ تَعْدِلُ هَذَا
 الْأَمْرَ عَنِّي، فَمَا رَاعَنِي إِلَّا أَقْبَالَ النَّاسِ عَلَيَّ ابْنِي بَكْرٍ وَ اجْتَالَهُمْ إِلَيْهِ،
 فَمَا مَسَكْتُ يَدِي، وَ رَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ فِي النَّاسِ، فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ
 مَا شَاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِّي الْأَسْلَامَ، يَدْعُونَ
 إِلَيَّ مَحْوَ دِينَ مُحَمَّدٍ وَ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ، فَخَشَيْتُ أَنْ لَمْ أَنْصُرِ الْأَسْلَامَ وَ أَهْلَهُ،

ان ارى فى الإسلامِ ثلماً وهدماً، تكونُ المصيبةُ بهِ اعظمَ من فوتِ ولايةِ امرِكُمُ الَّتى هىَ متاعُ اَيَّامٍ قَلَّائِلٍ، ثُمَّ يَزُولُ ما كانَ مِنْها كَمَا يَزُولُ السَّرابُ، فَبَايَعْتُ ابا بَكْرٍ عِنْدَ ذَلِكَ، وَنَهَضْتُ مَعَهُ فى تِلْكَ الْأَحْداثِ حَتَّى زَهَقَ الْباطِلُ، وَكانَتْ كَلِمَةُ اللَّهِ هِىَ الْعُلْيَا، وَانْ زَعَمَ الْكافِرُونَ فَصَحْبَتُهُ مُنا صِحْراً، وَاطْعَتُهُ فيما اطاعَ اللَّهَ فيهِ جَاهِداً، فَلَمَّا اخْتُصِرَ بَعَثَ الى عُمَرَ فَوَلَّاهُ، فَسَمِعْنَا وَاطْعْنَا، وَبايَعْنَا وَناصَحْنَا ... الى آخر الكتاب^۱.

يعنى:

از نامه‌های آن حضرت است (که درود خدا بر او باد) گروهی از یاران خویش را فرمان داد تا این نامه را بر پیروانش بخوانند. و در این نامه آنچه را که از وی سؤال کردند بیان نموده است.

پس از ستایش خدا و درود بر رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . خداوند، محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برانگیخت تا بیم‌دهنده جهانیان، و امین بر وحی، و گواه بر این امت باشد، پس شما ای گروه عرب، دین صحیحی نداشتید و در بدترین منزل ساکن بودید، خون یکدیگر را می‌ریختید،

۱. مستدرک نهج البلاغه، چاپ لبنان، صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰ مقایسه شود با نامه شماره ۶۲ در نهج البلاغه.

و فرزندان خود را می‌کشتید، و از خویشانان پیوند را می‌بریدید، و اموالتان را میان خویش باطل می‌خوردید، پس خدا بر شما منت نهاد و محمد را به زبان خودتان به سوی شما فرستاد، او به شما کتاب و حکمت و واجبات و سنت آموخت، و شما را به پیوند با خویشان و نریختن خون کسان و آشتی دادن مردمان فرمان داد، و اینکه امانت‌ها را به‌درستی (به صاحبانشان) برگردانید و به پیمان خود وفا کنید، و شما را از ظلم و تجاوز و شراب‌خواری و کم‌فروشی نهی کرد و شما را به هر چیزی که از آتش دورتان می‌کند تشویق نمود، و از هر شری که از بهشت دورتان می‌سازد بازداشت. پس چون عمرش در دنیا به کمال رسید، خداوند او را وفات بخشید درحالی که کوشش وی را سپاس نهاد و از کردارش راضی بود و گنااهش را بخشید و نزد حق آنچه برای او مهیا شد شریف و ارزنده بود، سپس چون از دنیا برفت مسلمین در کار زمامداری بعد از وی با یکدیگر به کشمکش پرداختند. پس سوگند به خدا در دلم نمی‌گذشت و به ذهنم خطور نمی‌کرد که عرب، امر حکومت را از من برگرداند و مرا به شگفت نیاورد مگر روی آوردن و شتافتن مردم به‌جانب ابوبکر پس، از بیعت با او خودداری کردم و دیدم که من سزاوارتر از دیگران به مقام محمد صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم هستم لذا تا مدتی که خدا خواست درنگ نمودم تا اینکه دیدم گروهی از مردم مرتد شده از

اسلام برمی‌گردند و به‌سوی نابودی آئین محمد ﷺ و دین ابراهیم عليه السلام دعوت می‌کنند. پس ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم شکاف و ویرانی بزرگی در اسلام بینم که مصیبت آن بزرگ‌تر از فوت ولایت^۱ و سرپرستی کار شما باشد که کالای چند روز اندک است سپس مانند سراب محو می‌گردد، در آن هنگام با ابوبکر بیعت نمودم و به همراه او در آن حوادث قیام کردم تا باطل از میان رفت «و گفتار خدا والاتر است هرچند برخلاف میل کافران باشد» پس با ابوبکر از راه خیرخواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام، او را اطاعت نمودم آنگاه چون به حال احتضار رسید ولایت و حکومت را به عمر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم و خیرخواهی نشان دادیم... تا آخر نامه.

پاسخ:

اولاً چنانکه یادآوری شد وجود آنچه قبلاً از ادله، مخصوصاً آیه کریمه «أفمن يهدى الى الحق...» و ضمیمه آن با حدیث حق آورده شد نه خود آن حضرت و نه دیگری این حق را نداشتند که از روی اختیار، پذیرای حکومت دیگری بشوند که توضیح آن گذشت.

۱. ولایت در اینجا به معنای سرپرستی و حکومت است لذا تصریح می‌فرماید که این ولایت مانند «سراب» محو می‌شود و اگر مقصود از ولایت، مقام روحانی آن حضرت بود این تعبیر، نمی‌توانست درست باشد.

ثانیاً حدیث مذکور که در کتاب «الغارات» از ثقفی روایت شده از نظر سند مرسل است و از عبدالرحمن بن جنداب از پدرش نقل شده که در علم رجال، عبدالرحمن بن جنداب مجهول است و مشخص نیست. با این وصف استدلال به حدیث اصلاً زمینه‌ای ندارد.

و ثالثاً حدیث صراحت دارد در این که بیعت با ابی بکر بر اساس اضطرار و ناچاری صورت گرفته است که با این وصف چنین بیعتی نمی‌تواند به خلافت ابی بکر مشروعیت بدهد.

رابعاً در حدیث دو گونه تقطیع (حذف و افتادن بخشی از حدیث) صورت گرفته است. یک تقطیع در کتاب «الغارات» چه این که در کتاب «المسترشد» از محمد بن جریر بن رستم طبری امامی متوفی اوائل قرن چهارم هجری همین خطبه صفحه ۴۰۹ نقل شده است و قبل از جمله «لما مضی» حدود یک صفحه افزون بر نقل الغارات آورده شده است که آن اضافه از این قرار است:

فلما مضی لسیبیه ترک کتاب الله و اهل بیته امامین لا یختلفان و مجتمعین لایفترقان قد کنت اولی الناس به منی و قمیسی.

و نیز در آن صفحه مسئله تخلف ابی بکر را از لشکر اسامه مطرح می‌کند. در همین نقل بجای کلمه «فبایعته» که در «الغارات» آمده «فتألفته» ذکر شده است. با این وصف جمله بایعته که حاکی از

بیعت باشد اصلاً نقل نشده است افزون بر این که در نقل طبری امامی نکاتی یادآوری شده که یکی از آنها امامت اهل بیت و دیگری تخلف ابی بکر از لشکر اسامه است پس از این که پیامبر ﷺ امر کرده بود که وی و دیگر مهاجرین و انصار (که در لشکر اسامه بودند) از لشکر مذکور تخلف نکنند که نتیجه آن عدم مشروعیت حضور ابی بکر در مدینه هنگام رحلت رسول ﷺ بود.

تقطیع دوم از نویسنده است که متن الغارات را بطور کامل نیاورده است و دلیل آن اشتغال بقیه خطبه نسبت به آنچه به زیان وی بوده است و ما بخشی از آن باقیمانده را می آوریم:

حتى اذا احتضر قلت في نفسي لن يعدلها عني فجعلني سادس ستة
 فماكانو الولاية أحد أشد كراهية منهم لولايته فكانوا يسمعونني
 عند وفاة الرسول ﷺ أحاجّ أبابكر وأقول يا معشر قريش إنا أهل
 البيت أحقّ بهذا الامر منكم ماكان فينا من يقرأ القرآن ويعرف السنة و
 يدين دين الحقّ فخشي القوم إن أنا وليت عليهم أن لا يكون لهم في
 الامر نصيب ما بقوا فأجمعوا إجماعاً واحداً فصرف الولاية إلى عثمان
 وأخرجوني منها رجاء أن ينالوها و يتداولوها اذ يئسوا أن ينالوا من

قبلي

ثم قالوا هلمّ نبایع و الاّ جاهدناک فبايعت مستکرهاً و صبرت
محتسباً

فقال قائلهم یابن اَبی طالب إنّک علی هذا الأمر لحریص
فقلت أنتم أحرص منّی و أبعد أنا أحرص اذا طلب تراثی و حقّی
الذی جعلنی الله و رسوله أولى به أم أنتم تضربون وجهی دونه و
تحولون بینی و بینه فبهتوا و الله لا یهدی القوم الظالمین
اللهم انّی أستعیدک عن قریش فانّهم قطعوا رحمی و أصغوا إنائی
و صغّروا عظیم منزلتی و أجمعوا علی مسارعتی حقاً کنت أولى به
منهم فسلبونیہ ثمّ قالوا ألا إنّ فی الحقّ أن تأخذه و فی الحقّ أن تمنعه
فأصبر کمداً متوخمّاً أو متأسفّاً حقّاً

و نظرت فاذا لیس معی رافد و لا ذابّ و لا مساعد إلاّ اهل بیتی
فضننت بهم عن الهلاک فأغضیت علی القذی و تجرّأت الفیء علی
الشجی و صبرت من کظم الغیظ علی أمر من العلقم و آلم للقلب من حزّ
الشفار

و بدین ترتیب مولای متقیان مانع ایجاد تشتت و تنازع گردید تا
حکومت اسلامی قدرت گیرد و به فتوحات عظیم خود توفیق یابد،
به همین جهت در دوران حکومت خلفاء، مکرّر طرف مشورت قرار

می‌گرفت و از خیرخواهی و راهنمایی دریغ نمی‌فرمود چنانکه خلیفه ثانی در فتح ایران و جنگ روم، از آن حضرت راهنمایی خواست و گواه ما در این باره علاوه بر تواریخ مسلمین، کتاب نهج البلاغه است که ضمن آن می‌خوانیم:

و من کلام له علیه السلام

و قد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج إلى غزو الروم ..
 إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُكَبِّ لَأ تَكُنْ
 لِلْمُسْلِمِينَ كَانْفَةً دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ -
 فَأَبْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مِخْرَبًا وَ اخْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ النَّصِيحَةَ - فَإِنْ أَظْهَرَ
 اللَّهُ فَذَآكَ مَا تُحِبُّ وَ إِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى كُنْتَ رِذَاءً لِلنَّاسِ وَ مَثَابَةً
 لِلْمُسْلِمِينَ !

یعنی: از سخنان علی علیه السلام است.

هنگامی که عمر بن خطاب برای رفتن به جنگ رومیان با آن حضرت مشورت نمود.

... هرگاه تو خود به سوی این دشمن حرکت کنی و در برخورد با ایشان شکست بخوری برای مسلمانانی که در شهرهای دوردست

زندگی می‌کنند پس از تو مرجعی نمی‌ماند که به‌سوی او بازگردند بنابراین، مردی جنگ‌آور به‌سوی ایشان بفرست و کسانی را که تحمل گرفتاری‌های نبرد را دارند و از خیرخواهی و راهنمایی دریغ نمی‌کنند به همراه وی روانه ساز که اگر خداوند فیروزی نصیب کرد همان است که تو دوست داری و اگر ماجرای دیگری پیش آمد در آن صورت تو یارو پناه مسلمین هستی.

و نیز در مورد مشورت عمر بن خطاب با آن حضرت برای شرکت در جنگ ایران ضمن نهج‌البلاغه می‌خوانیم:

و من کلام له علیه السلام

و قد استشاره عمر بن الخطاب فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَ لَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَ لَا بِقَلَّةِ وَ هُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ وَ جُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَ أَمَدَهُ حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ وَ طَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ وَ نَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ مُنْجِزٌ وَعَدَّهُ وَ نَاصِرٌ جُنْدَهُ وَ مَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَ يَضُمَّهُ فَإِنْ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَ ذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحِذَائِهِ أَبَدًا وَ الْعَرَبُ الْيَوْمَ وَ إِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ فَكُنْ قُطْبًا وَ اسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ وَ أَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَ أَقْطَارِهَا حَتَّى

يَكُونُ مَا تَدْعُ وَرَأْيَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ إِنَّ
الْأَعْجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ
اسْتَرْحَتُمْ - فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ وَطَمَعِهِمْ فِيكَ !

یعنی:

از سخنان علی علیه السلام است

به عمر بن خطاب، هنگامی که برای رفتن خود به جنگ پارسیان
با آن حضرت مشورت کرد.

نصرت و پیروزی این دین و شکست آن، از روز آغاز به فراوانی
سپاه و یا کمی لشکر نبوده است بلکه این دین خدا است که او
پیروزش کرده و سپاه حق است که آن را آماده ساخته و یاریش
نموده تا به آن جایگاهی که لازمست خود را برساند و در آن افقی
که باید طلوع کند و آشکار شود و ما در انتظار وعده الهی هستیم و
خدا به وعده‌اش وفا می‌کند و سپاهش را یاری می‌فرماید، و جایگاه
سرپرست و قیّم امور، مانند رشته مهره‌هایی می‌باشد که مهره‌ها را
گردهم می‌آورد و به یکدیگر می‌پیوندد، همین که رشته پاره شد
مهره‌ها پراکنده می‌گردند و هر کدام به سوئی می‌رود و هرگز همه
آن‌ها گرد نمی‌آیند و امروز هرچند عرب به جمعیت، اندکست ولی

به نیروی اسلام، بسیار می‌باشد و در سایه وحدت و یگانگی پیروز است پس تو قطب آسیا باش و آسیا را به کمک عرب بگردان و به جای اینکه به نبرد روی آنان را به آتش پیکار درآور زیرا که اگر تو از این سرزمین بیرون روی، عرب از اطراف و جوانب این سرزمین (شورش می‌کنند) و پیمان تو را می‌شکنند تا جائی که می‌بینی پاسداری از سرحدات سرزمین خودت که آن را پشت سر نهاده‌ای از کشوری که پیش روی داری اهمیت بیشتری دارد و پارسیان چون تو را ببینند گویند این ریشه عرب است! اگر آن را قطع کنید آسوده خواهید شد و این موجب می‌شود که حرص آن‌ها در جنگ با تو و طمعشان در کشتن تو سخت‌تر می‌گردد...

از این عبارات خیرخواهی و تأیید و موافقت آن حضرت با خلیفه کاملاً آشکار است بخصوص در آنجا که می‌فرماید: لیس بعدک مرجع يرجعون الیهیم! یعنی: «مرجعی پس از تو نیست که مردم به او بازگردند!»

و نیز می‌فرماید: فکن قطباً و استدر الرّحی! یعنی: «تو قطب آسیا باش و آسیا را بگردان!»

شگفت‌آور است که دخالت آن حضرت در این مشاوره‌ها و راهنمایی حضرت در این موارد حاکی از پذیرش خلافت خلفا قرار داده شده است. با این‌که حضرت صاحب خلافت است و اگر در

موارد حساس دخالت نکند و به مصالح و مفاسد توجهی نداشته باشد لازمه آن تفویت مصالح بسیار مهم و بوجود آمدن مفاسد بسیار سنگین است و برای کسی که صاحب خلافت است بی تفاوتی در چنین زمینه‌هایی برخلاف حکم عقل و شرع است و این بدان ماند که کسی فرزند کسی را در اختیار خویش بگیرد آیا کسی که صاحب فرزند است بی تفاوت از کنار این مسئله می‌گذرد و پس از این که از گرفتن فرزندش ناامید شد به‌طور کلی صرف نظر می‌کند یا این که مترصد است که ببیند کسی که فرزند را در اختیار گرفته چگونه عمل می‌کند و با لطائف الحیل حرکات و عملکردهای او را تحت نظر گرفته و در حد توان در رابطه با مصالح و مفاسد فرزند به او کمک می‌کند.

بر این اساس راهنمایی‌های آن حضرت و مشاورات وی در این مواقف مانند «لیس بعدک مرجع یرجعون الیه» را که در مورد خلیفه و حوادث ناگهانی احتمالی مترتب بر شرکت خلیفه در جنگ آمده است نمی‌توان دلیل بر چیزی دانست.

و در دیگر خطب و سخنان نهج البلاغه نیز ملاحظه می‌شود که علی علیه السلام از رفتار ابوبکر و عمر اظهار رضایت می‌فرماید چنانکه به عثمان نصیحت می‌کند و اعمال نیک شیخین را بیاد او می‌آورد و اظهار می‌دارد:

و و الله ما أدري ما اقول لك ! ما اعرف شيئاً تجهله و لا أدلك
 على أمر لا تعرفه إنك لتعلم ما نعلم ما سبقناك إلى شيءٍ فنخبرك عنه
 و لا خلونا بشيءٍ فنبلّغكه، و قد رأيت كما رأينا و سمعت كما سمعنا و
 صبحت رسول الله ﷺ كما صحبتنا و ما بن أبي قحافة و لا ابن الخطاب
 بأولى بعمل الحق منك.^۱

یعنی: «سوگند به خدا نمی‌دانم که به تو چه بگویم؟! چیزی
 نیست که بدانم و تو آن را ندانی! و تو را بر کاری نمی‌توانم راهنمایی
 کنم که تو آن را نشناسی! تو میدانی آنچه را که ما می‌دانیم و ما در
 هیچ چیز بر تو سبقت نگرفتیم تا از آن آگاهی سازیم و در هیچ
 حکمی (با پیامبر) خلوت نکردیم تا آن را به تو برسانیم و همانگونه
 که ما (آثار و اخلاق و سخنان رسول خدا ﷺ) را دیده‌ایم، تو نیز
 دیده‌ای و همانطور که از او شنیدیم تو هم شنیده‌ای، و تو با پیامبر
 خدا ﷺ به همان صورت که ما مصاحبت داشتیم، مصاحب بودی
 و پسر ابی قحافه (ابوبکر) و نه پسر خطاب (عمر) از تو سزاوارتر بر
 عمل به حق نبودند! (چه شد که آن‌ها به حق، عمل کردند و تو
 امروز از حق بازمانده‌ای؟)».

اولا معلوم است این سخن اطلاق ندارد که همه اعمال این دو
 خلیفه را شامل شود بلکه می‌تواند منظور اعمالی باشد که در آن

اعمال عثمان بر خلاف آن‌ها عمل کرده و راه انحراف را پیش گرفته است مانند تصرفات وسیع و گسترده او در بیت المال. این جملات نیز حاکی از پذیرش خلافت خلفا نمی‌باشد.

و همچنین تعبیراتی مانند:

فولی ابوبکر فقارب^۱ و اقتصد

یعنی: «ابوبکر ولایت را با صدق نیت بدست گرفت و به راه

اعتدال رفت»

و یا عبارتی مانند این جمله:

وكان عمر مرضى السيرة من الناس عند الناس^۲

یعنی: «رفتار عمر از میان اشخاص، در نظر عموم مردم پسندیده

و موجب رضایت بود».

روشن است که منظور از این گونه عبارات مراعات ظاهر حال و

رعایت نظر و اشراف مردم نسبت به اعمال آنان است و این تعبیرات

دلالتی بر پذیرش خلافت آنان به هیچ وجه ندارد.

۱. قارب فی الأمر: ترک الغلو و قصد السداد و الصدیق.

۲. در کتاب «الغارات، عبارت فوق چنین آمده است: و تولى عمر الامر و كان مرضى السيرة

ميمون النقيبة (ج اول / ص ۳۰۷) یعنی عمر، سرپرستی امور را عهده دار شد و رفتاری پسندیده

و فرخنده نفس بود. (قال الجوهری فی الصحاح: يقال فلان ميمون النقيبة اذا كان مبارک النفس).

آنگاه نویسند به نتیجه‌گیری نسبت به سخنان پیش پرداخته و چنین می‌گویند:

بنابراین می‌توانیم بگوئیم که مقام امامت علی علیه السلام به جای خود محفوظ بوده ولی رضایت و بیعت آن حضرت با خلفاء نیز دلالت دارد بر اینکه حکومت ایشان از دیدگاه علی علیه السلام نامشروع تلقی نشده است و چنانکه قبلاً از طریق قرآن مجید، ثابت شد ممکن است پیشوایان الهی بنا بر مصالحی، به دیگران اجازه حکومت بدهند و یا حکومت آن‌ها را امضاء و تأیید کنند و این منافات با مقام روحانی و مرجعیت ایشان در علم و عمل و تقوی ندارد.

از آنچه تاکنون یادآور شدیم روشن شد که نه تنها دلیلی بر این که علی علیه السلام خلافت خلفا را پذیرفته باشد وجود ندارد بلکه از آیات قرآن و ادله امامت ثابت شد که آن حضرت به هیچ وجه خلافت خلفای دیگر را نپذیرفته و برای وی چنین اختیاری در کار نبوده است.

آنگاه برای تأیید نظر خویش سخنی از شهرستانی در مورد جناب زید بن علی بن الحسین علیه السلام آورده، چنین می‌گوید:

مؤید این سخن، قولی است که مورخین از حضرت زید بن علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده‌اند و به‌طوری که شهرستانی در کتاب

الملل والنحل و دیگران، آورده‌اند آن بزرگوار چنین عقیده داشته است:

كان على ابن ابي طالب عليه السلام افضل الصحابة إلا أن الخلافة فوّضت إلى ابي بكر لمصلحة رأوها و قاعدة دينه راعوها من تسكين نائرة الفتنة و تطيب قلوب العامة، فإنّ عهد الحروب التي جرات في ايام النبوة كان قريباً و سيف اميرالمؤمنين على عليه السلام عن دماء المشركين من قریش و غيرهم لم يجف بعد و الضغائن في صدور القوم من طلب الثار كما هي، فما كانت القلوب تميل إليه كل الميل و لا تنقاد له الرقاب كل الإقتياد، فكانت المصلحة أن يكون القائم بهذا الشأن من عرفوه باللين و التقدم بالسنّ و السبق في الإسلام و القرب من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

يعنى: «على بن ابي طالب عليه السلام برترین فرد از صحابه پیامبر بود جز اینکه خلافت برای مصلحتی که اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم به نظر شان آمد به ابوبکر واگذار شد و این کار بخاطر قاعده‌ای دینی بود که آن را رعایت کردند و خواستند آتش فتنه را خاموش کنند و دل‌های توده مردم را به دست آورند و آنان را راضی سازند زیرا عصر جنگ‌هایی که در روزگار نبوت جریان یافت نزدیک بود و شمشیر امیرالمؤمنین علی عليه السلام از خون مشرکان قریش و غیر ایشان، هنوز

خشک نشده بود و کینه‌ها در دل قوم، برای خونخواهی همچنان باقی مانده بود. لذا همه دل‌ها به سوی علی عَلَيْهِ السَّلَام کاملاً تمایل نداشت و همگی مردم از هر جهت تسلیم او نمی‌شدند، از این جهت مصلحت بود کسی حکومت را به عهده گیرد که مردم او را به نرمی و پیرمردی و سبقت در اسلام و نزدیکی به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شناخته بودند.»

پاسخ:

اولاً کسی که این سخنان را به جناب زید نسبت داده شهرستانی است که نزد علمای شیعه هیچ توثیقی ندارد و سخن او حجت نیست.

ثانیاً مطالبی که به زید نسبت داده شده باطل بودنش آشکار است زیرا کدام قاعده دینی و مصلحت اینجا می‌کند کسی که افضل همه صحابه به قول مطلق است چنانکه در اول حدیث آمده به خاطر این که در راه خدا و بر اساس امتثال فرمان الهی در جنگها همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شرکت کرده و مشرکان را به قتل رسانده است به خاطر این که آن مشرکان پدر یا جد برخی از همین صحابه بوده‌اند و اینها دلهاشان از بغض و کینه آن حضرت پر بوده است وی را کنار گذارند آیا همه این صحابه منافق بوده‌اند؟!

اگر مؤمن بوده‌اند مگر خداوند در آیات متعددی نمی‌فرماید که نباید دوستی پدر و مادر و برادر و بستگان مانع از جهاد در راه خدا و اجراء دستورات الهی گردد چنانکه فرموده است: « لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ^۱ » یا فرموده است: « قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا ^۲ » مگر نه این است که شجاعت و دلاوری و قاطعیت در راه خدا یک نقطه قوت اساسی محسوب می‌شود نه یک نقطه ضعف. آیا این که برخی از صحابه تقدم در سن دارند باید ملاک برای کنار گذاشتن حکم و دستور خدا قرار گیرد؟

مگر در منابع حدیثی معتبر اهل سنت نیامده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زید را امیر لشکر قرار داد با این که جوان بود و یا اسامه بن زید را امیر لشکر قرار داد در حالی که جوان بود و یا جوانی که سوره بقره را می‌دانست فرمانده لشکر قرار داد.

۱. سوره مجادله / آیه ۲۲.

۲. سوره توبه / آیه ۲۴.

آری در احادیث اهل سنت هست که صحابه از کار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناراحت می‌شدند و به آن حضرت اعتراض می‌کردند که اعتراض آنان در همان احادیث مشهور است.

و این مضمونی که در این حدیث افترا زده شده و به زید نسبت داده شده همان چیزی است که در آن احادیث به عنوان اعتراضی در برابر رسول اکرم مطرح می‌شده است.

آیا مراعات نظر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مطابق مصلحت و قاعده دینی است یا مراعات نظر اصحاب که در مقابل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابراز عقیده می‌کردند؟

و آیا علی عَلِيٌّ اسبق در اسلام و نزدیک به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود یا ابی‌بکر؟!؟

از این رو قطعاً آنچه به زید نسبت داده شده جز افترا و تهمت به جناب زید بن علی چیزی نمی‌باشد.
و این که نویسنده آورده است:

البته می‌دانیم که زید بن علی بن الحسین عَلِيٌّ از بزرگان اهل بیت و از زهاد و فقهای عترت شمرده می‌شود و کتبی که علمای امامیه در علم رجال پرداخته‌اند مانند رجال علامه حلی و شوشتری و مامقانی و غیرهم از ذکر مناقب و فضائل او مشحون است و امام صادق عَلِيٌّ و امام رضا عَلِيٌّ هر کدام بنا بر مدارک معتبر امامیه، زید را

بسیار ستوده‌اند. در کتاب عیون أخبار الرضا آمده که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره زید بن علی علیه السلام فرمود:

فانه كان من علماء آل محمد غضب الله فجاهد أعدائه حتى
قتل في سبيل الله.

یعنی: «زید بن علی از دانشمندان آل محمد بود و برای خدا خشم گرفت و با دشمنان او نبرد کرد تا در راه خدا کشته شد». از طرفی عقیده زید بن علی درباره شیخین مشهور است که به او گفتند:

رحمک الله ما قولک فی ابی بکر و عمر؟

یعنی: «خدایت رحمت کند، نظر تو در باره ابوبکر و عمر چیست؟»

زید بن علی علیه السلام پاسخ داد:

رحمهما الله و غفرلها، ما سمعت احداً من اهل بیتی یتبرأ منهما و
لا یقول فیهما الا خیراً^۱

۱. در این باره به کتاب: «مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین» اثر ابوالحسن اشعری (چاپ مصر) الجزء الاول / صفحه ۱۳۰ و کتاب «الملل و النحل» اثر ابوالفتح شهرستانی، الجزء الاول / صفحه ۱۵۵ رجوع شود.

یعنی: «خداوند آن دو را رحمت کند و بیامرزد، نشنیدم هیچ یک از افراد خانواده‌ام از آن‌ها بیزاری بجوید و جز نیکی درباره آن دو چیزی بگوید!»

هرچند مقام زید بن علی علیه السلام بالاتر از آن است که در اینجا گزافه گوئی کرده باشد ولی شاید کسی گمان اغراق گوئی درباره زید ببرد و با خود بگوید چگونه ممکن است قبول کنیم مثلاً پدر بزرگوار زید یعنی امام علی بن الحسین علیه السلام تا به این پایه نظر ملایم با «شیخین» داشته است؟

آنگاه مؤلف دو حدیث در آخرین صفحه آورده است که آن دو حدیث چنین است:

از مولی جابر الجحفی روایت شده که موقع خداحافظی با حضرت محمد باقر علیه السلام، آنحضرت به من فرمود: «به اهل کوفه بگو: من بیزارم از آنهایی که از ابوبکر و عمر اظهار برائت می‌کنند.^۱

از محمد بن اسحاق روایت شده که حضرت محمد باقر علیه السلام فرمود: هر که از فضیلت و مرتبه‌ی ابوبکر و عمر بی‌خبر باشد از سنت ناآگاه است.^۲

۱. صفة الصفرة لابن الجوزی: ص ۱۵۱.

۲. منبع سابق.

ابوخالد الاحمر فرمود: من در خصوص ابوبکر و عمر از عبدالله المحض بن حسن المثنی جویا شدم فرمود: «صلی الله علیهما و لا صلی علی من لم یصل علیهما» رحمت خدا باد بر هر دوی آنها (ابوبکر و عمر) و محروم باد از رحمت خداوندی آنکه بر این دو دعای رحمت نکند.

پاسخ:

اما حدیث اول ناقل آن مؤلف کتاب صفة الصفوة ابن جوزی است که از دیدگاه ما وثاقت وی ثابت نیست. ثانیاً وی حدیث را مرسل آورده و تمام سند را بازگو نکرده است.

ثالثاً راوی آن از جابر، عمرو بن شمر است که ذهبی در میزان الاعتدال^۱ در باره وی چنین می گوید: جوز جانی وی را منحرف دروغگو دانسته است و یحیی (ابن معین) درباره وی گفته است که حدیثش قابل نوشتن نیست و نسائی و دارقطنی و دیگران گفته اند وی متروک الحدیث است و آیت الله خوئی درباره وی می گوید: قال النجاشی: عمرو بن شمر ضعیف جداً یعنی نجاشی (که از کارشناسان

بزرگ علم رجال شیعه است)، درباره وی گفته که وی جداً ضعیف و بی اعتبار است.^۱

و اما حدیث دوم که مؤلف آدرس دقیقی درباره آن نداده در تاریخ مدینه دمشق^۲ علی علیه السلام آورده شده است. سند حدیث مفصل است ولی در ترجمه عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام آورده شده است. سند حدیث مفصل است ولی در نهایت چنین روایت شده: ابو خالد الاحمر قال: سالت عبدالله بن الحسن عن ابی بکر و عمر فقال ... همانگونه که از جزوه نقل شد.

۱. معجم رجال الحدیث ج ۱۳ / ص ۱۰۶.

۲. ج ۲۷ / ص ۱۳۷۳ دارالفکر.

پاسخ:

اولاً حدیث از ابن عساکر است و ابن عساکر در رجال ما توثیقی برای وی نقل نشده است.

ثانیاً ابو خالد (سلیمان بن حیان) که از عبدالله بن حسن روایت می کند، ابن حجر در باره اش می گوید: صدوق یخطیء یعنی راستگویی است که اشتباه می کند^۱ و کسی که برای وی خطا و اشتباه ثابت باشد گرچه از صدق و راستگویی برخوردار باشد حدیث وی حجت نیست.

با این وصف طرح این دو حدیث نیز خارج از قلمرو شیوه درست استدلال به حدیث است که در مقدمه یادآوری شد.

در نهایت مؤلف، جدولها و نمودارهایی برای توضیح نسب امام صادق علیه السلام و برخی دیگر از اهل بیت (به اصطلاح اهل سنت) ترسیم کرده است و همانگونه که در آغاز سخن یادآوری شد معیار در این جزوه پیروی از عقل و اندیشه است و احساس و تأثیر آن در این راستا نقشی ندارد و ازدواج امام باقر علیه السلام با حضرت ام فروة آن بانوی مجلله مکرمه بر اساس مقام و موقعیت معنوی آن بانوی گرامی صورت گرفته است و محمد بن ابی بکر که جد ام فروه است

از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که روایت شده آن حضرت درباره وی فرموده‌اند که وی را محمد بن علی بگویند که درود خدا بر او و فرزندان بزرگوار و راستین وی باد.